



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



کفایۃ الأصول (دور چهارم)

بررسی و نقد نظریات مرحوم آخوند خراسانی (ره)

عنوان جلسه:

تبیین روش بررسی و نقد متن کفایه

با محوریت

نظریات مرحوم آخوند خراسانی (ره)

سرپرست پژوهش تطبیقی:

حجه الاسلام والمسلمین صدوق

جلسه
اول

حسینیه اندیشه - قم

زمستان ۱۳۸۵

← کفایة الأصول (دور چهارم)

استاد: حجة الاسلام والمسلمین صدوق	پیاده: برادران؛ حیدری، گودرزی، میسمی
جلسه: اول	ویراست: برادران؛ حیدری و میسمی
تاریخ جلسه: ۱۳۸۵/۱۱/۱۶	تایپ: برادر رضایی
تاریخ نشر: ۱۳۸۸/۱۱/۱۹	فهرست: حجة الاسلام علی کشوری
تطبیق: برادر علی میسمی	کنترل نهایی: برادر علی میسمی

F:\TATBIGH\Academy\TATBIGH\GROOH\HOWZEH\OSOOL\Kefaye ۱\Kefayeh-J۰۱ Maadar.doc

گروه پژوهش های تطبیقی

فهرست تفصیلی

۱. توجه به مغز و اصل مباحث کفایه بدون اصل قرار دادن اختلافات ویژگی این دوره ی بحث ۴
- ۱/۱. ضرورت ارائه جمع‌بندی از نظرات تفصیلی مرحوم آخوند در مباحث کفایه در جلسات پژوهشی این دوره. ۵
- ۲- بررسی موضوع علم، مقدمه بررسی موضوع علم اصول..... ۷
- ۲/۱. تعریف موضوع علم به " مایبحث عن عوارضه الذاتیه" در کفایه ۷
- ۲/۱/۱. تعریف مفهوم عوارض در مایبحث عن عوارضه الذاتیه به مطلق محمول..... ۷
- ۲/۲. رجوع به منطق روشی قاعده‌مند برای بررسی اختلافات مطرح در اصول در تبیین موضوع علم..... ۸
- ۲/۲/۱. اتفاق نظر اصولیون در مراد مرحوم آخوند از مفهوم عوارض ذاتی (تفسیر عارض به محمول)..... ۱۰
- ۲/۲/۲. تفاوت نظر مرحوم آخوند با مشهور در معنای عوارض ذاتی..... ۱۰
- ۲/۲/۲/۱. تفاوت نظر آخوند با مشهور در معنای عوارض ذاتی به معنای تغییر در تعریف منطقی موضوع علم ۱۱
- ۲/۲/۳. بیان ویژگی های محمولات ذاتی (عوارض ذاتی) از دیدگاه مرحوم آخوند..... ۱۲
- ۲/۲/۳/۱. سلبی بودن تعریف مرحوم آخوند از مفهوم «عوارض ذاتی»..... ۱۳
- ۲/۲/۳/۲. ضرورت طرح بحث در سه سطح روشی، فلسفی، مصداقی برای تبیین جامع بحث..... ۱۴
- ۲/۲/۳/۳. عوارض ذاتی بودن بعضی از عوارض غیر ذاتی از نظر آخوند..... ۱۷
- ۲/۲/۴. ضرورت بررسی میزان علمیت تعریف آخوند از موضوع علم (بررسی تعریف آخوند از منظر منطق)..... ۲۰

۱. توجه به مغز و اصل مباحث کفایه بدون اصل قرار دادن اختلافات ویژگی این دوره‌ی بحث

آقای علی میسمی: همانطور که گفتم در رابطه با این بحث یک چیزهایی به ذهنم رسید که خدمتتان عرض می‌کنم، ولی باز هم هر چه شما بفرمائید همانطور ادامه می‌دهیم، شما همان روشی که در ذهنتان هست را مطرح بفرمائید ما همان را ادامه می‌دهیم. اینکه فرمودید: "روی کتاب وقت بگذارید" من هم روی کتاب وقت گذاشتم، یعنی به صورت بخش‌بخش آن را بررسی کردم به خود آقای انجم شعاع هم گفتم، ایشان گفتند رحم به کتاب نکن، الان این داخل هم نوشتیم، نظریات و اینها را نوشته‌ام، تا اولین گزارشی که ایشان داده است، تقریباً حدود ۶، ۷ ساعت وقت گذاشته‌ام، خط به خط و کلمه به کلمه‌اش را دیده‌ام، فرض می‌کنیم آقای انجم شعاع نویسنده کتاب نیست و می‌گوئیم مصنف این کتاب، در مورد نویسنده این کتاب سه مطلب باید بررسی شود، یعنی برای اینکه آدم بتواند در مورد این کتاب نظر بدهد که کتاب خوبی است یا نه باید سه مطلب را بررسی کند: یکی اینکه آیا گزارشی که نویسنده کتاب، از کفایه داده است، درست است؟ یعنی مطلب را فهمیده است یا نه؟ دوم اینکه نقدهایی را که به عنوان دیدگاه دفتر آورده است، آیا آنها را درست فهمیده است یا نه؟ و سوم خود تدوین کتاب است. یعنی حالا که می‌خواهد اینها را تنظیم کند و به عنوان یک محصول بیرون بدهد ببینیم آیا این کار را درست انجام داده است یا نه؟ دومین مورد یعنی اینکه دیدگاه دفتر درست منتقل شده است یا نه؟ در تخصص من نیست. اما در مورد اینکه آیا کفایه را درست متوجه شده است یا نه؟ من باید بگویم بله ایشان خوب متوجه شده است و بالای ۸۰، ۹۰ درصد ایشان که این مباحث را داخل این کتاب آورده است مسلط به کفایه بوده است، یعنی مشکلی از این جهت نیست. اما اصل چیزی که من خدمت شما عرض کردم که "کتاب را نپسندیدم" به جهت نحوه تنظیم کتاب بود، من ایرادهایم را به صورت مورد مورد هم نوشته‌ام، بنده این سبک که ما به این شکل بیائیم و گزارش بدهیم، را نمی‌پسندم یا شاید الان نسبت به کار توجیه نیستیم که این عقیده را دارم. یعنی ما باید تکلیف خودمان را معلوم کنیم، مثلاً سر همین اولی که ایشان وارد می‌شود، می‌گوید آخوند عوارض ذاتی را مطرح می‌کند حالا یک موقع شما می‌گوئید ما می‌خواهیم در حد گزارشی از کفایه بفهمیم "عوارض ذاتی" چیست؟ در حد گزارش از کفایه ما به "المنطق" استناد کنیم کارمان راه می‌افتد. یعنی می‌گوئیم مرحوم مظفر در المنطق این طوری گفته است و اینگونه دسته‌بندی کرده است. روی حرف ایشان مطلب را جلو می‌بریم. یک موقع این جوری بررسی می‌کنیم که این کار در این کتاب نشده است. ولی یک موقع شما می‌گوئید در عوارض ذاتی می‌خواهیم برویم سراغ اینکه اصل این ذاتی از کجا آمده است؟ منطقیین چه می‌گویند؟ بوعلی در شفا چه می‌گوید؟ حاجی سبزواری در "عالی منتظمه" - بخش منطق منظومه - چه می‌گوید؟ یا مثلاً ملاصدرا چه می‌گوید؟

می‌خواهیم اینها را بیاوریم و با تطبیق اینها بیایم بحث کنیم، که این کار هم اینجا { به طور کامل } نشده است. یعنی هیچ کدام اینها نیست. یک چیزی بینین است. مثلاً در یک جای کتاب یک نقل قولی از ابن سینا آورده است و یک نقل قول - که البته نقل قول هم نیست، یعنی حتی بدون سند و بدون اینکه کلمه‌ای ملاصدرا بیاورد - و بعد از ملاصدرا نتیجه گرفته است که بنابراین با مقایسه این دو تا نتیجه می‌گیریم که فلان. در حالی که نه آن قول اول معلوم است، نه قول دوم معلوم است و نه مقایسه و نتیجه معلوم است تمام مجمل مجمل مجمل است.

برادر انجم شعاع: نه! در همین بحث عوارض ذاتیه ما تمام اقوال را آورده‌ایم. یعنی یک ترجمه‌ای بود از خود کفایه در حدی که آقای محمدی گفته است. یعنی شرح کفایه را من فارسی‌اش را مطالعه کرده‌ام و دیده‌ام که ایشان این جوری گفته است، من هم آورده‌ام. بعد نقل قول‌ها هم به این ضمیمه شده است. یعنی گفته‌ایم در ذاتی ابن سینا چه می‌گوید؟ ملاصدرا چه می‌گوید؟ این که عوارض ذاتی چه هست، در ترجمه‌اش مشخص است.

حجت الاسلام و المسلمین صدوق: خوب حالا آن چیزی که مورد نظر ما هست این است که ما توجه به مغز و اصل مطلب داریم. که مثلاً نظر صاحب کفایه در باب موضوع در علم اصول چیست؟ این نظر صاحب کفایه را صریح می‌نویسم. بعد کنارش می‌نویسیم استدلال‌های ایشان هم اینهاست. مثلاً ۸ تا استدلال دارند که به اینها تکیه کرده‌اند. بدون اینکه اصلاً نقل کسی را رد کنند یا ایجاب کنند. در برخورد با آرای دیگران هم اگر یک اصلی درآورده‌ایم، این را به صورت اصل می‌نویسیم. نه اینکه ایشان در رابطه با این نظری که دارند، چند تا قول را رد کرده‌اند؟ ما چه کار داریم! آخر کار نتیجه گرفته‌اند که بر اساس این مطالب علم اصول احتیاج به موضوع دارد یا ندارد. اینکه این استدلال‌ها، استدلال‌های اصولی است، منطقی است، فلسفی است، هر چه که هست - یعنی بتوانیم دسته‌بندی به اصولی و فلسفی و منطقی‌اش کرد یا بر صد تا چیز دیگر هم تقسیم بتوانیم کنیم - برای ما مهم نیست، اینکه خطی بنویسیم یا دسته‌بندیش هم کنیم مهم نیست، ما می‌خواهیم مغز مطلب را در بیاوریم. در مرحله‌ای که از آقای انجم شعاع کار خواستیم، الان هم از شما می‌خواهیم این است که وقتی شما جایی این بحث را مطرح می‌کنید نگویند ایشان هم مسلط نبود و هم درست نقل نکرد. نظر صاحب کفایه را که نظر صاحب کفایه چیست؟ خلاصه‌اش چه بود { را می‌خواهیم }؟ قول یک نفر را می‌خواهیم، قول چند نفر را نمی‌خواهیم. شما باید مهارت داشته باشید تا از برخوردها، بحث‌ها، مباحثات، رفت و آمدها و مسائل در بیاورید که خلاصه‌اش چه شد؟ به عنوان یک شاگرد خوب رأی صاحب کفایه را دسته‌بندی کنید. ما الان از شما همین را می‌خواهیم. اول شما همین را برای من بگوئید. شما هیچ وقت نیائید اول نقدتان را نسبت به کتاب یا کسی یا متنی یا پیاده شده نوار ما و اینها { بگوئید }، الان نظر صاحب کفایه را در در بیاورید رابطه با موضوع علم اصول - موضوع علم اصول را اول گفته‌اند یا تعریف علم اصول را -؟ می‌خواهیم شما ملا شوید.

۱/۱. ضرورت ارائه جمع‌بندی از نظرات تفصیلی مرحوم آخوند در مباحث کفایه در جلسات پژوهشی این

دوره

ظاهراً اول موضوع علم اصول را مطرح کرده‌اند بعد تعریف را. درباره موضوع نظر ایشان را بیاورید. برادر انجم شعاع: موضوع علم اصول، "بیبحث فیه عن عوارضه الذاتیه" است. تعریف عوارض ذاتیه چیست؟ بر طبق فلسفه، بحث ما عن عوارضه الذاتیه است. این عین تعریف کفایه است این موضوع علم است.

ج: موضوع "کل علم" است. خیلی خوب این را از منطق گرفته‌اند. آنوقت این از رفت و برگشت و شرح‌ها و همه اینها به جزئیت نه کلی، نه مجمل - من کلی و مجمل را نمی‌خواهم - نظر صاحب کفایه را مبسوط می‌خواهم. مبسوط نه به معنای نقل اقوال، بلکه استخراج شده اش را می‌خواهم. این که آقای انجم شعاع موفق بوده‌اند یا نه؟ شما اول وارد این نشوید. شما اول خودتان در بیاورید. بعد که در آوردید، کتاب ایشان را بخوانید و بگوئید مثلاً در صفحه اول فلان نکته راجع به این قید آورده نشده است. دو تا قیدش را نیاورده‌اند. یک قیدش را مجمل گفته‌اند - توجه می‌کنید - و بقیه را خوب آورده‌اند. این جوری گزارش به من بدهید.

برادر میسمی: البته من عوض کردم ایشان بالای ۸۰، ۹۰ درصد مطلب را متوجه شده‌اند. یعنی ایشان به این اندازه مسلط به مطلب هستند.

ج: نه ما ۸۰-۹۰ درصد را قبول نداریم.

برادر انجم شعاع: حاج آقا می‌گویند یعنی صرف، صرف از این زاویه نگاه کنید!

ج: یعنی الان این ۸۰-۹۰ درصد را نشان من بدهید. مثلاً می‌گوئید ۸۰ درصد یعنی حتماً ایشان یک قید را نیاورده است. یا نه فرضتان از ۸۰ درصد، هفت قید بوده است که سه تایش را مجمل آورده است. چون مجمل آورده است، شما به آن می‌گوئید ۸۰ درصد. ولی من ۸۰ درصد شما را باید بفهمم.

علی میسمی: همین که فرمودید را من درباره همین قسمت اول نوشتم. آمدمیم گفتیم که خود مقدمه - مقدمه اول که موضوع و تعریف و مسائل علم اصول است - ۶ بخش دارد. یعنی این سه صفحه، خودش ۶ بخش است. موضوع، مبادی و مسائل علم است. بعد موضوع علم اصول، تعریف علم اصول و مسائل علم اصول. این را هم دادم به آقای حیدری که تایپ شود. یعنی قرار شده آنرا خدمت شما بدهیم، متأسفانه دیر شد.

ج: الان گزارش مفهومی آن را بدهید!

س: شما فرمودید به شرح آقای محمدی مراجعه کنید. من هم کتابم شرح آقای محمدی بود. آیا من به شروح و تعلیق‌های دیگر باید مراجعه کنم یا نه؟ ج: شما می‌خواهید ده تاشرح ببینید. می‌خواهید یک شرح ببینید! ولی آخر کار پیش آقای "لاریجانی" که می‌رویم، پیش آقای "هادوی" که می‌رویم. نظر ایشان را می‌خواهیم ببینیم. کار کمی زیاد می‌خواهد یا کم نمی‌دانم! یعنی الان درس خارج - به همین اندازه - ملاک است. شما پنج تا درس خارج رفته باشید، موضوع نظر صاحب کفایه در علم اصول را یک جور می‌گویند. همین اندازه کافی است.

س: آقای سبحانی در یک جلسه از این رد شد. ایشان در درس خارج در یک جلسه این مطلب را گفتند و رد شدند. ما در حد همان یک جلسه باید بگوئیم؟ یعنی ایشان در مورد موضوع علم اصول یک جلسه بحث گفتند. بیشتر هم وقت نگذاشت. در یک جلسه گفت این است و عوارض ذاتی را هم توضیح داد و تمام شد و فردایش این بحث را نکردند.

ج: خوب آقایان ما فردا می‌خواهیم کشتی بگیریم. فردا هم که می‌خواهیم برویم با آقای سبحانی کشتی بگیریم. باز ایشان همان اندازه روی [موضوع علم اصول] می‌ایستند، که در درس خارج گفت و رد شد. آیا به همان اندازه اکتفا می‌کند؟ ابداً!

برادر انجم شعاع: مقام آموزش و پژوهش با هم فرق دارد.

ج: ما می‌خواهیم کشتی بگیریم. پس حساسیت‌های آقایان را شما باید تشخیص بدهید. رفتیم نظر صاحب کفایه را به ایشان گفتیم. نوارش هست. مثلاً رفتیم پیش آقای لاریجانی - این نوارها را گوش کنید. نوار با آقای فاضل گلپایگانی را هم گوش کنید - از تند تندش که آقای لاریجانی بود تا خوب خوبش که آقای گلپایگانی بودند و همراه شدند با ما. اصلاً تعریف دفتر را قبول کردند. آقای لاریجانی جدل کرد. گفت: "چه کسی گفته است نظر صاحب کفایه را من قبول دارم؟ من نظر فلانی را قبول دارم." اصلاً نظر هیچ کس را قبول نداشت. گفت: "اصلاً لازم نداریم بحث از موضوع کنیم. اما نه به دلایلی که صاحب کفایه گفته است. گفتیم: "چرا، ایشان روی درس خواندن ما تکیه کرد. نیامد استدلال کند. با ما جدل کرد.

برادر انجم شعاع: گفت که اصلاً مگر لازم است که علوم موضوع داشته باشند؟

ج: خوب می‌گوئیم که آیا شما می‌خواهید با این حرفتان منطق را انکار کنید، باید بگوئید بله منطق را هم انکار می‌خواهیم کنیم. خوب با این {بی} منطق با چه منطقی می‌خواهید صحبت کنید؟

برادر انجم شعاع: در مقام تعلیم و تعلم لازم است موضوع داشته باشد. ولی در مقام دسته‌بندی علم لازم نیست.

ج: عیبی ندارد. در مقام تعلیم و تعلم موضوع علم چیست؟

س: شما گفتید مسائل درونی علم را طبقه‌بندی کنید. ایشان می‌فرمایند یک طبقه‌بندی در دسته‌بندی داریم و یک طبقه‌بندی هم در تعلیم و تعلم داریم. در مقام تعلیم و تعلم

۲- بررسی موضوع علم، مقدمه بررسی موضوع علم اصول

ما بحثمان این است که شما نظر صاحب کفایه را در موضوع علم اصول، بفرمائید. این تعریف مشهور است؟

۲/۱. تعریف موضوع علم به "مایبحث عن عوارضه الذاتیه" در کفایه

علی میسمی: حاج آقا! این، آخوند هم هست. تعریف همه همین است. بحث روی گستره این "عوارض ذاتی" است. مشهور این را یک جور معنا می‌کند ولی آخوند یک جور دیگری که شمولیتش بیشتر است معنا می‌کند. ج: همین اول بایستید. در این که علم از احکام، آثار و عوارض ذاتیه بحث می‌کند اختلاف که ندارند؟ احکام یعنی چه؟ آثار یعنی چه؟ عوارض یعنی چه؟

س: احکام و آثار را ما در ترجمه فارسی آورده‌ایم و گرنه در تعریفی که می‌آورند فقط عوارض ذاتیه را می‌آورند. ج: این را شما آورده‌اید.

س: بله. احکام و آثار را ما در ترجمه فارسی آورده‌ایم. ولی در عربی "مایبحث عن عوارضه الذاتیه" است.

ج: به نظر شما این دو تا که نیست را خط بزیم؟

س: بله. اگر بخواهیم پایبند به تعریف عربی باشیم، باید خط بزیم.

ج: نه. پایبند به متن صاحب کفایه هستیم.

س: متن صاحب کفایه می‌گوید "مایبحث عن عوارضه الذاتیه" است.

۲/۱/۱. تعریف مفهوم عوارض در مایبحث عن عوارضه الذاتیه به مطلق محمول

ج: خوب پس احکام و آثار نیست.

س: عوارض و آثار را ما خط می‌زنیم. چون صاحب کفایه منظورش از عوارض، محمولات است.

ج: حالا کاری نداریم. می‌رویم داخلش. عوارض جمع عارض است. در مقابل ذاتی باب ایساغوجی و معنای مطلق محمول خارج از ذات هر شیء است.

س: حاج آقا یک نکته اینجا دارد که "عوارض" جمع "عارض" است نه جمع "عرض" چون جمع "عرض" می‌شود "اعراض" یعنی آدم دائم باید حواسش به خود این بحث باشد. این عوارض - که شما خواندید - که جمع عارض است این نکته را دارد که عوارض را نباید جمع عرض بگیریم. عارض هم به معنای محمول است.

ج: درست است. پس منظور اصطلاح عرضی مقابل ذاتی نیست.

موضوع علم لازم است ولی در مقام دسته‌بندی، علم لازم نیست.

ج: نه در همان تعلیم و تعلم موضوع چیست؟ الان می‌خواهیم در مقام تعلیم و تعلم به دانش‌آموزی که مبتدی است چیزی یاد بدهیم. موضوع علم چیست؟ آقای لاریجانی در نوشته‌هایشان موضوع علم اصول را چه می‌دانند؟

برادر احمد زیبایی: همین یک جمله را ایشان یک تفسیر کرده‌اند. آقای هادوی سه جلسه روی اینکه این عوارض چه هستند داخل منطق رفته‌اند که اصلاً عوارض یعنی چه؟ یعنی می‌خواهم بگویم همین یک جمله، یک جمله مشخصی نیست که واقعاً یعنی چه؟

میسمی: حاج آقا من نظر مرحوم آخوند را گفتم. من که می‌گویم محمول است روی حساب حرف آخوند است. آخر هم ثابت می‌کنیم که آخوند همین را می‌گویند.

احمد زیبایی: این از منظر یک شارح است.

ج: خوب شرح‌های دیگری هم دارد.

میسمی: بله دارد.

ج: کلاً چند تا شرح دارد.

س: حاج آقا کلاً دو تا شرح هست { در معنای عوارض ذاتیه }، که من در نمودار جمع‌بندیش را آورده‌ام، انواع عارض‌ها که اینجا هستند.

ج: پس همین دو تا قول است که یکی معنی عارض است و یکی به معنی عرض.

س: دو تا قول در تفسیر "عوارض ذاتی" است.

ج: بله. دو تا قول! یکیش عارض است و یکیش عرض است.

س: حالا این طوری نگوئیم که یکیش عارض است و دیگری عرض چون نمی‌توانیم اینگونه بگوییم.

ج: کاری به من نداشته باشید. مفسرین چه می‌گویند؟

س: در اقسام عوارض، مفسرین بیان می‌کنند که اصلاً عوارض چیست؟ که در این "جدول الف" مقابل شما هست.

۲/۲. رجوع به منطق روشی قاعده‌مند برای بررسی اختلافات مطرح دراصول در تبیین موضوع علم

ج: می‌دانم. ولی اینکه می‌گویند عوارض چه چیز است؛ وارد منطق می‌شوند و این را می‌گویند؟

س: بله. وارد منطق می‌شوند. چون بحث حمل است و باید وارد منطق شوند.

ج: وارد منطق می‌شوند. حالا در منطق راجع به این مطلب چند تا قول است؟ یعنی می‌خواهم بگویم منشأ دو تا تفسیر بر می‌گردد به دو تا قول در منطق.

س: در منطق در مورد عرضی پنج تا قول است، همانطوری که مرحوم مظفر می‌گوید. مطرح‌ترین اینها دو تا هست.

یکی عرضی باب ایساغوجی یا کلیات خمس است و یکیش هم عرضی باب برهان است. این دو تا قول هست. ولی اینجا منظور آخوند شاید با تسامح بشود گفت عرضی باب ایساغوجی است.

ج: آیا اگر تعریف علم باشد، بهتر نیست که به همان معنی برهان باشد؟- به جای عرضی کلیات خمس- کلیات خمس یعنی عینیت، ماهیت.

س: خوب پشتوانه اینها همان کلیات خمس است. چون ایشان در ادامه می‌گویند "تعاير الكلی و مصادیقہ" یعنی کلی

است و افراد و مصادیقش.

ج: پس بهتر است که وارد تعریف علم شویم. علم از چه سخنی است؟ مگر نمی‌گوید موضوع هر علم؟ پس شما باید بحث را به علم بکشانید. علم از مقولات کلیات خمس است یا نه؟ در منطق چه می‌گویند؟ اگر علم از مقولات کلیات خمس است ببرید آنجا. یعنی اول در تفسیرها به منطق چوب بزنید آیا این حیث حیث کردن و تفسیر کردن‌ها دلیل عالم بودن می‌شود؟ نه، این دلیل بی‌علمی است. یعنی غیر قاعده‌مند فکر کردن و کشاندن بحث‌ها به این طرف و آن طرف. این که قابل قبول نیست. اینها دارند که علم از چه ماهیتی است. این را در کتابتان بحث کرده‌اید یا نه؟ شما دو تا قول را آورده‌اید؟ دو تا تفسیر را آورده‌اید؟

س: این دو تا تفسیر اصلی را ایشان در کتابشان آورده‌اند. البته بعضی جاها تداخل کرده است. اما می‌شود از داخلش فهمید.

ج: خیلی خوب. پس جناب عالی بگوئید دو تا تفسیر است. ما برای گزینش این دو تا تفسیر که حمل کرده‌اند بر متن صاحب کفایه باید به منطق رجوع کنیم.

احمد زیبایی: اصلاً ممکن است بروید در منطق به یک طرف سومی برسید- نه منطق فرهنگستان، بلکه طبق به همان چیزی که تحمیل می‌کنیم بر منطق-

ج: نه، الان من دارم روش را یادتان می‌دهم. اول باید داخل منطق بروید و بگوئید اگر منشأ این دو تا تفسیر به دو تا تفسیر در منطق بر می‌گردد، باید بحث را به آنجا برگردانیم. ولی اگر یک تفسیر دارد، همان تفسیر را باید بیاوریم و خط‌کش قرار دهیم برای انتخاب این دو تا قول.

میسسی: مطلب شما واضح است! شما می‌گوئید این‌ها می‌خواهند موضوع علم را مشخص کنند. پس اول باید ببینیم علم چیست؟ تا بعد موضوع علم را تعریف کنیم. یعنی ما باید برویم ببینیم که علم را چه چیزی تعریف می‌کنند؟ یا چه تعریف‌هایی از علم شده است؟

ج: نه، الان روبروی ما دو قول در معنی کردن عوارض ذاتیه است که شراح -حالا شصت تا شرح است به قول آقا- به این دو تا تقسیم شده‌اند. این را باید ما مشخص کنیم.

س: چون ما الان از اصول رفته‌ایم داخل منطق. باید برگردیم داخل اصول. داخل منطق که شما می‌روید و می‌گوئید عرضی، پنج تا چیز به ذهن آدم می‌آید، که مثلاً آقا کجا عرضی باب حمل است؟ مرحوم مظفر می‌گوید این عرضی که مرحوم آخوند می‌گوید همان عرضی باب حمل است یعنی نه عرضی باب کلیات خمس است و نه....

ج: این می‌شود برهان.

س: نه می‌گوید برهان نیست.

ج: حمل یعنی برهان.

س: اخص از برهان می‌شود.

ج: نه اخص که نمی‌شود. وقتی می‌گوید هوهویت، پایه برهان است نه اخص. نسبت عامش می‌باشد.

خوب حالا بحث این است. یعنی می‌خواهم روش کار را بگویم. ما می‌خواهیم متنی را که یک آقای صحبت کرده است و آمده‌اند چیزهای مختلفی را به آن نسبت داده‌اند. ما هم این وسط بیائیم یک قضاوتی کنیم. یا به قول ایشان بگوئیم این هست و این هست. یکی از این دو تا هست. یا نه، امر سومی را بگذاریم. بگوئیم این که اینها گفته‌اند، این از این

حیث بوده است و آن از آن حیث. یعنی حیث حیثش کنیم. الان همه‌ی بحث من روی این است که شما خودتان را در مقام قاضی قرار بدهید.

س: داخل منطق یا اصول؟

ج: نه، این بحث که می‌گویید: "داخل منطق یا اصول؟"، این عنوانی است که در اصول، متن کفایه است. چون در متن کفایه است بگوئیم داخل اصول است.

س: نه، اینکه شما داخل منطق می‌روید می‌گوئید این پنج تا قول است.

ج: من می‌روم یا اینکه رفته‌اند؟

س: آنها رفته‌اند.

ج: از من سؤال می‌کنید یا از آنها؟

س: از آنهایی که متخصص در منطق صوری خودشان هستند. آنها در منطق صوری باب عرضی پنج جای مختلف منطقتان و از پنج حیث برای عرضی معنی می‌آورند. یک عرض و جوهر هم داخل فلسفه می‌آورند.

۲/۲/۱. اتفاق نظر اصولیون در مراد مرحوم آخوند از مفهوم عوارض ذاتی (تفسیر عارض به محمول)

ج: الان این دو تا قولی که آمده است با این سیری که کرده‌اند و رفته‌اند و برگشته‌اند به چه نتیجه‌ای رسیده‌اند؟

س: همه اینها پای اصول که می‌آیند، یعنی پای کفایه که می‌نشینند این عوارض ذاتی را به معنی حمل می‌گیرند.

ج: خوب دیگر به چه معنی می‌گیرند.

س: داخل اصول به معنی دیگری نمی‌گیرند. ولی بحث گستره این حمل است. که چه جاهایی را شامل می‌شود؟

یعنی سر اینکه این محمول ذاتی یعنی چه؟ یعنی وقتی وارد اصول می‌شویم هیچ کس نمی‌آید آنها را با خود وارد اصول کند.

ج: عنایت کنید. پس دو تا قول نداریم. یک قول داریم.

س: در اصول یک قول داریم.

ج: بله در اینجا. ما چه کار به کار منطق داریم؟ آقایان! داریم می‌گوییم متن صاحب کفایه را آقایان دو معنا کرده‌اند.

می‌گوییم نکرده‌اند؛ یک معنا کرده‌اند. که همین معنایی است که شما گفتید.

انجم شعاع: داخل شرح آقای محمدی و هم ایضاح آقای فاضل هست. می‌گوید ایشان درباره عوارض ذاتی یک

معنای خاصی دارند. یعنی یک نظریه دارند.

ج: چه کسی؟

س: مرحوم آخوند در مورد عوارض ذاتیه یک نظریه خاصی دارند که داخل شروح هست. جدای از آن بحث‌های

فلسفی و منطقی یک معنای خاصی از عوارض ذاتیه را مورد نظر دارند.

۲/۲/۲. تفاوت نظر مرحوم آخوند با مشهور در معنای عوارض ذاتی

ج: نظر مرحوم آخوند چیست؟

میسمی: همان نظری که مشهور دارند، ایشان همان نظر را یک خورده گسترده‌تر کرده است.

ج: عیبی ندارد. الان آن نظر را بگوئید ببینیم آیا به معنی حمل است؟

س: مشهور در باب این عوارض ذاتی می‌گویند عرض ذاتی ما به چیزهایی می‌گوئیم که اولاً بی‌نیاز از واسطه در محل عروض باشد. عارض هم مساوی معروض باشد. اگر نیازمند واسطه است و این واسطه خارجی است، واسطه مساوی معروض باشد. یعنی اینها را آورده است یعنی سه چهار تا از این عرض و رابطه‌ای که حمل می‌شود را داخل آن نیاورده است. اما آخوند آن چند تایی را هم که مشهور نیاورده‌اند و می‌گویند عرض غریب است (شماره ۷، ۸، ۹) را می‌گویند اینها هم عرض ذاتی است و اگر شما در آن جدول مقابلتان دقت کنید من آورده‌ام.

ج: نه، توضیح بدهید. همین را که نوشته‌اید، توضیح بدهید.

س: پس حاج آقا اگر بخواهم این را توضیح دهم باید بیایم از اول اقسام عوارض را بگوئیم. که وقتی یک چیزی می‌خواهد بر یک معروضی عارض شود این در عروض خودش یا بی‌نیاز از واسطه است یا نیازمند به واسطه است.

ج: نه. به قول شما الان نمی‌خواهیم منطق درس بدهیم. گزارش کاری که مرحوم آخوند مقابل مشهور کرده است،

چیست؟

س: همه این مواردی که در عروض هست، مشهور آمده‌اند چندتایش را گفته‌اند، که این عوارض ذاتیه این شش تا را شامل می‌شود. آخوند گفته است نه این نه تا را شامل می‌شود.

ج: همین را با توضیح بیشتر برای من گزارش دهید.

س: یعنی آخوند تمام عروضها را شامل عوارض ذاتی میدانند الا آن عارض و معروضی که اولاً عارض برای حمل معروض نیاز به واسطه داشته باشد. ثانیاً این واسطه خارجی باشد. ثالثاً واسطه مباین با معروض باشد. رابعاً این واسطه در عروض باشد، نه واسطه در ثبوت. یعنی فقط این از عروض ذاتی خارج می‌باشد و الباقی جزء عوارض ذاتی می‌داند و مشهور سه - چهارتای دیگر را هم خارج می‌داند.

۲/۲/۲۱. تفاوت نظر آخوند با مشهور در معنای عوارض ذاتی به معنای تغییر در تعریف منطقی موضوع

علم

ج: پس رفتند داخل بحث منطق و از موضع منطق دایره را محدود یا وسیع کردند.

س: دو تا قول شد. محدود و وسیع.

ج: در بحث منطق شد دو قول. ولی صاحب کفایه یک قول دارد.

س: صاحب کفایه یک قول می‌گوید.

ج: پس تمام کسانی که می‌خواهند کفایه را درس بدهند باید یک چیز را به صاحب کفایه نسبت بدهند، نه دو چیز.

س: بله همه باید یک چیز را به مرحوم آخوند نسبت بدهند. چون منظور آخوند واضح است که همین است.

ج: الان عزیزانی که شرحها را خوانده‌اید به همین جمع‌بندی ایشان رسیده‌اند.

زیبایی: اینکه منظور آخوند این است کجا نوشته است؟

ج: نه، دیگر الان داخل متن است.

س: این که ایشان گفت، داخل متن کفایه نیست.
موشح: یک جمله داخل متن هست که ایشان این را از آن جمله برداشت کرده‌اند.
مسیمی: نه. اینجا بحث منطقی است. ما عرض کردیم. من دو تا شرح دیدم. استادمان هم همین را گفتند. یعنی هم استادمان و هم دو تا شرح همین را می‌گویند.

۲/۲/۳. بیان ویژگی های محمولات ذاتی (عوارض ذاتی) ازدیدگاه مرحوم آخوند

ج: پس الان مرحوم آخوند یک قول دارد.

س: طبق نظر استاد ما و آن دو تا شرحی که من دیدم بله یک قول دارد. داخل منطق یک نزاعی را که مشهور یا منطقیون یا هر کس دیگر کرده‌اند یک توسعه‌ای داده‌اند، این را آورده‌اند و در اصول تطبیق داده‌اند. کاری که آخوند کرده است این است. درست است؟ این نظر چیست؟ این را برای من بگوئید.

س: عرض کردم که نظر آخوند این است که می‌گوید موضوع علم آن چیزی هست که در آن از عوارض ذاتی و از محمولات ذاتی بحث می‌شود به چه محمولاتی، ذاتی می‌گوئیم؟ به هر محمولی که بر یک موضوعی حمل شود به آن محمول ذاتی می‌گویند الا آن محمول و عارضی که اولاً نیازمند به واسطه باشد ثانیاً این واسطه خارجی باشد. ثالثاً این واسطه، یعنی این عارض مباین با معروض باشد و رابعاً این واسطه در عروض باشد و نه واسطه در ثبوت، مثالی که معمولاً می‌زنند، "جالس السفیه متحرک" است.

ج: مثال را بگوئید.

س: مثلاً ما یک موقع می‌گوئیم که، کسی که در کشتی نشسته است متحرک است، ما می‌خواهیم این تحرک را حمل بر کسی کنیم که در کشتی نشسته است. اولاً این حمل نیازمند به واسطه است.

ج: یعنی چه؟

س: یعنی همین حرکت کشتی باعث شده است که ما تحرک را به این آقا حمل می‌کنیم و الا اگر کشتی بایستد دیگر این آقا هم متحرک نیست.

ج: اگر خودش راه برود چطور؟

مسیمی: اگر خودش راه برود، متحرک است.

حجه الاسلام موشح: جزء عوارض ذاتی است.

ج: دیگر واسطه نمی‌خواهد. پس ذاتی نیست. چون واسطه ندارد.

س: نه! واسطه نداشته باشد، ذاتی است.

ج: واسطه داشته باشد یا نداشته باشد.

س: اگر نداشته باشد که حتماً ذاتی است.

ج: نه! کشتی، واسطه شد.

س: بله! اینجا غیر ذاتی می‌شود.

ج: هر وقت واسطه می‌خواهد، غیر ذاتی است.

س: ولی نه هر واسطه‌ای بلکه واسطه با شرایط خاص.

ج: بله متوجه هستم. این اولین قید است.

برادر میسمی: واسطه خارجیۀ مباین با معروض که واسطه در عروض باشد و نه واسطه در ثبوت.

ج: همه این‌ها قیود غیر ذاتی بودن است یا ذاتی بودن؟

س: قیود غیر ذاتی بودن است. چون اگر ذاتی باشد که اصلاً نیاز به واسطه ندارد.

۲/۲/۳/۱. سلبی بودن تعریف مرحوم آخوند از مفهوم «عوارض ذاتی»

ج: حالا برعکس آن، قبل از این که بخواهیم غیر ذاتی را بگوییم، نظر ایشان درباره ذاتی چیست؟

برادر حیدری: هر چیزی غیر از این.

ج: این که نمی‌شود. من سوال می‌کنم این انگشتر چیست؟ می‌گویند ۱۰ چیز پیدا می‌کنم که این نیست!!

حجه الاسلام موشح: نه! خود آخوند گفته چه اموری ذاتی هستند و اینها برای این که توضیح دهند، گفته‌اند آخوند،

همه را ذاتی دانسته و فقط این یکی را حذف کرده است.

برادر میسمی: نه! آخوند نگفته است. آنقدر مجمل گفته است که نگو! اصلاً شرح‌ها به خاطر این اجمال کفایه است،

که این طور شده است.

حجه الاسلام موشح: منظورم این است که آخوند سلبی نگفته بلکه ایجابی توضیح می‌دهد.

ج: آقای موشح اجازه بدهید. ایجابی در این متن آمده یا نه؟

برادر میسمی: در این متن سلبی گفته: "ای بلاواسطه فی العروض". سلبی می‌گوید: بدون واسطه در عروض.

ج: سلبی را قبول نداریم. صاحب کفایه باید تعریف اثباتی ذاتی را برای ما بگوید. [مثلاً گفته می‌شود: یک میلیون

سلب داریم. این شیء غیر از همه عالم است. اگر من ده تایی آن را بشمارم، مشخص می‌شود که این چیست؟! در نظر

آخوند یا در شرح‌ها یا در کتاب دیگر آخوند بگردید که قیده‌های اثباتی عوارض ذاتی چیست؟

برادر انجم شعاع: تعریف اثباتی در شروح این است: هر محمولی که بدون واسطه در عروض بر موضوع خود حمل

شود مانند حمل حیوان بر انسان.

ج: یعنی هوهویت. یعنی ایشان منضبط به منطبق است.

برادر میسمی: بله

ج: هوهویت. تعریفش را ما کرده‌ایم. موضوع و محمول باید تباین داشته باشد. حمل محمول بر موضوع باید بر

اساس وحدت جهت باشد. وحدت جهت هم باید به نفس الامر بر گردد و گرنه علم نیست.

حجه الاسلام زیبایی: چه تنافی‌ای با اینجا دارد؟

ج: کاری با تنافی نداریم. اول بفهمیم آقا عالم در منطبق است یا بی سواد است. صاحب کفایه است یا آقای لاریجانی

است یا آقای هادوی است یا آقای صدوق است. فرق نمی‌کند. من هم ممکن است در یک جا بی انضباط باشم و شما

باید این بی انضباطی را بگیرید.

س: شما در این جا بی انضباطی می‌بینید؟

ج: نه! حالا داریم می‌گردیم که آیا انضباط دارند یا ندارند.

برادر میسمی: انضباط دارند.

ج: عیب ندارد. خدمتتان هستیم. ما مخلص صاحب کفایه هستیم و خیلی خوشحال می‌شویم.

س: این کتاب مثل سرب می‌ماند!

برادر انجم شعاع: یعنی ایشان ذاتی را در مقابل غریبه‌ای که در کلیات خمس هست مطرح نمی‌کند.

ج: بنابر بحثی که با ایشان داشتیم، بحث ذاتی در برهان است و نه در کلیات خمس. این واضح است. بحث علم

است و علم باید در حجت بیاید و حجت از کلیات خمس نیست. آن بحث ماهیت و عینیت است.

۲/۲/۳/۲. ضرورت طرح بحث در سه سطح روشی، فلسفی، مصداقی برای تبیین جامع بحث

حجت الاسلام موشح: این بحث بیشتر به فلسفه بر می‌گردد و هوهویت منطقی نیست.

ج: نه! علم [مطرح است]

س: این علمی که ما می‌گوییم همان مسائل است که در مسائل، هوهویت اتفاق می‌افتد.

ج: نه! مسائل [نیست]

س: چیزی که مرحوم آخوند می‌گوید این است. اگر اجازه بدهید آن را در یک توضیح خیلی کوتاه بگویم. وقتی

می‌خواهند علم را تعریف کنند، می‌گویند ما در علم مسائلی داریم و این مسائل همگی هوهویت دارند. یعنی موضوع و

محمول. حال می‌خواهیم ببینیم کدام مسائل وارد این علم می‌شوند. می‌گویند آن مسائل و هوهویت‌هایی وارد علم می‌شوند

که موضوعشان از بعد اصالت ماهیت - کلیات خمس به این معناست - در خارج، از اوصاف و عوارض این کلمه هستند.

فرض کنید در انسان، رنگ و پوست و اندازه و کیف و کم و خواص و اوصاف این انسان است. هر گزاره و مسئله و

هوهویتی که موضوعش رنگ و قد انسان باشد جزء مسائل علم می‌شود. این عوارض ذاتیه - ایشان بعداً می‌گویند -

موضوع مسائل علم هستند و نه خود مسائل علم. یعنی این‌ها برای هوهویت‌هایی موضوع می‌شوند که اگر همه آنها را

دور هم بگذارید، یک علم را تشکیل می‌دهند. لذا این بحث عوارض ذاتیه بیشتر بحثی فلسفی و اصالت ماهیتی است.

یعنی قد و اندازه و شکل و ابعاد و که عوارض ذاتیه آن می‌شوند، آقای میسمی شما غیر از این می‌فهمید؟

برادر میسمی: من فکر می‌کنم قدری تفاوت دارد.

حجت الاسلام موشح: لذا وقتی می‌گویند کلیات خمس، یعنی ما یک نوع داریم (انسان) که فصل و عوارض دارد.

بعد بحث این می‌شود که این عوارض و کلیات خمس جزء جواهرند. جزء اعراض نه گانه هستند. اینجا بحث فلسفی

می‌شود.

ج: نه! عیبی ندارد. مساله‌ای نیست. ما هم تفکیک می‌کنیم. می‌گوییم: از یک حیث نسبت به این موضوع، بحث فلسفی

می‌کنیم.

س: این در منطق بحث شده، اما خود کلیات خمس در منطق، [بر اساس] اصالت ماهیت و فلسفه است.

ج: و از یک حیث بحث روشی می‌کنیم. بحث حمل می‌کنیم و از یک حیث، بحث مصداق می‌کنیم.

س: ایشان بحث مصداق هم دارد.

ج: بله! از سه حیث بحث می‌کنیم و در هر سه حیث اشکال خودمان را مطرح می‌کنیم. در این جاست که داریم از قول آخوند خارج می‌شویم. این دیگر بحث علی‌المبناست. مثلاً می‌گوییم آخوند در جایی زاویه گرفته _ در منطق یا فلسفه _ و در مصداق بحث نکرده و در متن ایشان نیست. به قول آقای میسمی اجمال دارد. ما بحث را در منطق می‌بریم و هر سه حیث فلسفی و روشی و مصداقی را می‌آوریم و بحث منطق را می‌گیریم و بعد به متن آخوند بر می‌گردیم و می‌گوییم ایشان فقط بحث روشی کرده است یا بحث فلسفی هم کرده اما اجمال دارد. یا بحث فلسفی کرده و بحث روشی ایشان اجمال دارد و در مصداق هم بحثی مطرح نکرده است. بحث روشی مان چیست؟ بحث علم به معنای حجت در منطق که

علیت [مطرح است] که ذهن از علت به معلول عبور می‌کند و برهان انی و لمی و حرفهایی که در آنجا دارند.

حجت الاسلام موشح: فرآیند آن است. نمی‌خواهد خود علم را تعریف کند.

ج: اصلاً این بحث روش علم است.

برادر میسمی: بحث در اینجا همین است.

ج: عیب ندارد. شما به عنوان یک نویسنده می‌گویید صاحب کفایه بحث روشی را مبسوط مطرح کرده است.

س: البته مبسوط نیست.

ج: مجمل. یعنی به چه کیفیتی وارد شده. باسواد یا بی‌سواد وارد شده؟ دقت کرده یا نکرده؟

س: هم باسواد وارد شده و هم دقت کرده است. این ادعای ماست.

ج: هیچ اشکال ندارد. شما در کتاب‌تان همین را بنویسید. جناب آقای موشح هم می‌گویند بحث فلسفی را به صورت

مبسوط گفته و بحث روشی را نگفته است.

حجت الاسلام موشح: منطق را گفته. اما منطق در اینجا ناظر به اصالت ماهیت و فلسفه بحث می‌کند.

ج: بله متوجه هستم که چه می‌گویید. شما همان را بحث کنید. یک بحث مصداقی هم دارد که [فرض می‌کنیم] همه

اتفاق داشته باشند که ایشان بحث نکرده است. پس در کتابی که چه آقای انجم شعاع چه آقای موشح و چه آقای میسمی

بنویسند باید بحث را در منطق ببرید و آن را بسط دهید. روشی، فلسفی، مصداقی و بعد درباره متن به وسیله این خط‌کش

به قضاوت بنشینید که در کجا مجمل گفته و کجا دقیق گفته است؟ با بحث‌هایی که برایتان مطرح کرده‌ایم.

برادر میسمی: یعنی ما الان باید وارد منطق صوری شویم و ببینیم علم را چه تعریف می‌کنند؟ موضوع علم را چه

تعریف می‌کنند؟

ج: عذر می‌خواهم. همان کاری که خودشان کرده‌اند. اما بی‌سوادانه، بی‌سواد هستند.

س: شما هم که می‌فرمایید ما همین کار را بکنیم.

ج: کاری که خودشان کرده‌اند ما هم می‌کنیم.

س: خوب چرا اما بی‌سوادانه جلو برویم؟

ج: نه! می‌گوییم وقتی [در منطق] رفته‌اند، درست نرفته‌اند. همان طور که بی‌سوادیشان را در کتاب معرفت‌شناسی

گرفتیم. عنایت کنید که ما چکار کردیم. بی‌سوادای ای که می‌گوییم بی‌سوادای خاصی است.

س: یعنی داریم مبنا را می‌زنیم؟

ج: بله! یعنی اینها نمی‌توانند بین فلسفه و روش و مصداق را هماهنگ کنند و ما می‌توانیم. در دستگاه خودشان هم می‌توانیم.

برادر انجم شعاع: در نقدی که بعد از این قسمت در کتاب نوشته‌ایم. اختلاف بین اصولیون و منطقیون در ارکان یک علم را نشان داده‌ایم.

ج: نه! اختلاف ندارند بلکه قبول دارند.

س: یعنی اگر بر اساس منطقی‌خواهیم ارکان یک علم را تنظیم کنیم به یک شکل می‌شود و بر اساس اصول...

ج: نه! آخوند وارد منطق شده و آراء خودش را می‌گوید و خودش را در آنجا مجتهد می‌داند. خودش را در منطق، مدرس خارج می‌داند.

حجت الاسلام موشح: یعنی ایشان می‌توانست یک کتاب منطق بنویسد.

ج: بله! از اول تا آخر این کتاب پر است از بحث منطق و به کار گرفته‌اند. لذا خودشان را مدرس خارج منطق می‌دانند. ایشان اختلاف نظری را که درباره یک مسئله منطقی با مشهور داشته، گفته و اعتقاد داشته که شما توجه ندارید و بعد آن را به بحث اصول تطبیق داده است. شما دو کار می‌توانید بکنید. یک دقت می‌توانید درون مجموعه و کنار مشهور و صاحب کفایه در ورود به منطق گنج بشوید و نفهمید که این دعاها برای چیست. یک وقت همراهشان می‌روید و دقت می‌کنید و نهایتاً مثل جناب آقای هادوی و عزیزان دیگر می‌شوید که به صاحب کفایه یا مشهور انتقاد می‌کنید. می‌گویید نظر من جمع بین نظر مصنف و مشهور است. این دروس خارج الان می‌شود و نمی‌گویید من گنجم. بلکه می‌گویید فهمیدم، و کم و زیاد می‌کنید. یک وقت از یک منظر بالاتر - مثل بحث معرفت‌شناسی‌ای که ما گفتیم - می‌گویند «در موضوع هر علم»، علم را یا از حیث برهان نگاه می‌کنیم که وارد بحث حجت می‌شود. موضوع منطق چیست؟ الحجه. آن وقت یا می‌گویید علم را به عنوان مقوله‌ای مانند خودکار می‌بینیم. یعنی ماهیت است. بر اساس اصالت ماهیت، ماهیت و کیف نفس مطرح می‌شود. بر اساس اصالت وجود، شأن و وحدت تشکیکی مطرح می‌شود. شأنی از وجود است و علت فاعلی در کار می‌آید و آن را در بحث فلسفه می‌برید. این بحث فلسفی‌اش است و آن هم بحث روشی‌اش است. ما که گم نیستیم. بحث مصداقی^۱ آن هم [مطرح است] حاج آقا حسینی (ره) می‌گفتند: "سهال می‌گرفته و همه چیز یادش می‌رفته است" - این بحث مصداقی است - یا می‌گفتند: "آش آلو بخورد".

^۱ بحث روان‌شناسی است، بحث کلیات که نداریم. در عینیت علم، در امروز چگونه منتقل می‌شود. همه علم را وارد CD می‌کنند و از این طرف دنیا به آن طرف دنیا منتقل می‌کنند. این را برای من تعریف کن.

برادر میسمی: این را ما می‌گوییم. اصلاً من نشنیدم کسی این طور وارد این بحث شده باشد و علم را این طور....
ج: یعنی اصلاً وارد بحث مصداقی نمی‌شوند.

س: اصلاً منطق چکار به مصداق دارد. که شما این را می‌گویید؟ علم را دائماً در کلیات و حضور مجرد عند مجرد و انتقال کلیات [مطرح می‌کنند] و اصلاً عقل، مدرک کلیات است. اصلاً قضیه علم کاری به مصداق ندارد که اینها بحث می‌کنند.

ج: آیا در منطق از روان‌شناختی علم بحث می‌کنند؟

س: من ندیدم.

ج: ولی ما دیدیم و فیش آن را هم پیدا کرده‌ایم. در خود کتاب «منطق نوین» دیده‌ایم. در جزوه‌ها بگردید. بحث می‌کنند. مگر می‌شود بحث نکنند؟
س: از روان‌شناسی منظورتان چیست؟

ج: انسان یعنی چه؟ اختیار دارد و مریض می‌شود... این در عالم بودن شخص تأثیر دارد.

س: عالم بودن را بحث می‌کنند ولی اینکه می‌گویید در CD بریزیم و... [مطرح نیست] و آن را علم نمی‌دانند.

ج: مردم ژاپن عالم نیستند؟ با تکنولوژی این کار را می‌کنند. یعنی از علمای امروز برای آقایان طرح سؤال کنید و بگویید آن را بر اساس مبنای‌شان معنا کنند. مصداق جدید را مطرح کنید و بگویید در دستگاهتان تعریف کنید. می‌گوید: من موظف به کلیات هستم. مگر منطق شما فرد را در یک کلی منحل نمی‌کند؟ توهم منحل کن. تحت چه

دنیا به آن طرف دنیا ارسال می‌کنند. یعنی دارند چه کار می‌کنند؟ مجبورند به CD بگویند العالم!

پس یک وقت است که بحثی در متن آخوند مطرح می‌شود و اختلافی نیست و ما هم در منطق همان را دیدیم. خوب می‌گوییم درست است و جلو می‌رویم. یک وقت است که اختلاف داریم همان طور که مشهور با ایشان اختلاف دارند. چون هم ایشان و هم دیگران، وارد منطق شده‌اند و در آنجا هم ادعای اختلاف کرده‌اند. حالا ما هم ناچاریم قضاوت کنیم. ما هم در کنار آنها وارد منطق می‌شویم و حرف‌هایشان را در بحث‌های معرفت‌شناسی جا می‌دهیم و بعد نقد خودمان را می‌گوییم. نقد منطقی‌مان را هم می‌گوییم و دوباره بر می‌گردیم. این روش کار ماست.

س: من اول گفتم و الان هم تأکید کنم که آخوند در اصول است که این حرف را درباره عوارض ذاتیه می‌زند. اصلاً می‌شود گفت این یک اصطلاح اصولی است. یعنی عوارض ذاتیه‌ای که آخوند می‌گویند و آن را به «بلا واسطه فی العروض» معنا می‌کند، در منطق نداریم.

ج: خوب نداشته باشیم. من می‌گویم ایشان دارد منطق را اصلاح می‌کند، نه اینکه بگویند بحث اصولی است.

برادر انجم شعاع: در شروح هم آمده که نظر مشهور منطقیون این است و نظر ایشان چیز دیگری است.

برادر میسمی: یعنی دارد معنای دیگری می‌کند و توسعه می‌دهد.

ج: یعنی یک تعریف در بحث منطق ارائه می‌کند و بعد آن را به موضوع بحث علم اصولی تطبیق می‌کند.

س: خوب من از قبل می‌گویم که در منطق این حرف اشتباه است و کسی از عوارض ذاتیه این معنا را مطرح نمی‌کند.

ج: ایشان خودش را ملا می‌داند. یک قول در منطق مطرح است و یک قول هم ایشان گفته است. هر دو قول را نقد می‌کنیم. اگر راجع به مشهور نقدی داریم مطرح می‌کنیم. البته نمی‌خواهیم آن طرف را نقد کنیم. نقد آنها در بحث معرفت‌شناسی است. می‌خواهیم نظر صاحب کفایه را نقد کنیم. نقدی که می‌کنیم [بنا بر این است که] شما فرمودید در عوارض ذاتیه، سلبی وارد شده است.

۲/۲/۳/۳. عوارض ذاتی بودن بعضی از عوارض غیر ذاتی از نظر آخوند

س: بله. ولی به نحوی که ما ایجابی آن را می‌فهمیم. ایشان برای مختصر بودن کتاب....

ج: خوب است. قیود ایجابی را بیاورید.

س: ده مورد بوده است که ایشان گفته عوارض ذاتیه یعنی همه این موارد غیر از مورد دهم. یعنی ۹ مورد را شامل

می‌شود و ما آنها را در اینجا می‌آوریم. عوارض ذاتیه این ۹ تا می‌شود.

ج: اثباتی است؟

عنوانی می‌رود؟

س: منحل نمی‌کند، بلکه از یک حیث تطبیق می‌کند.

ج: مگر کار منطق این نیست که با قیاسات به مصداق و فرد برسد و آن را در کلی منحل کند تا برایش حکم جاری کند. نمی‌تواند که به فرد کاری نداشته باشد.

س: نمی‌گویند منحل می‌کنیم بلکه تطبیق می‌کنند.

ج: بله! مگر قیاس غیر از این است؟ حمل و هوویت و جریان قیاس برای آن است که کلیات، مصادیق بیشتری را پوشش دهد. خوب یک سری مصداق هم ما داریم که

اگر نتوانست حکم قیاسش را بر این مصداق جاری کند، موجه جزئی، نقیض سالبه کلیه می‌شود و کلیت آن می‌شکند. پس بحث مصداق می‌کنند و نمی‌شود بحث از مصداق نکنند.

س: شما بحث CD را مطرح کردید، این طور در ذهن آمد.

ج: این مثالی است که حاج آقای حسینی مطرح می‌کردند. خوب اینها را معنا کنید اینها که در عالم جریان دارد. چند میلیون اطلاع را در CD قرار می‌دهند و از این طرف

س: بله! قسمت اولش این است که عوارض ذاتیه بی‌نیاز از واسطه است....

ج: واسطه یعنی چه؟

س: برای اینکه واسطه را توضیح دهیم....

ج: این تعریف ذاتی است؟

س: بله! این عارض یا مساوی معروض است یا اعم است و یا معروض اعم از عارض است.

ج: «اعم است» یعنی چه؟ متساوی است یعنی چه؟ می‌خواهیم [درباره این] بحث کنیم.

س: اعم مثل "الناطق حیوان." این جا عارض اعم از معروض است.

ج: اعم یعنی کلی؟

حجت الاسلام زیبایی: به معنای شامل است.

ج: یعنی شامل؟

برادر میسمی: همان طور که جنس اعم از فصل است. به همین معنا منظور است.

ج: اعم یعنی جنس.

س: بله!

ج: خوب بنویسید اعم یعنی جنس.

برادر حیدری: هر اعمی که جنس نیست.

برادر میسمی: اینکه بی‌نیاز از واسطه در عروض باشد و اعم باشد، جنس است.

ج: یعنی وجه اشتراک.

س: بله.

ج: یعنی اگر من می‌خواهم حملی را انجام دهم، به یک وجه اشتراک احتیاج دارم. اگر وجه اشتراک نداشته باشد، حمل واقع نمی‌شود.

س: بله! قانون حمل همین است. برای اعم آن هم بر عکس قبلی است. الحیوان ناطق.

ج: نه! اصلاً اعم، جنس شد.

س: نه! در قبلی، عارض، اعم بود و حالا عارض، اخص است.

ج: یک مثال زده است. مثالی که الان داریم، موضوع و محمول است. موضوع و محمول باید وجه اشتراک داشته

باشد.

حجت الاسلام زیبایی: حالا بعضی مواقع وجه اشتراک، موضوع است و بعضی مواقع، وجه اشتراک، محمول است.

ج: یعنی چه؟!

س: بعضی مواقع وجه اشتراک در موضوع قرار می‌گیرد و بعضی مواقع در محمول.

برادر حیدری: یک موقع عارض، اعم است و یک موقع معروض.

حجت الاسلام زیبایی: مثلاً وجه اشتراک مثال قبلی، حیوان بود و ناطق وجه افتراق بود.

ج: آقای میسمی! مثال را همان حیوان و ناطق بگیریم؟

برادر میسمی: بله! همین برای بی‌نیاز از واسطه در محل عروض، مثال خوبی است.
ج: که ایشان قبول دارد.

ج: بله! اصلاً همان طور که گفتید حمل....

ج: یعنی بنویسیم: الناطق حیوان.

حجت الاسلام زیبایی: وجه اشتراک در محمول است.

ج: نه! هنوز به وجه اشتراک کاری نداریم.

حجت الاسلام روح الله صدوق: این قضیه درست است اما برعکس آن غلط است.

ج: کاری به برعکس آن نداریم.

برادر میسمی: نه! آن هم درست است.

برادر میسمی: ما می‌خواهیم حمل کنیم. گفتیم که ایشان در اینجا، عارض را به معنای محمول می‌گیرد. می‌خواهیم ببینیم محمول ذاتی چیست. ایشان می‌گوید در این حمل، گاهی با همدیگر وجه اشتراک دارند و واسطه‌ای لازم نیست که اینها را به هم بچسباند که فصل و جنس و نوع می‌شود. یک موقع [وجه اشتراک] ندارند و واسطه می‌خواهد.

ج: که آن غیر ذاتی است.

س: بله!

برادر میسمی: نه! یک «ذاتی» داریم و یک «عارض ذاتی».

ج: «ذاتی» انسان است.

حجت الاسلام موشح: انسان و حیوان و ناطق. همین سه تا.

ج: نه! انسان، ذاتی است.

س: در «الانسان حیوان»، حیوان، ذاتی انسان است. در «الانسان ناطق»، ناطق، ذاتی انسان است. ولی در «الانسان

ابیض»، طبق نظر مشهور ذاتی نیست. ولی مرحوم آخوند این را جزء عوارض ذاتیه می‌داند. درست است؟

برادر میسمی: بله!

ج: عوارض غیر ذاتی در نظر مشهور، در نظر آخوند، ذاتی است.

س: بعضی از آنها.

ج: کدامها؟ چه قیدی دارند؟

س: مشهور شماره ۷ و ۸ را ذاتی نمی‌دانند، بلکه عارض غریب می‌دانند. یعنی وقتی نیازمند به واسطه در عروضش

باشد و این واسطه هم خارجی باشد. چه این واسطه، اخص یا اعم یا مابین معروض باشد، دیگر عارض ذاتی نیست.

ج: ایشان می‌گویند اینها ذاتی است.

س: بله.

حجت الاسلام موشح: دوتای آنها را ذاتی می‌داند.

برادر میسمی: سومی هم دو قسمت دارد که یک از قسمت‌های آن را هم ذاتی می‌داند. یعنی فقط یک قسمت از

سومی مثل «جالس السفینه متحرک» خارج می‌شود.

ج: نه! این مثال هم غلط است. این حرف‌ها نیست. فقط بحثی که در اعتبارات است، خارج می‌شود.
س: نه! همه اعتبارات خارج نمی‌شود بلکه بعضی از آنها...

ج: اعتبارات بمعنی الاخص.

س: نه! بعضی از آنها مجازی است. مثلاً آب در ناودان می‌آید و ما می‌گوییم: "جری المیزاب" (ناودان جریان پیدا کرده است). ایشان این را خارج می‌داند.

ج: مجازهای شعرگونه.

س: فقط حمل‌های مجازی شعرگونه را خارج می‌داند.

ج: این اعتبارات بمعنی الاخص می‌شود. همین که می‌گوئید «لشگر» و در خارج هم لشگر نداریم.

حجت الاسلام موشح: لشگر حرکت کرد.

برادر میسمی: حالا مثال لشگر را نمی‌زند.

ج: یعنی شعر است. ایشان شعر و ادبیات و اعتبارات بمعنی الاخص را خارج می‌کند. این را ما در متن‌های دیگر ایشان هم دیده‌ایم. ایشان خیلی به اصالت وجود منضبط است. در هر صورت می‌خواهم بگویم ورود و خروجتان از نظر روشی - تأکید می‌کنم - از نظر روشی باید علمیت نویسنده را - که وارد بحثی شده و آن را توسعه داده - به سؤال بکشد.

۲/۲/۴. ضرورت بررسی میزان علمیت تعریف آخوند از موضوع علم (بررسی تعریف آخوند از منظر منطق)

س: نویسنده اصطلاح جعل کرده است. عوارض ذاتی را ایشان برای اولین بار به عالم اصول عرضه کرده است.

ج: بله! ما در اینجا سؤال داریم. چون منطق آکادمیک داریم. تغییر مقیاس در خود منطق ایجاد می‌کنید.

حجت الاسلام موشح: ایشان این اصطلاح را در علم منطق وضع کرده است، چون می‌گوید «کل علم».

برادر میسمی: بله!

حجت الاسلام موشح: یعنی نه در علم اصول بلکه در علم منطق جعل کرده است.

ج: بله! ملاصدرا هم همین کار را کرده است. مرحوم علامه هم همین کار را کرده است. چهار نفر بیشتر ندارید که هر جا در پیش‌برد کار فلسفی و عرصه‌های دیگر و لایه‌های دیگر علم، منطق مانع بوده است، اول آنجا را اصلاح کرده‌اند و بعد برگشته‌اند. همه کس که این کار را نمی‌کند.

برادر میسمی: ایشان دقیقاً همین کار را کرده است. خواسته علم اصول و فقه را تعریف کند و دیده با عوارض ذاتی مشهور نمی‌تواند علم فقه را تعریف کند. رفته و عوارض را گسترده کرده و شمولیت داده و آمده فقه را تعریف کرده و عبور کرده است.

ج: خب! پس ما الان به کمک مشهور می‌آییم. مشهور حریف ایشان نشده‌اند و گرنه نمی‌گذاشتند کتاب ایشان، متن [درسی حوزه] قرار بگیرد و متن دیگری را می‌آوردند.

حجت الاسلام زیبایی: یعنی متن ایشان ۲۰۰ - ۳۰۰ سال محور نمی‌شد.

برادر میسمی: صد سال! نه دویست - سیصد سال!!

ج: جلسه بعد این را همان طور که آقایان رفت و آمد کرده‌اند، تقسیم‌بندی کنید تا ببینیم نقد ما در آنجا چیست؟ الان این طرح بحث است.

برادر انجم شعاع: ایشان موضوع علم اصول را غرض تدوینی نشان می‌دهد. پس تلاش ایشان برای تغییرات در منطق ناتمام است. این تلاش نتوانسته موضوع علم اصول را تعریف کند.

ج: می‌دانیم [علم اصول را تعریف] نکرده است. می‌خواهیم ببینیم ریشه‌اش به همین جایی که ایشان برگردانده، بر می‌گردد یا به جای دیگر؟

برادر میسمی: اصل مشکل از این جاست که ایشان با آن تعریف منطقی که از موضوع علم می‌کنند، نمی‌تواند فقه را تعریف کند و محشین هم این را گفته‌اند. یعنی بسیاری از مسائل، احکام غریب می‌شود. من این را در نوشته‌ای که خدمت شما دادم، آورده‌ام که کاش دیروز آن را خدمتتان می‌دادم.

ج: الان من باید در کجای این نوشته دقت کنم؟ به نظر من می‌آید توسعه‌ای که داده است باید علی‌المبنای منطق، منضبط باشد که موضوع را تعریف کند. یک وقت ضیق کرده اما شما می‌گویید توسعه داده است.

حجت الاسلام گودرزی: یعنی برخلاف مبنا توسعه داده است.

ج: حالا آن بحث دیگری است که ما دلیل بیاوریم که کار ایشان درست است یا غلط که اول می‌خواستیم اینجا را جل کنیم. ولی حالا بحثمان چیز دیگری است.

برادر میسمی: نخیر، حلّش می‌کنیم!

ج: فرض می‌کنیم که الان ما کاری به نقد خودمان در منطق بر نظر ایشان نداریم و نظرشان را می‌پذیریم. مرحوم آخوند در بحث عوارض ذاتیه بحث را توسعه داده‌اند. به قول جناب آقای موشح فرض کنید که جنس الاجناس و جنس و فصل و نوع را بر انسان حمل کردید و آن را ذاتی دانستید؛ ولی خارج از این را ذاتی ندانستید. ولی مرحوم آخوند اینها را هم ذاتی می‌دانند.

س: مرحوم آخوند مطلق حمل حقیقی را عارض ذاتی می‌دانند.

ج: بله. مثلاً سفیدی، حقیقتاً رنگ پوست انسان سفید پوست است.

حجت الاسلام موشح: منظور از حمل «حقیقی» در اینجا، «حقیقی» در مقابل «مجازی» است، نه حقیقت فلسفی. یعنی یک تعبیر ادبیاتی است.

برادر میسمی: حمل حقیقی در برابر حمل اعتباری بالمعنی الاخص است.

ج: الان در مثالی که آقای موشح زدند، سیاه را به انسان سیاه پوست حمل می‌کنیم.

حجت الاسلام موشح: منطقی‌ها این حمل را عرضی می‌دانند ولی ایشان این را حمل ذاتی می‌دانند.

ج: یعنی مرحوم آخوند توسعه در معنای حمل داده‌اند.

برادر میسمی: بله. توسعه داده‌اند.

ج: کار دیگری که نکرده است؟

س: خیر، در اینجا فقط توسعه داده است.

ج: حال این توسعه ایشان در موضوع علم، در اصول چه بوده است؟

حجت الاسلام موشح: با این کار ایشان، علم اصول دارای موضوع شد. زیرا قبلاً موضوع نداشت. این معضل علم اصول و فقه با این کار ایشان حل شد و در دستگاه منطق جای گرفتند.

ج: یعنی بنابر قول مشهور بعضی از احکام علم اصول از آن خارج می‌شد، ولی با این توسعه‌ای که پیش آمده، داخل می‌شوند. پس باید ایشان قائل به موضوع داشتن علم اصول شوند.

برادر انجم شعاع: نه حاج آقا، مسائل علم اصول موضوعات دارند، نه خود علم اصول. ج: آن بحث دیگری است.

برادر میسمی: به آن بحث هم می‌رسیم.

ج: الان در اینجا بر اساس هوهویت و حمل در عوارضه الذاتیه توسعه داده‌اند و این توسعه باعث می‌شود که ما بهتر و قاطع‌تر برای علم اصول موضوع تعریف کنیم.

س: برای فقه هم، همینطور.

ج: الان کاری به فقه نداریم.

س: علت اصلی طرح این بحث از سوی آخوند و توسعه در عوارضه الذاتیه، مشکلی است که در تعریف علم فقه به وجود آمد.

ج: شما در یک سطح به طرف منطق و کلیات رفته‌اید. از آن سطح هم یک نظریه‌ای را مطرح کرده‌اید. بعد قطع شده و در رتبه بعد از فقه شروع کردند. ما از پایین (فقه) هم بحث خواهیم کرد. اگر تجزیه‌ها غلط باشد، شما گنگ و گیج می‌شوید و در کثرت مطلب گم می‌شوید. باید از این گم شدن برحذر باشید. به یک بحث به طور کامل پردازید تا نتیجه آن کاملاً روشن شود. در اینجا بحث این است که اگر مرحوم آخوند توسعه در موضوع علم داده‌اند پس باید بیشتر از بقیه معتقد به موضوع علم اصول باشند. دایره مسائل و وحدت و کثرت علم اصول را هم باید بیشتر تعریف کنند. این مطلبی است که بنده فهمیدم.

حجت الاسلام موشح: مرحوم آخوند باید بتوانند بر خلاف قدما، موضوع علم اصول را مشخص کنند.

ج: یعنی برخلاف مشهور، ایشان باید مواقع موضوع علم اصول باشند و مسائل بیشتری را تحت پوشش آن بیاورند. این یک بحث بود. بحث دوستان چیست؟

س: بحث دوم در مورد تعریف علم اصول است.

برادر میسمی: هنوز به آن نرسیده‌ایم.

برادر انجم شعاع: یک بحث این است که مسائل علم همان عوارض ذاتی هستند.

ج: یعنی چه؟

برادر میسمی: هنوز به بحث مسائل نرسیده‌ایم. الان هنوز بحث ما در «عوارض الذاتیه» است.

ج: بحث بعدی چیست؟

س: مگر این بحث تمام شده که شما سراغ بحث بعدی را می‌گیرید؟

ج: بحث روشی این بحث تمام شده است. نه اصل مطلب. یعنی معلوم شد که ما باید چه کار بکنیم.

س: پس الان شما بفرمایید که جلسه بعد در مورد همین بحث باید چه کاری انجام دهیم.

ج: آقایان آمده‌اند نظر مرحوم آخوند را با نظر مشهور مقایسه کرده‌اند. برخی طرفدار مرحوم آخوند شده‌اند و برخی هم طرفدار قول مشهور. ما کاری به این مباحث نداریم. برای ما فقط نظر مرحوم آخوند مهم است.

مرحوم آخوند ابتدا به منطوق رفته‌اند و یک تعریف را توسعه داده‌اند. دلیل این کار ایشان را بیاورید.

س: یک دلیل را در گزارشی که خدمتتان تقدیم کردم، آورده‌ام.

ج: تمام ادله ایشان را بیاورید. ما قصد نقد این ادله را در جلسه بعد داریم.

برادر انجم شعاع: به نظر من اول باید متن کفایه را درست تجزیه کنیم. مثلاً معلوم باشد که در پاراگراف اول ایشان چه مطالبی را مورد بحث قرار داده‌اند.

ج: الان دنبال همه آنها نمی‌رویم. همین یک موضوعی را که گفته‌اید، برای من کامل بیاورید.

برادر انجم شعاع: موضوع علم همان موضوعات مسائل علم است.

برادر میسمی: اولاً هنوز به این مطلب نرسیده‌ایم. ثانیاً یکی از انتقادات من به کتاب شما این است که اصلاً مرحوم آخوند نمی‌خواهند این حرف را مطرح کنند. اما فعلاً فقط قصد داریم معلوم کنیم «عوارض الذاتیه» یعنی چه؟

ج: ما اول بحث «عوارض الذاتیه» را تمام می‌کنیم. بعد شما بگویید که مرحوم آخوند با کثرت دادن بحث علم، و یک علم را به مسائل آن تعریف کرده است. هر مسأله علم هم یعنی یک قضیه.

برادر انجم شعاع: در چیستی موضوع علم، باید همان «عوارض الذاتیه» را بحث بکنیم.

ج: الان همین را حلش کنید. یعنی سیری که آقایان با هم بر منطوق رفته‌اند و کاری انجام داده‌اند را بررسی کنیم تا معلوم شود، اصلاً اجازه چنین تصرفی را داشته‌اند یا خیر؟

برادر میسمی: با هم نرفته‌اند. مرحوم آخوند یک تنه این تصرف را انجام داده و بقیه هم به جهت عظمت علمی ایشان قبول کرده‌اند.

ج: پس آنها هم مانند ایشان وارد در منطوق شده‌اند و این تصرف را انجام داده‌اند. حال چه به خاطر عظمت علمی ایشان باشد یا به دلیل دیگر. این طور نیست؟

س: بله.

ج: بعد هم فشار آورده‌اند که آیا این تصرف مرحوم آخوند و پیروانش درست است یا غلط؟ ما هم قصد داریم همان کاری را که که همه کرده‌اند، بکنیم.

س: طبق مبنای خودشان؟

ج: بله، ما هم به منطوق می‌رویم و بررسی می‌کنیم که آیا این کار درست بود یا غلط بود؟ اجازه داریم یا نداریم؟ یا اینکه از پیش محکومیم؟

س: مسلماً اجازه دارید.

برادر گودرزی: منظورتان غلط و درست بر مبنای منطقیون است؟

ج: بله، بر مبنای منطقیون.

برادر میسمی: بنابراین ما در انتهای بحثمان باید مدافع قول مشهور باشیم؟!

ج: نه به شکلی که آنها کرده‌اند. ما باید همان کاری را پیش بگیریم که خدمتتان عرض کردم. کار فرهنگستانی این است. اما در مبنای خود آنها، از سه حیث باید بحث کرد. حیث فلسفی، حیث روش، حیث مصداقی. بعد معلوم می‌کنیم که مشهور از ادعای خودش بد دفاع کرده است. یعنی شاید ما هم طرفدار مشهور منطقیین شویم و به کمک آنها برویم. و حق را به آنها بی‌بدهیم که در این بحث منضبط به منطبق بوده‌اند. اما در کنار این مطلب گوشزد می‌کنیم که منطق شما دارای این اشکالات هم هست.

برادر انجم شعاع: بحث‌های منطقی را باید با رؤوس ثمانیه شروع کنیم. یعنی در طرح ارکان علم باید اول این اقدامات را تمام کنند. بحث شده که آیا اول باید از تعریف شروع کرد در رؤوس ثمانیه و بعد به موضوع رسید یا بالعکس. ایشان می‌گویند که باید از تعریف شروع کرده و بعد به موضوع پردازیم. یعنی بر طبق منطق، اول باید علم را تعریف کنیم و بعد به سراغ موضوع علم بیاییم. حال چرا مرحوم آخوند از موضوع شروع کرده‌اند؟

ج: اینکه اگر مقصود از تعریف، تعریف علم اصول است؛ پس باید اول علم را تعریف کنیم و بعد به موضوع برسیم؛ را الان بحث نمی‌کنیم. زیرا فعلاً ایشان از موضوع شروع کرده‌اند و ما طبق سیر ایشان پیش می‌رویم. اگر چه در انتها یکی از نقدهای ما همین نحوه ورود ایشان به بحث خواهد بود و بیان می‌کنیم که بهتر این است که اول به تعریف پردازیم و بعد به سراغ موضوع برویم.

س: مشهور می‌توانند این اشکال را به مرحوم آخوند وارد بدانند که ایشان باید از تعریف شروع کند.

ج: این را در اینجا گفته‌اند یا خیر؟

س: نگفته‌اند.

ج: پس بگذارید برای بعد. ما الان نظر مرحوم آخوند را در باب موضوع علم می‌خواهیم.

برادر میسمی: یعنی اینکه مرحوم آخوند موضوع مطلق علم را چه چیزی می‌دانند؟

ج: مطلق علم یعنی بحث منطق. پس ما هم مثل ایشان وارد بحث منطق می‌شویم.

س: یعنی با ایشان وارد منطق می‌شویم ولی اعلام می‌کنیم که شما به این ادله حق ندارید این کار را بکنید. درست است؟

ج: بله. والسلام! این می‌شود مهره اول بحث ما. بعد باید معلوم کنیم که آقای انجم شعاع در این کتاب، راجع به این مطلب چه کرده‌اند. یعنی باید به قضاوتی برسیم که ایشان نقد شوند. این نقد شدن باعث قوی‌تر شدن ایشان می‌شود.

س: پس باید همدیگر را بزیم!

ج: اصلاً، فرهنگستان یعنی زدن.

س: آقای انجم شعاع زحمت کشیده‌اند و به نظر بنده به مطلب هم مسلط هستند!

^۱ج: در خبرها آمده بود که تیم فوتبال «رنال مادرید» شکست خورد. باشگاه با حضور مربی جلسه گرفت و دوباره به او رأی اعتماد داد. یعنی به همین سرعت برای بازی بعد تکلیفشان را روشن کردند. نه این که در دستور کار شش ماهه قرارش بدهند. یکی از آقایان در همایش مهندسی فرهنگی بعد از مصرف ده ساله بودجه دفتر رهبری به اسم تهاجم فرهنگی، حالا تحت یک عنوان دیگر، ستاد عالی انقلاب فرهنگی را دعوت به شجاعت می‌کند برای این که برای ایشان یک بودجه دیگری تصویب کند که آن را هم حیف و میل کنند. و مثلاً برای مهندسی فرهنگی تفکر کنند! آن وقت کفار و یهود چگونه رفتار می‌کنند؟ متصلب‌تر و متعصب‌تر از یهودیان کسی را در دنیا نداریم. بعد از این که اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه شکست خورد و ایشان چند ماه به جهت تبلیغات دندان روی جگر گذاشتند. بعد برخی سرانشان را عزل کردند. معنای این کار چیست؟ هدفشان از این کار چیست؟ آیا می‌خواهند نفس همدیگر را بگیرند؟ نه! بلکه دائم به این فکرند که در مقابل جنگ بعدی چگونه رفتار کنند؟ همه فکرشان این است که اگر یک بار دیگر مقابل

حزب الله قرار گرفتند چه طرح و نقشه جنگی ای داشته باشند؟ به اینهایی که کنار می گذارند هم امنیت سیاسی می دهند. هم پول می دهند. همه گونه اینها را تأمین می کنند. برای این که امنیت از بین نرود و بقیه فرار نکنند! پول مفصلی هم به این عزل شده ها می دهند. همه جا هم برای این ها محافظ می گذارند. پست های دیگری هم که بخواهد به آنها واگذار خواهند کرد. ولی دغدغه آنها دائماً در مورد طرح جنگ بعدی است و برای آن نیرو می خواهند.

دنبال استراتژیستین هایی می گردند که حرف جدید داشته باشند. دنبال کسی می گردند که بتواند مقاومت آنها را بالا ببرد. دعوای این ها بر سر این مطلب است، نه چیز دیگر. شما هم همین طور. لذا باید دائم در درگیری باشید. کفایه هم هنوز سر جای خودش هست. «کفایة الاصول» هنوز دارد موج _ موج، جوان شیعهٴ علی ابن ابی طالب (ع) و سینه زن امام حسین و انقلابی و ... را در دستگاه خودش می برد و تربیت می کند. هر کجا هم که می رود به واسطه این کفایه اعتبار علمی پیدا می کند. به واسطه همین وارد خبرگان و جامعه مدرسین و ... می شود. عزت سیاسی پیدا می کند. ما می خواهیم ببینیم که ایشان در این کتاب چه کار کرده اند؟ روش کارتان این باشد که از اول کتاب شروع کنید و یک موضوع را که ایشان وارد شده اند، وارد شوید. البته در جاهایی که مثل مقدمه کتاب فقط تقسیم بندی کرده اند و وارد بحث نشده اند، ما هم وارد نمی شویم. البته، فهرست را برای کار دیگری بررسی کردیم. الان می خواهیم در خط به خط کفایه روشن کنیم که صاحب کفایه کجاها رفته است؟ به چه ادله ای؟ هدفش چه بوده است؟ لوازم کار ایشان چیست؟ روی همهٴ اینها فکر می کنیم و بعد از تمام شدن هر موضوعی به سراغ موضوع بعد می رویم. بعد ربط بین این ها را روشن می کنیم. مثلاً باید معلوم شود ربط بحث عوارض ذاتیه با بحث موضوع و بحث مسائل و فقه چیست؟ فقط هم دنبال نظر صاحب کفایه هستیم. دنبال این که دیگران چه گفته اند، نیستیم.

برادر انجم شعاع: ایشان در مقدمه بعدی به طور ناگهانی وارد بحث وضع شده اند.

ج: ما هم وارد می شویم. باید معلوم کنیم ایشان چرا وارد این بحث شده اند.

برادر میسمی: پس دستور جلسه بعد این شد که ما باید بررسی کنیم، اینجا که آخوند وارد بحث منطبق شده و عوارض ذاتیه را توسعه داده است، دلیلش چه بوده است؟

یعنی ما باید کار ایشان و ادلهٴ ایشان و مخالفین ایشان را روشن کنیم.

ج: اثر کار ایشان در اصول هم باید معلوم شود، چه بوده است.

س: البته باید روی اثر کار ایشان در اصول فکر کنیم. زیرا چندان حضور ذهن ندارم.

ج: در آخر کار هم به بررسی کتاب آقای انجم شعاع پردازید.

س: آخر هم سراغ کتاب ایشان می رویم!

برادر میسمی: جلسه قبل شما درباره روش بحث کردید و قرار شد که با محوریت کفایه، نظر مرحوم آخوند(ره) را به صورت جزء به جزء استخراج کنیم و ادله ایشان را بیاوریم. یعنی معلوم کنیم اولاً نظرشان چیست و ثانیاً دلایلشان کدام است؟ در مقدمه اول کفایه که بحث موضوع علم اصول است، ایشان در تعریف موضوع علم می گوید: «مابحث فیہ عن عوارض الذاتیه، ای بلا واسطه فی العروض». برای فهم تعریف ایشان از موضوع علم، باید بفهمیم «عوارض ذاتیه» چیست؟ عوارض ذاتیه از جاهایی است که محل بحث بسیار شدید بین منطقیون است.

ج: اختلافی است؟

س: شدیداً. یعنی آقای غرویان در شرح...

ج: آقای غرویان نه....

س: عرض می کنم که ایشان چه گفته است. ایشان در شرحی که بر المنطق دارد، حدود ۲۰ جا را آدرس می دهد و می گوید هر کدام از اینها درباره عوارض ذاتیه مطلبی را آورده اند.

ج: چه کسانی؟

س: از بزرگان، از بوعلی گرفته تا خواجه و دیگران. ایشان کتاب های مختلف را آدرس می دهد و خودش هم می گوید چستی عوارض ذاتی از بحث های به شدت اختلافی است.

ج: فحولی که ایشان از آنها نقل کرده است چه کسانی هستند؟ آنها را مقایسه کنید.

س: چون دیدم این بحث خیلی شلوغ است آن را ادامه ندادم. خودش یک تحقیق است و باید یک ماه وقت گذاشت برای این که دید اینها چه گفته اند. از این طرف با محوریت دو شرحی که هست، - ایضاح الکفایه نوشته آقای فاضل و شرح آقای علی محمدی - جلو رفتیم. آقای فاضل در شرحشان این مطلب را درست تبیین نکرده اند. بنابراین شرح ایشان را کنار گذاشتم و فقط شرح آقای محمدی باقی ماند. در کنارش تقریرات درس خارج شهید صدر (بحوث) را که به محوریت کفایه است و آقای محمود شاهرودی نوشته اند نگاه کردم. مطالبش شبیه مطالب آقای محمدی است. با توجه به اینها دو قول استخراج شد. قول اول، قول آخوند است و قول دوم، قول مشهور منطقیین در مقابل آخوند است. هر دو اتفاق دارند که عوارض جمع عارض است و عارض آن چیزی است که بر شیء حمل می شود امام خارج از ذاتی و ذاتیات آن است، یعنی غیر از جنس و فصل است: «المحمول علی الشئ الخارج عنه». مشهور عوارض ذاتی را در مقابل عرض غریب مطرح کرده اند. اما مرحوم آخوند تعریف دیگری ارائه داده و گفته است: «ای بلا واسطه فی العروض» یعنی آن را در مقابل واسطه در عروض قرار داده است. به تعبیر دیگر در تعریف موضوع علم بر مبنای آخوند، توسعه داده شده است. شهید صدر در بحوث به دلیل اصلی آخوند اشاره می کند. ایشان می گوید: محقق عراقی بهترین کسی است که این مسئله را تبیین کرده است. شهید صدر می گوید: محقق عراقی گفته که دلیل اصلی آخوند برای توسعه در تعریف این بوده که وقتی ما مسائل بحث شده در هر علم را می بینیم و تک تک مسئله ها را نگاه می کنیم، می فهمیم که تعریف موضوع علم بر مبنای مشهور کفایت نمی کند و باید آن را توسعه دهیم و گرنه برخی مسائل طبق آن تعریف مشهور از عوارض ذاتی که پایه تعریف موضوع علم است در موضوع علم نمی گنجد. برای حل این مشکل، در گستره موضوع علم، توسعه داده اند. بعد ایشان می گوید که ملاک آخوند در ذاتی و غیر ذاتی بودن عروض، صحت حمل و اسناد حقیقی است. محقق عراقی این را می گوید و شهید صدر هم آن را تایید می کند. آخوند می فرماید: هر محمولی که بر موضوعی حمل شود و این

اسناد، حقیقی باشد، عارض ذاتی است. بنابراین فقط حمل‌هایی از قبیل «جالس السفینه متحرک» خارج می‌شود.

ج: اعتباریات

س: اعتباریات و مجازها. یعنی از ۷ دسته اقسام عوارض - معمولاً به ۷ دسته تقسیم می‌کنند- فقط دسته آخر و آن هم بخشی که واسطه در عروض است خارج می‌شود و بقیه همه داخل هستند. این تعریف آخوند است. البته من به تفصیل نظر محقق عراقی مراجعه نکردم ولی شهید صدر این را اجمالاً نقل می‌کند. محقق عراقی می‌گوید که محقق طوسی و مشهور منطقیون نظرشان این است که ملاک در ذاتی بودن عروض، صحت حمل و اسناد حقیقی نیست. بلکه صحت اتصاف و عروض حقیقی است. یعنی اصل دعوا در اینجاست که ملاک در ذاتی یا غریب بودن این عروض چیست؟ آخوند ملاک را صحت حمل و اسناد می‌داند و قول مقابل، ملاک را صحت اتصاف و عروض می‌داند. این کل گزارش اجمالی‌ای بود که قرار شده بود درباره بحث عوارض ذاتی بیاوریم.

ج: پس دو قول است. یکی صحت حمل است. یعنی صحت نظری تضیه. یعنی در منطق برای حمل قواعدی ارائه شده است. آیا می‌توان منطقاً حمل کرد یا نه؟ اگر اختلاف شد چگونه آن را حل کنیم؟ ضابطه و خط کشی می‌خواهیم تا بر اساس آن بگوییم این کار درست است یا غلط؟ منطق را برای همین می‌خواهیم. یک قول هم، صحت اتصاف اوصاف به شیء است که این دیگر بحث نظری و منطقی نیست. بلکه بحث کیف نفس و ارتباط با حقیقت عالم است. بحث علم حضوری است و کسی نمی‌تواند انکار کند. پس یکی علم حصولی می‌شود و یکی علم حضوری. علم حضوری چون با خارج وحدت دارد، جریان حقیقی نسبت و صف به شیء است. [بنابراین در آن اختلاف راه ندارد] اما در علم حصولی اختلاف راه دارد و احتیاج به خط کش و منطق است. بر مبنای آقایان درست تحلیل کردیم؟

برادر انجم شعاع: یعنی برای این دو معنا دو پایگاه هست.

ج: در منطق دو معنای فلسفی ارائه کردیم. تجزیه و جمع بندی کردیم و آن را معنی کردیم. ولی هنوز نقد و اشکالی را مطرح نکرده‌ایم. بلکه آنرا فهمیدیم. این یک مطلب است و یک عنوان برای این قسمت زده می‌شود.

برادر میسمی: مطلب بعدی، به تعبیری مطلب قبلی است. چون ایشان این مطلب را بین دو خط می‌گذارد. مطلب اصلی که ایشان بررسی می‌کند، رابطه موضوع علم و موضوعات مسائل علم است یعنی می‌خواهد این را بحث کند و به تناسب آن وارد بحث عوارض ذاتیه شده است. یعنی بحث اصلی ایشان رابطه موضوع علم با موضوع مسائل علم است.

برادر انجم شعاع: خط اول فقط بحث موضوع علم بود و تمام شد. در ادامه می‌گوید رابطه بین موضوع و موضوعات مسائل علم از نوع رابطه کلی طبیعی و افرادش است که بین اینها در خارج و مصداقا اتحاد است اما در ذهن و مفهوما اختلاف است.

ج: پس علم حضوری است نه علم حصولی. رابطه کلی و فرد نیست بلکه رابطه کلی و مصداق است. همان بحثی که در حمل شایع صناعی و حمل اولی ذاتی می‌گفتند که از ابتکارات ملا صدراست. ایشان هستند که حمل کلی بر مصداق علمی خارجی را مطرح کرده‌اند. ایشان هم می‌گویند کلی طبیعی است و از نوع حمل شایع صناعی.

س: که اتحاد مصداقی و تغایر مفهومی دارند.

ج: درست فهمیدیم یا نه؟

برادر میسمی: مثل انسان و زید.

ج: این علم حضوری است و نه حصولی.

س: چطور علم حضوری می‌شود؟

ج: برای اینکه با مصداق در خارج وحدت دارد و دوئیت ندارد. ولی وقتی شما بین موضوع علم و موضوع مسائل علم رابطه کلی و فرد قرار دهید، وحدت ندارد. چون کلی و جزئی مطرح است. گاه می‌گویید این موضوع مسئله یک فرد از آن کلی است. گاه آن را مصداقی از آن کلی می‌دانید. تفاوت این برایتان روشن است؟

س: نه!

ج: در منطق [چه می‌گویند!]

س: فرد همان مصداق است.

ج: الان نظر جنابعالی را نمی‌خواهم. بلکه در منطق چه می‌گویند؟ می‌خواهیم نظر آقایان را پیدا کنیم. ممکن است به ذهنتان اشکال بیاید. به ذهن ما هم در این بخش اشکال آمده و آنرا مطرح کردیم و این تقسیمات برایمان هضم نشده است. برای ما که علم حضوری پیدا نشد! و با این صحبت‌ها مشکل داریم. اشکال کردن را برای وقت دیگری می‌گذاریم. الان می‌خواهیم به دست بیاوریم که آقایان چه گفته‌اند. یعنی تقریر کنیم.

برادر انجم شعاع: کلی منطقی، یا عقلی است و یا طبیعی ابن سینا. از رجل همدانی نقل می‌کنند که می‌گوید کلی طبیعی در خارج وجود دارد و من آن را دیده‌ام!

ج: اینکه می‌گویند وجود دارد. موازی همان حمل شایع صناعی نیست؟

س: به نوعی می‌شود....

ج: که ملا صدرا می‌گوید کلی و مصداق است و بین فرد و مصداق فرق می‌گذارند

برادر میسمی: ایشان در متن کتاب می‌فرمایند: تغایر دارند و تغایر آنها تغایر کلی و مصداق و تغایر طبیعی و افراد است. یعنی در متن، فرد و مصداق را به یک معنی آورده است: «و ان كان يغايرها مفهوما تغاير الكلي و مصاديقه و الطبيعي و افراده».

ج: کلی طبیعی به چه معناست؟

س: اینکه ایشان می‌گویند [مد نظر ماست!].

ج: کلی طبیعی یعنی چه؟

س: چیزی که ایشان در اینجا می‌گویند.

ج: مگر ایشان نمی‌گویند کلی طبیعی است؟

س: نه! می‌گویند: تغایر الکلی و مصادیق.

ج: خیلی خوب.

س: والطبیعی و افراده.

ج: کلی طبیعی در منطق چیست؟ مثلاً بین سفیدی پیراهن من و شما و عمامه ایشان، حیثی را انتزاع می‌کنیم. لباس که پارچه است نه رنگ. از حیث رنگ آن به سفیدی توجه کردم. همچنین فرض کنید قند که خوردنی است - و نه مثل لباس پوشیدنی - از حیث رنگ سفید است. بین اینها انتزاع کرده‌ام. این کلی را که انتزاع می‌کنند در منطق به آن چه می‌گویند؟ «جنس» می‌شود یعنی وجه اشتراک. کلی یعنی وجه اشتراک گیری. یعنی در منطق چیزی به نام کلیات درست می‌کنند و این درست کردنی است و همچنین ذهنی و انتزاعی و مفهومی است. در دنیای علم اصولی است و کار ذهن است.

برادر میسمی: من حرفی را که شما در مورد کلی طبیعی فرمودید قبول دارم. قبول دارم که به حمل اولی متغایرنند و مصداقاً متحد هستند و مثال آن هم انسان و زید است. ولی مصادیق با افراد چه فرقی دارد؟

ج: اصلاً کاری به اینها نداریم. می‌خواهیم نتیجه گیری کنیم. رابطه بین موضوع علم و موضوع مسائل علم را ایشان چگونه تحلیل می‌کند؟ شما نتیجه این مسئله را بگویید.

س: نتیجه را عرض می‌کنم ولی آن مطلب باقی می‌ماند.

ج: اشکال ندارد.

س: در این باره هم دو قول است. در حاشیه ملا عبدالله گفته که شش قول است. که کاری به آن نداریم. دو قول اصلی که آقای محمدی در شرح خودشان آورده‌اند یکی این است که موضوع اینها یکسان است. فکر می‌کنم یکسان به این معناست، اینها هم به حمل اولی و هم به حمل شایع صناعی یکی می‌شوند یعنی وحدت موضوع بین موضوع علم و موضوع مسائل علم. این یک قول است. یک قول هم مغایرت است یعنی اینها هم به حمل اولی و هم به حمل شایع متغایرنند. یعنی یک طرف افراط کرده و یک طرف تفریط کرده است. قول آخوند، قول میانه است می‌گویند نفس موضوع مسائل است عیناً گر چه مفهوماً متغایر است که همان ترجمه کلی طبیعی در منطق است

ج: کاری به آنجا نداریم. پس خارجاً وحدت دارند و ذهناً تغایر دارند. کافی است؟ کاری به منطق و کلی طبیعی هم نداریم. موضوع علم و موضوع مسئله در ذهن اختلاف دارند و ذهن می‌تواند برای اینها تباین فرض کند اما در خارج وحدت دارند.

س: مثال آن هم علم نحو است.

ج: ایشان این مثال را می‌گویند؟

س: نه! در توضیحات.....

ج: کاری به توضیحات نداریم. این هم قول ایشان است. این هم یک مسئله که آن را فهمیدیم. جلو برویم بعداً اشکال می‌کنیم. درست فهمیدیم؟

س: بله! یعنی اینقدر سریع جلو برویم؟

ج: نظر کفایه را می‌خواهیم مگر نظر صاحب کفایه را به من منتقل نکردید

س: بله!

برادر انجم شعاع: پس یک بحث، علم و یک بحث رابطه آن با موضوع مسائل علم شد. در بحث بعدی می‌گوید اصلاً مسئله چیست. در بحث قبلی، یک کلی هست که منطبق بر موضوعات مسائل علم به نحو کلی طبیعی است.

ج: ما کاری به آن نداریم. ما به وحدت و کثرت آن [توجه داریم]. خارجاً وحدت دارد و ذهناً دوئیت دارد. تا اینجا تخلف نکردیم و کاری نداریم که ترجمه فلسفی و منطقی آن چه می‌شود. چیزی که از متن فهمیدیم این بود و جلو می‌رویم.

برادر میسمی: مطلب بعدی، مسائل علم است. مسائل علم عبارتند از یکسری قضایایی متشتت که غرضی که باحث آنها به آن پرداخته، اینها را در یک جا جمع کرده است.

برادر انجم شعاع: یعنی اشتراک در یک غرض، باعث جمع شدن اینها شده است. حالا آن غرضی که در ادامه می‌گوید....

ج: غرض تدوینی است.

برادر میسمی: بله! یعنی چرا قضایای متشتت را در یک علم تدوین می‌کنیم؟ چون غرض واحدی از بررسی این مسائل داریم.

ج: که علت تدوین آن شده است.

س: بله.

ج: پس غرض تدوینی نیست بلکه غرض حقیقی دارند.

حجت الاسلام کشوری: غرض حقیقی علت تدوین می‌شود.

ج: عیب ندارد! علت خیلی از امور بشود غرض حقیقی است یا تدوینی؟

برادر میسمی: تفاوت اینها... ایشان می‌گوید غرضی که به خاطر آن، این علم تدوین شده است.

ج: عیب ندارد! ممکن است با این غرض کارهای بسیار دیگری هم انجام دهد

برادر انجم شعاع: ایشان می‌خواهد بگوید آن غرض، حقیقی بوده است

ج: نه! از صحبت ایشان - چه از متن چه از شارحین - چه می‌توانیم برداشت کنیم؟

برادر میسمی: غرض تدوینی یعنی چه؟

ج: یعنی رساله بنویسد یا اینکه بین این امور متشتت در خارج، وحدت حقیقی هست؟ مثلاً در علم پزشکی از قلب و چشم و استخوان و گوش و غدد صحبت می‌کنند. اینها امور متشتت است یعنی متباین است. حالا یکی همه اینها را یکجا جمع کند. آیا این شلامتی بدن بود و غرض و موضوع واحدی بود که علت این شده که شخص مدون همه اینها را یکجا آورده است؟ مثلاً ممکن است کسی بحث روان شناسی را هم در پزشکی بیاورد.

برادر انجم شعاع: آن، تمایز علوم است که بعداً می‌گوید.

ج: کاری به آن نداریم. ممکن است کسی که پزشکی را فقط روی جسم بیاورد ولی شخصی بگوید درمان‌های روحی

هم جزء پزشکی است. این به خاطر آن است که روح و جسم در خارج وحدت حقیقی دارند یا اینکه ذوقی و سلیقه‌ای بوده که شخص این مسائل را هم آورده است؟ معذرت می‌خواهم. مثلاً دامپزشکی را هم آورده چون [یک نوع] پزشکی و درمان است. می‌گوید هر چیزی راجع به درمان است در یک جای می‌آورم. می‌خواهیم ببینیم غرض به فاعلیت تدوینی فاعل بر می‌گردد؟ که می‌خواهد علمش از دستش خارج نشود یا اینکه به وحدت حقیقی مسائل باز می‌گردد؟ شارحین چه گفته‌اند؟ چون این چندین بار بحث شده من روی آن توقف کردم. سابقه ذهنی نسبت به این داریم و گرنه معنایی را اخذ می‌کردیم و عبور می‌کردیم.

برادر میسمی: انشاءالله جاهایی را که گیر می‌کنیم دوباره درستش می‌کنیم.

ج: ببینید متن چه می‌گوید.

س: متن می‌گوید یکسری قضایا هستند که اولاً متشتت هستند.

ج: متشتت یعنی چه؟ شارحین در اینجا چه گفته‌اند؟

س: یعنی متغایرنند.

ج: از نظر منطقی تباین دارند؟

حجت الاسلام کشوری: این منطق همه چیز را جدا از هم می‌بیند.

ج: نه! می‌خواهیم ببینیم شارحین در کنار کلمه تشتت، چیزی گفته‌اند یا نه؟ می‌خواهیم آقایان را حساس کنیم که اگر شروع را می‌بینند، [این بحث را] ببینند و به ما بگویند. پس روی «تشتت» و «غرض» فکر کنید. این تمام شد؟ جلو بروید.

برادر میسمی: البته نکته‌ای را بگویم. فکر نمی‌کردم بحث اینطوری باشد و با این سرعت جلو برویم.

برادر انجم شعاع: به معنای آن تباین نمی‌گیرند. آقای محمدی مثال زده‌اند که در علم نحو مسئله‌ای داریم: الفاعل مرفوع و مسئله دیگر: المفعول منصوب. به معنای تباین صد در صد نیست.

برادر میسمی: اگر بشود این طور گفت: تباین بالمعنی الاعم. البته اگر بگوییم «متغایرنند» بهتر است.

ج: می‌دانید منظور ایشان چیست؟ می‌خواهد اصول عملیه و فهم از متن را در یک جا جمع کند. تشتت به این معنا است. یعنی مقام التزام و مقام عمل را با هم مخلوط کند. [چون] می‌خواهد پوشش بدهد. یا مثلاً فرض کنید بررسی سند را هم بیاورد. مثلاً می‌گویم در تقسیم‌بندی، «آسناد، اسناد، استناد» مطرح است. ایشان می‌خواهد چیزی را بگوید که این‌ها را جمع کند این چیزها را که می‌گویند، لوازم قضیه را تا آخر می‌خوانیم. خلاصه هر کاری که می‌خواهیم بکنیم این است که آیا در این قضیه انضباطی «منطقی، علمی و استدلالی» هست یا نه؟ اشکالی که در آخر کار می‌خوانیم به همه فیش‌ها بکنیم این است.

س: این‌ها وحدت غرضی را آورده‌اند.

ج: خوب است. اگر وحدت غرض به غرض حقیقی برمی‌گردد؟

س: به غرض حقیقی برمی‌گردد.

ج: اگر به غرض حقیقی خارجی برگردد خیلی عالی است.

س: الان ظاهر این متن با توجه به صحبتی که شما فرمودید باید به این برگردد.

ج: اگر اینگونه باشد، همان چیزی است که ما می‌خواهیم و خیلی با آن کار داریم. ولی تا دوره چهارم چنین چیزی را نگفته‌اند. جلو بروید.

س: می‌خواهید همین جا باستیم.

ج: نه! این‌ها همه‌اش احتمالات است و مهم هم نیست. ما اصلاً اینگونه جلو نمی‌رویم. شما کاری به شارحین هم نداشته باشید. بگویید در اینجا دو احتمال مطرح است: گاه غرض تدوینی است و گاه غرض خارجی موضوعی است. اگر اولی باشد دارای این اشکالات و اگر دومی باشد دارای آن اشکالات است. به این شکل بحث می‌کنیم و جلو می‌رویم. شما هم نگران نباشید.

س: خوب شاید یکی از اینها اصلاً قائلی نداشته باشد.

ج: حالا یک فیش دیگر جلو بروید.

س: بعد ایشان بحث تداخل علوم را مطرح می‌کند یعنی امکان دارد مسئله‌ای در علم نحو مطرح شود و همان مسئله در علم صرف هم بررسی شود. ایشان می‌گوید این اتفاق می‌افتد چون ما وحدت هر علم را به غرض حقیقی تعریف کرده‌ایم. امکان دارد مسئله‌ای برای غرض «الف» در علمی به درد بخورد که در آن بررسی می‌کنیم و امکان دارد همین مسئله برای غرض «ب» در علم دیگری به درد بخورد که در آن علم بررسی می‌کنیم یعنی تداخل علوم را اینگونه حل می‌کند که امکان دارد یک مسأله به درد دو غرض بخورد. برای تداخل علوم بحث وضع مثال خوبی است.

ج: فیش بعدی را بفرمایید.

س: بعد در مورد همین تداخل علوم، اشکال و جوابی را مطرح می‌کند: شاید کسی بگوید امکان دارد دو علم در تمام مسائل‌شان با هم دیگر تداخل پیدا کنند. اگر در بعضی، تداخل را قبول کردید و راه را باز کردید، از کجا معلوم همه مسائل دو علم یکی نشود.

برادر انجم شعاع: می‌فرماید جز اینکه این مسأله بعید است بلکه عادتاً هم امتناع دارد. اگر این طور باشد تفکیک علوم نظیر علم اصول و منطق معنا ندارد در حالی ما این را می‌گوییم.

انجم شعاع: می‌گوید: «در مضافاً الی بعد ذلک» یعنی این مضافاً بر اینکه این مسئله بعید است «امتناعه عادتاً» بلکه عادتاً ممنوع است که دو تایی در تمام مسائل با هم تداخل کنند «لا یقال یصح لذلک تدوین علم...؟؟؟» اگر این طوری باشد نمی‌شود بگوئیم علم منطق، علم اصول، در حالی که ما این را می‌گوییم که دو تا علم هستند و الا باید می‌گفتیم که یک علم هستند.

علی مسیمی: حاج آقا ظاهراً این اشکال را کسانی می‌کنند که برای علم موضوع را قبول ندارند و آخوند که دفاع می‌کند به عنوان کسی دفاع می‌کند که موضوع علم را برای علم قبول دارد با توجه به شروحنی که می‌خواندم، البته وقتی که می‌خواند تمرکز رویش نداشتیم چون فکر نمی‌کردم که تا اینجا برسد.

ج: ظاهراً ایشان آخرش هم نتیجه‌گیری می‌کنند لازم نیست علم موضوع داشته باشد.

س: اینجا جالب است که آخوند می‌آید جواب اشکال اینها را می‌دهد، آنوقت خودش برمی‌گردد به موضع همین کسانی که قبلش جوابشان را داده است.

انجم شعاع: می‌گوید موضوع علم یا عنوان خاص ندارد، یک اسم یا عنوان خاص برای آن مشخص نمی‌کند و الا همان بحث کلی منطبق بر موضوعات را می‌گوید به عنوان موضوع علم است.

ج: مگر نمی‌گویید عادتاً دو تا علم هستند، عادتاً اینگونه است یا اسماً این گونه است؟ ما اسماً می‌گوییم این علم صرف است این علم نحو است. یا واقعاً دو تا علم است، یعنی چه که بحث اسم است؟
علی مسیمی: نه واقعاً دو تا علم است.

ج: دو تا علم است علم نحو و علم صرف، همین که اینجا بحث داریم، باید برگردیم تمام فیش‌ها را کنار هم بگذاریم. موضوع هر علم «بحث عنا عوارضه ذاتیه» است، بر اساس این تعریف تداخل علوم چطور می‌شود؟ باید فیش تداخل علوم را اول بیاورند و همان جا جوابش را بدهند.

س: بعضی‌ها هم همین کار را کرده‌اند، یعنی آمده‌اند و قبل از موضوع علم، گفته‌اند که اصلاً علم موضوع می‌خواهد یا نه؟ ولی آخوند اصلاً این بحث را نکرده که آیا موضوع می‌خواهد یا نمی‌خواهد.

ج: آخرش که به این جمع بندی رسیده است.

س: نه مثلاً شهید صدر که در «کتاب بحوث» بحث کرده است در خارج اصول.....

ج: می‌خواهم بگویم این عبارت یک عبارت منطقی است.

س: یعنی این را اول آورده‌اند.

ج: کاری به اول و آخر نداریم، این یک اصل موضوعه‌ای است که از منطق گرفته شده است، یا می‌خواهند این را در اصول جریان بدهند یا نمی‌خواهند.

س: ظاهراً می‌خواهند جریانش بدهند.

ج: خوب اگر می‌خواهند جریانش دهند، هر چه قال و قیل کنید، آخر نمی‌توانید انکارش کنید و باید موضوع برایش تعریف کنید. نمی‌توانید بگویید که موضوع لازم ندارد، مرحوم صاحب کفایه آخر کار به این جمع بندی رسیده است. گاه می‌خواهید انضباط نسبت به منطق داشته باشید، با توجه به توسعه‌ای که داده‌اید، این مهم نیست عوارض ذاتیه را توسعه می‌دهید، و با محدودیتش بحث نمی‌کنید، خوب توسعه بدهید ولی اصلش را که نمی‌توانید انکار کنید.

خوب این چندین اشکال دارد، یکی بحث این که موضوع هر علم تباین آن علم است با بقیه علوم، اینجا باید بحث شود که موضوعات بین علوم آیا عموم و خصوص من وجه است، عموم و خصوص مطلق است، تباین حقیقی است یا تساوی است.

س: به شکلی که ایشان می‌گویند عموم و خصوص من وجه است.

ج: اگر گفتیم من وجه است، موضوع ندارد. ولی در اینکه موضوع داشته باشد اگر بگوئید که غرض حقیقی دارد، قطعاً موضوع دارد.

س: غرض از ظاهر حرف ایشان آنچه که متبادر به ذهن می‌شود این است که غرض حقیقی است یعنی از نگارش غرض حقیقی فهمیده می‌شود.

ج: اگر انصراف حقیقی دارد که قطعاً باید موضوع برایش تعریف کنید و اگر غرض، غرض تدوینی است، این به معنی عدول کردن از منطق است. یعنی یک پایه‌هایی را برای علمتان می‌گذارید. دلیل هم دارد، در منطق یک تقسیم دیگری دارند، موضوعات یا حقیقی یا اعتباری است. آنهایی که اعتباری است ما به ازاء خارجی ندارد پس باید طرفداری از صاحب کفایه کنیم برای اینکه در حال وارد شدن به علمی هستیم که ماهیتاً بالذات جزء اعتباریات است، اعتباریات ما به ازائی در خارج ندارند، پس موضوع ندارند، راحت بگوئید علم اصول موضوع ندارد، چون ما به ازاء خارجی ندارد، ما در اینجا به صاحب کفایه کمک کردیم، مگر از اعتباریات نیست، مگر باید و نباید نیست، خوب اعتباریات با آن تحلیلی که علامه طباطبایی دارد. می‌گوید انسان ناچار از جعل یک «باید» است. برای اینکه می‌خواهد فعلش را در یک کثرت انجام دهد، یک کلی دارد؛ حالت عطش، بعد ۵۰ تا فعل باید انجام دهد تا آب را بخورد، می‌خواهد تطبیق دهد، نمی‌تواند تطبیق دهد، مجبور است یک امر اعتباری را جعل کند، «باید» را جعل می‌کند بین توصیفش و خارج، خوب این «باید» در خارج ما به ازاء دارد؟ نه ندارد، {؟} ما به ازاء ندارد.

آیا خوب نیست از ایشان این گونه دفاع کنیم؟ بعد بحث می‌رود در امور حقیقی و اعتباری، می‌خواهیم ببینیم منشأ این تقسیم چیست؟ منشأ تقسیم به اعتباری و حقیقی چیست؟ که آنجا بحث‌هایی خاص خودش را انجام می‌دهیم. حال ادامه بدهید.

س: من می‌گویم بایستم روی این مطلب

ج: نه جلو بروید

س: ایشان (آقای انجم شعاع) اول کلاس به من گفتند هر چه سریعتر جلو برویم ولی من می‌گفتم که ما دائم می‌ایستیم، حاج آقا، اینجا کلی بحث دارد من بحث‌هایش را دیده‌ام. الان یک صفحه را تمام کردیم.

ج: نه کار به شروع نداریم، نظر آخوند را می‌خواهیم.

س: حاج آقا، برای اینکه بفهمیم آخوند چه گفته است باید آدم چند جا را ببیند، یک چیز را می‌خوانیم خودمان به ذهنمان می‌رسد و معمولاً شروع را هم که ببینیم همین است ولی بعضی وقتها یک نکاتی را آنها دقت کرده‌اند که...

ج: جلسه بعد آن نکات را هم بیاورید

س: چشم جلسه بعد می‌آورم

انجم شعاع: من چون خودم شرح آقای محمدی و بقیه را دیده‌ام، می‌دانم چه چیزی را آنجا گفته‌اند.

ج: ما با آقای لاریجانی هم چک کردیم، ایشان هم می‌گفتند که چه لزومی دارد برای علم اصول موضوع تعریف کنیم.

س: حد اقل این بحث تداخل را تمام کنیم.

ج: آقای لاریجانی را باید اول برویم یک دور فلسفه و منطق را یادش بدهیم بعد یک دوره اصول را به ایشان آموزش بدهم. ایشان بی سوادند

انجم شعاع: ایشان معتقد بود که اصول یک علم نفس الامری و حقیقی است

ج: مرحوم شاگرد آقا محمد اصفهانی می‌گویند علم اصول را یک امر مرکب تضامنی می‌دانیم درست است.

س: بله

ج: خیلی خوب مرکب تضامنی چیست؟ تضامنی یعنی چه؟ مرکب در ضمن مثل: دلالت تضمینی که دلالت ضمنی را یک دلالت می‌دانیم که دلالتش مطابقی است. دلالت را تقسیم می‌کنند بر مطابق و التزام و تضمینی، آیا منظورشان این است؟

س: ایشان می‌گویند مرکب انضمامی

ج: موضوع علم اصول را مرکب انضمامی می‌دانند، انضمام یعنی چه؟ اضافه ذهنی یا اضافه حقیقی؟

س: مثل جزئی اضافی. یک جزئی حقیقی داریم، یک جزئی اضافی داریم، در اینجا هم یک مرکب حقیقی داریم، یک مرکب اعتباری داریم، یک مرکب انضمامی داریم.

ج: این انضمامی نسبت بین موضوع هر علم و مسائلش است؟ اینها را بیرون بیاورید که آقایان چه می‌گویند. مرحوم اصفهانی و آنچه که با آقای لاریجانی بحث کرده‌ایم.

شما [آقای مسیمی] کار خودتان را بکنید و نظر صاحب کفایه را در همه شروحنی که می‌بینید فرض کنید سه فرض می‌آید، سه فرضش را بیاورید.

علی مسیمی: همان کاری که الان داریم انجام می‌دهیم.

ج: بله، هر جا هم که یک نظر است، یک نظر را می‌گیریم و جلو می‌رویم

انجم شعاع: اگر اینها با هم تداخل کنند. اسماً هم به اینها نمی‌شود گفت که دو تا علم هستند» بلکه اگر بخواهم تداخل نکنند باید بگویم که یک علم هستند.

علی مسیمی: جواب اشکال است.

انجم شعاع: حالا اگر اینها یک علم باشند گاهی از هر دو تا غرض با هم بحث می‌کنند.

علی مسیمی: نه؛ یعنی گاهی این یک علم به خاطر هر دو غرض تدوین شده است، اینگونه که شما می‌گویید در دو علمی که با دو غرض تدوین شده است در تمام مسائل مشترکند، اگر واقعاً اینگونه است، خوب این واقعاً یک علم است که دو غرض دارد.

ج: منظورشان از غرض «حیث» است یا «غرض» است؟

علی مسیمی: آن انگیزه‌ای که باعث شده است این مسائل بررسی شود. چرا بررسی کرده‌اند؟ با چه هدفی؟ به چه دلیلی؟ یک وقت می‌گویند ما این مسائل را بررسی کردیم، چرا؟ چون در استنباط احکام شرعی به درد ما می‌خورد. این می‌شود علم اصول.

انجم شعاع: ایشان غرض و هدف را تقریباً به یک معنا گرفته‌اند. آن معنایی که شما می‌گویید نیاز و ضرورت نیست.

ج: نیاز نه، حس. من حرف «مرحوم محمود شهابی» را در منطق می‌گویم.

انجم شعاع: این بحث‌هایی که اینها با هم تداخل کنند (دوتا علم) فرق دارد با آنچه ما گفتیم که ممکن است اینها در چند مسئله تداخل کنند. این جواب دوم آن اشکال است که آن اشکال این بود که در تمام مسائل با هم تداخل کنند، ببینید این فرق دارد با آنجایی که ما می‌گوییم در دو تا مسئله با هم تداخل می‌کنند.

ج: هر مسئله‌ای را هم که ایشان ذکر می‌کند، دخیل در موضوع بحثمان هست یا نه؟ اگر هست بفرمائید ولی اگر نیست کنار بگذارید.

میسمی: موضوع بحثمان چه چیزی است؟

ج: موضوع علم اصول است

انجم شعاع: اول بحث موضوع علم است، بعد رابطه موضوع علم با موضوع مسائل بعد مسائل علم. اینجا این مسئله را مطرح کرد که ممکن است اینها در مسائل با هم تداخل کنند.

ج: تداخلش چه ربطی با تعیین موضوع علم اصول دارد؟

علی میسمی: حاج آقا! این اشکال که عرض کردم اصل موضوع داشتن علم را می‌زند، چون ایشان از موضوع داشتن علم دفاع می‌کند یعنی ضرورت موضوع داشتن علم. یعنی اشکال می‌کند، می‌گویند ضرورت ندارد. اینگونه که شما می‌گویید همه‌اش یک علم می‌شود.

ج: نه این که فرض نیش غولی است. بعضی درست است، تمام غلط است. این معنی ندارد که، فرض اولی شما که دو تا علم است، یک فرض به شما می‌گوییم که دوئیت اش را از بین ببرد.

س: بعد ایشان می‌گوید اگر ما آمدیم و دو تا علم تدوین کردیم که در یک مسئله یا چند مسئله مشترکند می‌گوید این از حسن تدوین این علوم است. در این مسئله هم می‌توانستیم بگوئیم که در آن علم این مسئله را بررسی کردیم و دیگر اینجا در مورد آن بحث نمی‌کنیم.

ج: پس این نشان می‌دهد غرض‌ها، غرض‌های تدوینی است.

س: حاج آقا غرض‌های تدوینی را کجا می‌گویید؟ وقتی که یک مسئله مشترکی در دو علم....

ج: اصلاً نفس ورود به این بحث برای تدوین است والا بر اساس منطق صوری؛ چه عموم و خصوص من وجه و چه عموم و خصوص مطلق بگیریم، چه تباین بگیریم هر کدام از اینها را بگیریم اطلاق نگری منطق صوری، باعث تفکیک می‌شود. تداخل و اینجور چیزها دیگر نداریم. این فرض‌ها در منطق نیست.

س: آنجا هم یک غرض حقیقی است، اینجا هم دارد واقعاً می‌گوید غرض حقیقی و نمی‌گوید غرض تدوینی، غرض تدوینی را کجا می‌گویید؟ جایی می‌گویید که یک مسئله مشترک....

ج: مسئله مشترک یعنی چه؟

س: یک قضیه...

ج: قضیه یعنی چه؟

س: قضیه یک موضوع است که یک محمولی به آن حمل شود.

ج: این موضوع با اصل موضوع علم وحدت دارد یا ندارد؟ با مقدمات صحبت می‌کنید یا بدون مقدمات؟

س: با مقدمات

ج: ما وحدت داریم....

س: تداخل دارد

ج: نه؛ تداخل ندارد، موضوع آن علم هم همانطور است، مسئله‌اش هم همین طور، وحدت دارد یا ندارد؟ وحدت دارد، پس تداخل نداریم. به این اشکال توجه کنید.

س: قبول کردم این اشکال را.

ج: خوب تمام شد.

انجم شعاع: مسئله، یک مسئله‌ای است که هم در این علم بحث می‌شود و هم در آن علم

ج: نمی‌شود، چون که با موضوع علمش وحدت دارد.

س: الان هم در منطق بحث الفاظ داریم و در اصول هم بحث الفاظ داریم، منطقی می‌گوید من نیاز دارم که در منطق راجع به الفاظ بحث کنم، اینجا هم اصولی می‌گوید چون که نیاز دارم لذا الفاظ را بحث می‌کنم.

ج: نه؛ یک وقت قاعده می‌دهیم، می‌گوییم امکان ندارد، یک وقت دیگر می‌گویید حالا در عینیت تحقق پیدا کرده است، چکارش کنیم، این دو تا بحث است دقت کنید، یک وقت خط کش درست می‌کنیم، چگونه خط کش درست کنیم؟ می‌گوئیم با این روش خط درست کنیم.

س: در بحث ساخت ایشان بحث نمی‌کند.

ج: نه؛ وقتی می‌گویند «بیحث عن عوارضه الذاتیه» دقیقاً خط کش می‌آورند، در حال ساخت خط کش هستند، بعد از ساخت می‌گویند دو مورد استثناء است در خارج، چه کارش کنیم با این خط کش می‌توانیم در خارج اندازه‌اش بگیریم؟ اگر نتوانستیم می‌گوییم اصولی است، اگر نتوانستیم، باید بیرونش کنیم. نه از باب مصداق بیاییم خط کش را عوض کنیم. چرا؟ چون شما الان در حال ساختن اصول هستید.

س: اینجا که بحث غرض را وارد می‌کنند، از خط کش فاصله گرفته‌اند.

ج: نه، نه؛ بحث غرض هم که می‌گویند یعنی فعلاً در روش بحث می‌کنند، خود غرض را هم که بحث می‌کنند، داخل روش است، یعنی علم اصول می‌سازند، علم اصول را تحت سایه منطق می‌سازند. حاج آقای حسینی می‌فرمودند: شما بر اساس منطق صوری گاه قواعد آن را به کار می‌گیرید، گاه می‌آیید و یک چیزی را می‌سازید. این علم صد تا مسئله دارد، من هم ربطش را نمی‌دانم، حالا می‌خواهم قاعده‌مندش کنم، شما می‌گویید شروع کنید انتزاع کردن تا حد اولیه‌اش بدست بیاید، راه ساختش حد معقول ثانی است، معقول ثانی برایش بساز. شروع کن وجه اشتراک گرفتن بین مسائل، اگر اشتراک داشت جزء مسائل این علم هست ولی اگر ندارد نیست. یک مسئله داریم در این علم که هیچ نحوه ارتباطی با هیچ وجهی از هیچ حیثی با هیچ مسئله دیگری ندارد.

میسمی: حاج آقا؛ همین را عرض می‌کردم. ایشان می‌گویند یک مسئله در علم «الف» باعث می‌شود به خاطر غرض حقیقی.

ج: نه؛ ببینید به خاطر غرض حقیقی، دارید با شاغول می‌سنجید.

س: ایشان این را می‌گویند.

ج: یک وقت داریم در روش ساخت صحبت می‌کنیم.

س: حاج آقا می‌خواهم آن غرض تدوینی را بگویم که برای کجا آورده است.

ج: برای جایی نیآورده است، می‌خواهد قاعده بسازد.

انجم شعاع: آن جایی که استثناء می‌شود، در بحث به کارگیری، قائل به این است.

ج: نه؛ ببینید، بعدها زمانی می‌رسد که راجع به اصالت الحقیقه» صحبت می‌کند که جزء علم اصول هست یا نه، راجع به «اصل براءت» صحبت می‌کند که جزء علم اصول هست یا نه، اینجا در مصادیق است ولی اینجا وقتی صحبت از مسئله که می‌کند دارد قاعده می‌سازد. این اول مرحوم آخوند تئوری ساختش را در باب موضوع یک علم بیان می‌کند.

علی میسمی: اینکه وحدت علم به محور غرض تدوینی است؟

ج: بله غرض تدوینی.

علی کشوری: که این به معنای عدول از منطق است؟

ج: بله، عدول از منطق است.

س: ولی حاج آقا؛ این صفحه این غرضی که در اینجا می‌گوید...

ج: این آن چیزی است که یک دوره برای ما گزارش داده‌اند، حالا داریم یک دور دیگر با آقای میسمی می‌خوانیم ببینیم این همان است یا نه. چون ما سواد نداریم نه عربی بلدیم که این کتابها را بخوانیم آدم تنبلی هم هستیم که شروح را نمی‌توانیم بخوانیم. حالا با این فحول فن داریم می‌خوانیم.

س: حاج آقا؛ من یک بار دیگر مراجعه می‌کنم. فکر می‌کنم این غرضی که آخوند در این صفحه اول در بحث مسائل می‌کند با آن غرضی که در جواب این اشکال می‌خواهد بگوید که چطور می‌شود یک مسئله در دو تا علم بررسی می‌شود؟ می‌خواهد بگوید این که یک مسئله، گاهی در دو تا علم بررسی می‌شود برای غرض تدوینی است که در علم دوم بررسی می‌شود.

ج: مثال زده است یا نه؟

س: این قدر متن مجمل است که به مثال نمی‌رسد.

ج: مجمل نیست، در ساخت است. نگوئید مجمل.

س: نه یعنی بدون مثال است.

ج: بدون مثال، علتش این است که در ساخت روش است.

س: نه اصلاً ایشان در این کتاب مثال به‌ان شکل نمی‌زند.

ج: ببینید یک مثالی آقای محمود شهابی می‌زند، به نظر من آن حرف درست است می‌گوید که یک بار موضوع بحث ما بدن است، از حیث سلامتتش یعنی غرض. غرض حقیقی است، نه تدوینی، فرق می‌کند.

انجم شعاع: یعنی چه شده است که این علم تدوین شده است؟ با این مسائل متکثر به خاطر غرض حقیقی است، اما اینکه حالا چه می‌شود یک مسئله هم در این علم مورد بحث واقع می‌شود و هم در آن علم، این غرض تدوینی است. این حسن تدوین بوده است که هم در این علم است و هم در آن دیگری این دو تا باهم فرق دارد.

مثیمی: بله حاج آقا؛ این همان چیزی است که خدمتتان عرض کردم.

انجم شعاع: یعنی عبارت «بخاطر این غرض بوده است که این علم تدوین شده است»

ج: من این را متوجه نمی‌شوم.

س: یک چیزی که علم شده است به «علم اصول» بخاطر این غرض بوده است.

ج: بله به‌انجا هم می‌رسیم، یک نکته‌ای از آقای محمود شهابی بگویم که نکته خوبی است، شما هم دقت کنید بعد روی آن مسئله‌ای که همدیگر را در آن تایید کردید می‌رویم.

ایشان می‌گوید موضوع بدن از حیث سلامتی یک موضوع است، از حیث سلامتی موضوع علم پزشکی را درست می‌کند، از حیث رشد، نه‌سلامت و بیماری، که قوی شود، موضوع بحث علم تربیت بدنی است و از حیث‌های دیگر موضوع یک علم‌های دیگری است که ایشان گفته‌اند و من حضور ذهن ندارم و راجع به همین بدن است موضوع واحد است ولی غرض به معنای حیثیت، ورود و خروج عالم در این بحث، یک علم می‌سازد. در رابطه با کلام و اینها هم همین طور است، از حیث گرداندن و معنا «صرف» می‌شود، از حیث تجزیه و ترکیب «نحو» می‌شود و از حیث زیبایی هم «معانی بیان» می‌شود پس می‌تواند یک موضوع واحد از چند حیث و غرض وارد و خارج شوند و چند علم درست شود، این حرف ایشان متین است. خوب بیاییم حالا در موضوعات مشترک یعنی تداخل، کجا تداخل دارند؟ پیدا کنید بینم. در مورد تداخل بین علوم مثال بیاورید.

انجم شعاع: تداخل در اصل داخل مسائل است

ج: مسئله

برادر حیدری: بررسی وضع، وضع همان طور که در منطق بحث می‌کنند، دلالت وضعی در اصول هم روی وضع بحث می‌کنند.

ج: مگر نگفت در اصول «بی‌بحث عن عوارضه ذاتیه»، در منطق بحث کرده‌اند، اینجا هم بحث می‌کند؟ نه اینجا بحث نمی‌کنند، وقتی وضع را داخل منطق بحث می‌کنند به عنوان اصل موضوعه می‌آورند و اصل موضوعه را به کار می‌گیرند. دیگر آن را بحث نمی‌کنند، یعنی اینکه تقسیم دلالت‌ها به «وضع، طبعی و عقلی» را که در اصول بحث نمی‌کنند. در منطق اصل این تقسیم را بحث می‌کند، مقسم و اقسام را برای شما می‌سازد. بعد شما یک قسم این را می‌گیرید، موضوع قرار می‌دهید در علم اصول و شروع می‌کنید به جلو رفتن. بعد می‌گویید آن وضع که در منطق گفتیم حالا خودش تقسیم می‌شود به «تعینی و تعیینی» مثلاً، دو تای آن بحث نمی‌شود. پس می‌شود یک علم بر یک علم دیگر شامل باشد آنوقت اصولش حضور حکومتی داشته باشد.

انجم شعاع: خبر واحد هم در علم رجال و درایه بحث می‌شود (اصل خبر) در علم اصول هم ما راجع به خبر هم بحث می‌کنیم، که دعوا همین است که آیا خبر واحد جزء موضوع علم اصول است یا نه؟

ج: خوب، آنجا که آن صحبت است، آن همان «حیث» است. در اصول حجتیش را بحث می‌کنید ولی در آن دو

سلسله سندش را صحبت می‌کند، در علم اصول می‌گویید خبر واحد حجت است یا حجت نیست، چرا؟ چون موضوع علم اصول «حجت» است. اصول لفظیه باشد صحبت از حجیتش است، خبر واحد است صحبت از حجیتش است مثل بدن، عین همان مثالی که آقای شهابی می‌زند.

س: اینها همین را می‌گویند، می‌گویند ما در علم اصول از دلیل به ما هو دلیل بحث کنیم یا از دلیل به ما هو حجت بحث کنیم.

ج: احسنت، پس اگر ذاتیات بحث شود همه‌اش منطبق می‌شود. از دلیل به ما هو حجت بحث می‌کنیم چون که موضوع علم اصول حجت است، شما می‌خواهید در اصول یک حجت پیدا کنید که نسبت بدهید به خداوند متعال یا نه حجت را که تعریف می‌کنید استنادی تعریف می‌کنید خوب به عقل یا به عقلا نسبت می‌دهید پس این مثالی که آقای محمود شهابی می‌زند درست است. گاه انشعاب چند علم از یک موضوع است مثلاً بدن، موضوع واحد است ولی علم پزشکی، تربیت بدنی، دارو سازی و ... از آن منشعب می‌شود.

انجم شعاع: شما در واقع می‌خواهید بگویید که ما چیزی به نام تداخل امور نداریم همه‌اش حجت، حجت است، بنابر مبنای منطق صوری، در اینجا از یک حجت روی آن بحث می‌شود و در آنجا از یک حجت دیگری روی آن بحث می‌کنند یعنی کلاً این بحث مع الفارق می‌شود یعنی لازم نیست که به آن پردازیم.

ج: آنوقت بعد اشکال می‌کنیم....

س: یعنی عاداتاً اینگونه نیست که تداخل پیش بیاید.

ج: چرا عاداتاً به این شکل نیست؟ چون نمی‌شود. نه عقلا می‌گویند، نه عقل می‌گوید و نه، هیچ کس دیگری می‌گوید.

س: حالا ایشان می‌گویند در بعضی از مسائل تداخل اتفاق می‌افتد ولی این هم بخاطر حسن تدوین است، در موقع تدوین دوست داشته‌اند این مسئله علم را در فلان علم هم داخل کرده‌اند.

ج: حسن تدوین نیست بلکه ضعف تدوین است.

س: شما کلاً اصل موضوعه را چیز گرفته‌اید

ج: نه، یک بحث دیگر داریم، حاکم و محکوم داریم، عین همین که منطق حاکم بر اصول است «بیحسب عن عوارضه الذاتیه موضوع هر علم است» را از منطق آورده‌اید.

روح الله صدوق: به معنای عموم و خصوص مطلق.

ج: به هر معنی ما می‌گوییم حاکم و محکوم طبقه بندی دارد، طبقه بندی حاکم و محکوم در نظر ما به معنی سیستم است، اما چیزی که آنها می‌گویند بگویند منظورشان از عموم و خصوص چیست؟ مطلق است یا من وجه است عام و خاص و بحث ارتکاز است، انصراف به ارتکازات دارد، عموم و خصوص مطلق، تباین، تساوی حالا باید ببینید کدامیک از اینهاست.

س: عموم و خصوص مطلق داخل این تعریف نمی‌گنجد.

ج: خیلی خوب نگنجد.

انج شعاع: در علم اصول باید ما با آن حیثی که موضوع را مشخص می‌کند مشخص می‌کنیم و بر اساس آن موضوع جلو برویم.

ج: نمی‌شود که این را مشخص نکنند یعنی هیچ چیز روی هیچ چیز بند نمی‌شود.

س: حالا از همین چیزهایی که گفتیم مشخص شد که تمایز علوم به موضوعات و محمولاتشان نیست تمایز علوم از یکدیگر بخاطر غرض تدوینی است.

علی میسمی: ایشان می‌گویند علم موضوع دارد، شاید هم ما نتوانیم برای موضوعش اسم بگذاریم اما تمایز علوم را به تمایز اغراض می‌برد نه به اختلاف موضوعات، بخاطر فرار از همین اشکالی که شما به مسئله مشترک کردید که اگر این مسئله مشترک است با آن علم رابطه‌اش اینگونه و با علم دیگر فلان طور است.

ج: پس همین معنایی را که آقای محمود شهابی می‌گوید، را می‌گوید. همین که گفتیم علم پزشکی و تربیت بدنی، علمی واحد هستند و موضوع واحد، که به تناسب حیثش علم درست می‌شود همین را غرض تدوینی بگیرید، که غرض تدوینی حتماً باید به یک وحدت حیثی در خود موضوع برگردد که به آن سلامتی یا رشد می‌گویید.

س: به یک هدفی برگردد.

ج: به یک هدفی در خود موضوع است نمی‌شود به سلیقه مدون برگردد، به فاعلیت فاعل برگردد (علی مبنای منطق صوری نه مبنای فرهنگستان). چون ما الان داریم جدل می‌کنیم آن را به حیث برمی‌گردانیم.

انجم شعاع: البته اینکه می‌گوییم به اغراض برمی‌گردد نه به موضوعات و الا اگر تمایز علم به این موضوعات یا محمولات برگردد، هر مسئله‌ای از هر علمی باید علمی علی حده و جداگانه شود و در درون هر مسئله یک علم علی حده شود و این تشتت به وجود می‌آورد.

ج: نه اینها که جدل است.

س: گفته است که هر کس کمترین تامل را کند می‌فهمد که این یک حرف...

ج: همین بحث‌ها روی وحدت موضوع هر علم هم بر می‌گردد، یعنی شما اگر علم پزشکی، علم تربیت بدنی اینها را بگیرید، تباین حقیقی هم دارد.

س: این تکه را بیاییم تا به موضوع علم اصول برسیم

علی میسمی: نه این را باید دوباره بحث کنیم چون چند جای آن گیر دارد، چند تا اشکال ماند فکر کنم تا همین جا کافی باشد و دیگر جلوتر نرویم!

انجم شعاع: این موضوع علم اصول اهتمام خاصی را نمی‌خواهد این موضوع علم که کلی معتبر موضوع مسائل باشد، بر می‌گردد و به همان بحث اولی، که در موضوعیت یک علم اسم و عنوان دخالت ندارد. لازم نیست اسم و عنوان خاصی...

علی میسمی: غرض دخالت دارد

ج: اگر غرض دخالت دارد هر غرضی همان را اسمش می‌کنیم.

انجم شعاع: بعد می‌گویند موضوع علم اصول، کلی منطبق بر موضوعاتش است، دیگر موضوع علم اصول خصوص ادله اربعه بماهی نیست.

ج: ایشان وقتی که روش ساخت را تعدیل می‌کند حالا تطبیقش می‌دهد که موضوعی را که آقایان گفته‌اند ادله اربعه است، درست است یا غلط است، این درستی و غلط بودن را با این ساختی که خودش انجام داده است، تشخیص می‌دهد.

انجم شعاع: عام تر از این می‌گوید یعنی می‌گوید که خصوص ادله اربعه نیست.

ج: ایشان شاخصه‌های ساخت را عوض کرد.

س: استدلالی که ایشان می‌آورد می‌گوید بخاطر اینکه خیلی از مسائلی که در علم اصول هست از عوارض نیستند، گفته بودند از عوارض ذاتی آن علم باشد، اینها جز عوارض ذاتیه نیستند.

علی میسمی: حالا به خود این بحث می‌رسیم، الان ما زیاد جلو رفته‌ایم، من معتقدم که یک ذره با تأمل‌تر برویم انشاءالله

ج: قطعاً کتاب آقای انجم شعاع را بخوانید.

س: چشم حاج آقا دائماً روی کتاب مطالعه دارم.

ج: نگذارید ایشان سالم از زیر دستتان در برود.

س: نه حاج آقا ایشان خودشان گفته‌اند به کتاب رحم نکن.

ج: در عمل هم همین طور باشد حواستان باشد.

س: حاج آقا؛ جلسه بعد گزارش را یک مقدار با سرعت بیشتری ببیریم جلو؟ یعنی فیش‌ها را کامل کنیم.

ج: بحث شما تجزیه است، تجزیه درست، اینکه نظر آخوند چه شد و عنوان بزنید و جلو بروید. بعد می‌آییم این عنوان‌ها را به هم می‌سنجیم و می‌بینیم تلائم منطقی دارد یا نه، نقد ما این است.

حیدری: آنها که می‌گویند، بحث تولیدی، پژوهشی، آزاده است که رفت و برگشت داشته باشد.

ج: ما تا آخرش می‌رویم، حرفی نداریم، ما که نگفته‌ایم همین جا می‌ایستیم.

حیدری: کتابش آموزشی نیست.

انجم شعاع: می‌خواهیم آموزشی‌اش کنیم

میسمی: در حوزه این کتاب را درس می‌دهند

ج: نه؛ ما هم می‌رویم و در آخر کار هم نتیجه و رای ایشان را می‌خواهیم بفهمیم رأی مرحوم آخوند را می‌خواهیم بیاوریم. پژوهشی که معنای این نیست که پژوهشگر قدرت جمع بندی نداشته باشد. همین را می‌خواهیم بدست بیاوریم.

انجم شعاع: حاج آقا باید اقوال را ببینیم مثلاً همین بحثی که از مرحوم عراقی ایشان کرده‌است که که اتصاف به

اینجاست یعنی به نوعی باید اقوال هم در توضیح خود نظر صاحب کفایه آورده شود. که مثلاً فلان شخص گفته است که مرحوم آخوند این را گفته است بعد باید هر دو تا را بیاوریم و تحلیل کنیم که از کدام پایگاه بوده است.

ج: اگر هر دو یک چیز می‌گویند هر دو تا را نباید بیاورید ولی اگر داخلشان اختلاف است، در اختلافات حرف‌های بزرگان را بیاورید. هر کس، هر چه گفته است، اینکه آقای هادوی، آقای فیاضی، آقای لاریجانی و ... چه گفته اند مهم نیست.

انجم شعاع: اگر می‌خواهید سرعت بدهید به بحث همان شرح آقای محمدی بهترین چیز است، چون اگر بخواهیم با این سرعت جلو برویم فکر کنم کفایه را یکساله جمع بندی کنیم مثلاً یکسال هفته‌ای یک جلسه، دو جلسه باشد، با سرعت می‌شود این پنج جلد را جلو رفت.

میسمی: خوب باید ما هم یک چیزی بفهمیم.

انجم شعاع: همین یعنی تکه تکه تجزیه کنیم و برویم جلو.

میسمی: حاج آقا بفهمد و جلو برود، بله اما ما را هم قاطی کنید، ما را هم با حاج آقا ببرید.

ج: نه ببینید، روش کار را سعی کنید یاد بگیرید، من همه‌اش تکیه می‌کنم به روش اگر شما کفایه را با یک شرح فکر کنید این مثلاً آخر دنیاست، نه از باب اینکه واقعا آخر دنیا هم هست، صاحب کفایه هست و صدها شرح که محقق باید همه را ببیند. نمی‌شود که آنها را نبیند و قطعاً بعدها هم که کار کتابخانه‌ای می‌کنیم می‌گوییم همه شرح‌ها را ببینید. ولی الان می‌خواهیم به شما چتر بازی را یاد بدهیم که چطوری ببرید نه اینکه به اصطلاح بگردیم و تمام چترهای دنیا را امتحان کنیم و بعد ببریم، این پریدن یعنی اینکه نروژی‌ها چند چتر درست کرده‌اند یکبار با اینها ببریم، آمریکایی‌ها چتر ساخته‌اند حالا با آن ببریم. اگر ما با همه آن‌ها پریدیم آنوقت می‌گویند اینها چتر باز هستند نه اینطوری که نیست. ما می‌خواهیم شما چتر باز شوید حالا اگر شما خودتان را محدود کنید به رأی آخوند و یک شارح ...

انجم شعاع: این روش که تشنگی فکری هم نمی‌آورد و آدم راحت می‌تواند جمع بندی کند.

میسمی: الان شما می‌فرمایید تجزیه این مرحله است.

ج: تجزیه و عنوان زدن

س: عنوان زدن به تجزیه‌ها، الان برای این مرحله شما همین را فرمودید.

ج: بله؛ تجزیه و عنوان زدن، بعدش نسبت بین عنوان‌ها را هم می‌خواهیم ببینیم، وقتی که نگاه کردیم می‌فهمیم که اشکال دارد یا ندارد.

انجم شعاع: یعنی نقص‌هایمان را اینجا به دست می‌آوریم....

ج: اینها نقص نیست، نقد است

حیدری: شاخصهٔ نقد به نقد چیست؟

ج: نظم است، آقای پژوهشگر بی‌نظم حرف زده است به تعبیر شما سند پژوهشی است ما می‌خواهیم مرتبش کنیم.

انجم شعاع: یعنی اشکالات رو بنایی است، نقد در زیر بنا می‌رود؟

ج: نقد وقتی است که یک اشکال به حد اولیه برگردد که نقد شود. وقتی که این اشکالات را به ریشه بر گردانیم یعنی اینها را ما توانستیم به اصالت ماهیت یا اصالت وجود بر گردانیم، این نقض شده است.

س: نقد در رویناست که ما تلائم یا عدم تلائم را می بینیم. نظمش را می بینیم.

ج: نظم یعنی این مهره باید برود عقب، این باید جلو بیاید، صدرش به ذیلش باید خوانده شود و ذیلش به صدرش خوانده شود.

میسسی: حاج آقا باید بفهمیم که نقد کنیم. گاهی باید چند شرح ببینیم.

ج: وقتی که شرح مختلفی دیدید، برای هر تجزیه ممکن است سه احتمال بدهید و این مهم نیست که برای این تجزیه ۳ احتمال و برای آن تجزیه ۲ احتمال و برای این تجزیه همه وحدت نظر داشته باشند. اگر داخل بند اول این قول باشد با قول اولش می سنجم، ضرب می کنیم. با هم می خواند یا نمی خواند یکی از آنها را با همه فروض بعدی می سنجم، دومی را با همه فروض بعدی می سنجم. مهم نیست چند تا باشد، مهم این است که شما بتوانید مطلب را بپذیرید یعنی نسبت بین اینها را بسنجید.

انجم شعاع: حاج آقا آقای محمدی یک خصلتی که دارد مثلاً همین بحث عوارض ذاتیه را می آید می گوید منطقیون این مطلب را می گویند دسته بندی این است تا می رسد به بحث اصلی چون من سایر جلد‌های شرح ایشان را هم مطالعه کرده‌ام برای امتحان. همین طور بود می گوید حمل این معانی را دارد و... مقدمات را می چیند، اگر مرحوم آخوند به یک بحث فلسفی اشاره‌ای کرده است و رفته است ایشان مطلب را باز می کند ...

ج: شما وقتی توانستید چتر باز شوید و بپذیرید وقتی آقای هادوی مقابل قول آقای محمدی یک قول دیگر می گیرد و می گوید اجازه بدهید ببینیم چطور می شد، خوب اگر این فرض را بگیریم چه می شود، تا الی آخر....

س: این قدرت نسبت‌های بین اینها را می توانیم ببینیم؟

ج: همین که این ملاحظه نسبت‌های بین اینها می‌خواهم کنم یعنی منطق مجموعه نگری. شما منطق مجموعه نگری را در منطق صوری به کار می‌برید، آنها دائم گیر می‌کنند من می‌خواهم شما این را یاد بگیرید، از تجزیه کردن‌ها و احتمالاتی که روبرویتان هست شما باید به ملاحظه بین نسبت‌ها برسید.

س: مرحله اولش هم همین درست تجزی کردن است؟

ج: اگر غلط تجزیه کنید بعد هم نمی‌توانید نسبت‌ها را بسنجیم یعنی کسی که غلط تجزیه کند، اصلاً شاگرد کلاس نیست.

س: مطلب را نفهمیده است.

ج: بله، این متوجه نمی‌شود، در فرهنگستان اینطوری است

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

باسمه تعالی. جلسه سوم کفایه. دور چهارم

برادر میسمی:

از جلسه قبل چند نکته مانده بود و شما گفتید که تبیین شوند. به خاطر همین کمی به عقب بر می‌گردیم. من فیش‌های استخراج شده را می‌گویم تا جاهای مبهم را هم روشن کنیم که حدودها مورد بود. یکی تعریف موضوع علم بود که روشن شد که همان تبیین عوارض ذاتی در تعریف علم بود. فیش بعدی بیان رابطه بین موضوع علم و مسائل علم بود. بعدی تعریف مسائل علم بود. بعد از آن وحدت غرض، عامل طرح مسائل متشتمه در یک علم. فیش بعدی امکان طرح یک مسأله در یک علم به جهت دو غرض بود. طرح اشکال: امکان تداخل دو علم در تمام مسائل. جواب اشکال: بعید بودن آن و {...}. صفحه ۲۲ هم ۵-

۶

فیش در آمد: حسن تدوین علوم، علت طرح یک مسأله در دو علم. غرض تدوینی، عامل تمایز علوم. اشکال وارده بر ادعای تمایز علوم به سبب موضوعات و محمولات مسائل آن. موجب وحدت نبودن (.....) موضوع و محمول. عدم تمایز علوم به جهت موضوع و محمول. امکان اسم نداشتن موضوع یک علم. بی اهمیت بودن اسم داشتن یا اسم نداشتن موضوع یک علم به جهت عدم دخالت اسم در موضوعیت موضوع. بعد هم ایشان از بحث موضوع علم خارج می‌شود و وارد موضوع علم اصول می‌شود. اما درباره موضوعی که گفتید بد نیست بار دیگر گفته شود: دیروز با یکی از دوستان بحث می‌کردیم و سوالی در اینجا مطرح شد. آخوند می‌فرماید: عوارض ذاتی اموری هستند که بلاواسطه فی العروض باشند. این به معنای آن است اصلا هیچ واسطه‌ای نداشته باشد و یا اگر واسطه در حمل دارد، واسطه در ثبوت باشد. یعنی اموری که واسطه در ثبوت دارند را شامل می‌شوند و فقط اموری که واسطه در عروض دارند را خارج می‌کند.

حجه الاسلام و المسلمین صدوق: واسطه در اثبات.

س: واسطه در ثبوت. چون در اصل وجود است. اصطلاحی که در شرح بود، واسطه در ثبوت است. یعنی آقای فاضل در ایضاح می‌گوید: واسطه در ثبوت یعنی وصفی که برای آن پیدا می‌شود حقیقی باشد. در مسائل شما سوالی را مطرح کردید. ایشان می‌گوید مسائل عبارت است از جمله من قضایات متشتمه. شما فرمودید: چرا ایشان روی متشتمت تاکید دارد. متشتمت یعنی قضیه‌هایی که در یک علم هستند گاه موضوعاتشان با هم اختلاف دارد. گاه محمول اولی با محمول دومی اختلاف دارد و گاه هر دوی تای آنها اختلاف دارد. تشتمت می‌خواهد این را برساند که امکان در موضوع، در محمول و هم موضوعات و هم محمولات، مسائل با یکدیگر اختلاف داشته باشند. در شروح به این صورت متشتمت را روشن کرده بودند. اما بحثی شد درباره این که منظور آخوند از غرض چیست. چون آخوند در صفحه اول می‌گوید: جمعها اشتراکها فی الدخل فی الغرض. در این جا ظهور دارد در این که غرض حقیقی مراد است. اما در صفحه دوم تصریح می‌کند: لاختلاف الاغراض الداعیه الی التدوین. اگر این را نص، و آن را ظاهر بگیریم و تعارض

کند، مراد همان غرض تدوینی می‌شود. آخوند می‌گوید ممکن است به ما اشکالی شود. یکمن تداخل علمین فی تمام مسائلهما. طرح و جواب این اشکال به این خاطر است که آخوند، اصل را بنای عقلاء در عمل گرفته است. عقلاء در عمل خودشان برای تدوین مسائل یک علم چکار می‌کنند. روی این حساب، این حرف را می‌زند. اما مستشکل دارد اشکال عقلی می‌کند. یعنی آخوند می‌گوید آن چیزی که ما در عمل می‌بینیم این است که رابطه بین علوم، عموم و خصوص من وجه است. آن شخص می‌گوید بالاخره دو غرض، دو کلی هستند و رابطه‌شان، نسب اربعه‌ات و امکان دارد تباین، عموم خصوص من وجه، عموم و خصوص مطلق باشد و امکان دارد تلازم منجر به تساوی باشد. بنابر انکار آن تلازم دارد این اشکال را مطرح می‌کند. آخوند در جواب می‌گوید: اولاً اشکال شما عقلی است و در همان عقل هم، این مسئله بعد عقلی دارد گر چه محال نیست یعنی به اجتماع و ارتفاع نقیضین نمی‌رسد. بعد می‌گوید از نظر عادی، استحاله عادی و عرفی و عملی دارد ولو امکان عقلی آن باشد. جواب سوم هم این است که خلاف بنای عقلاست و بناء عقلاء این است که اعتراض می‌کنند که اگر تمام مسائل یکی است چرا دو علم، تدوین کردید و این بر خلاف وقتی است که «بعضی» مسائل مشترک است. چون اشتراک در بعضی، امکان دارد برای غرض تدوینی (باشد). مثلاً در علم منطق شاید بحث فعل امر را مطرح کنند و در علم اصول هم این بحث بشود. بحث ظهور را در وجود در اصول است و معنای افعال در ادبیات هم بحث می‌شود. عقلاء این را زشت نمی‌دانند اما اشتراک در همه مسائل را قبیح می‌دانند. در صفحه دوم می‌گوید: اینکه شما تداخل در بعضی مسائل را به تداخل در همه مسائل یکی می‌دانید و می‌گویید یا باید دو تا را اجازه دهیم یا دو تا را نفی کنیم، قیاس مع الفارق است. یعنی قیاس تداخل در همه مسائل باو تداخل در بعضی مسائل مع الفارق است، چون عقلاء این ها را با هم مقایسه نمی‌کنند یعنی باز آن را به عقلاء باز می‌گرداند. مطلب آخر در جلسه پیش، تمایز علوم بود.

در تمایز علوم پنج قول است اما دو تای آن معروف است. یکی تمایز علوم به تمایز موضوعات است. مثلاً موضوع علم طب، بدن انسان و موضوع علم کلام، مبدأ و معاد است. مشهور منطقیون همین را می‌گویند نظیر بو علی سینا. البته او در برهان شفاء مقاله دوم، فصل هفتم ص ۱۶۳. عین جمله‌اش این است. نقلوان اختلاف العلوم الحقیقیه هو بسبب موضوعاتها. یعنی علوم حقیقی است که به سبب موضوعات اختلاف دارند. یعنی وقتی انسان قول کسانی را که؟؟ بودند بر این که اختلاف علوم به موضوع است پی‌گیری می‌کند، (روشن می‌شود که) منظورشان علوم حقیقی بوده است. آخوند این را قبول ندارد و اختلاف علوم را به اغراض می‌داند و اصلاً وارد بحث علوم حقیقی و اعتباری نمی‌شود. دلیل ایشان هم این است، در صفحه قبل گفتیم که موضوع علم: هو نفس موضوعات مسائله عیناً و ما يتحل معها خارجاً. حال اگر بگوییم تمایز علوم به موضوع است و موضوع همان موضوعات مسائل است، قضیه به قضیه باید علم جدید داشته باشیم. برای همین می‌گوید این امر موجب هرج و مرج می‌شود و ما را به وحدت نمی‌رساند. شما نکته دیگری هم

گفتید: طبق صحبتی که آخوند در اول بحث می‌گوید باید بیشتر مدافع موضوع علم باشد. من در شرح ایضاح آقای فاضل ج ۱ ص ۱۲۲ هم دیدم که تاکید می‌کند: آخوند موضوع داشتن هر علم را مفروغ عنه گرفته است. ایشان می‌گوید علم، موضوع دارد ولو اینکه نتوانیم برای آن اسم بگذاریم یعنی بگوییم یک کلی طبیعی که شامل مسائل می‌شود و به مسائل علم تطبیق می‌شود. حتی اگر این طور بگوییم، علم حتماً موضوع دارد. یعنی موضوع داشتن را مفروغ عنه گرفته اما بخشش این است که این موضوع نمی‌تواند محور وحدت علم شود یا این موضوع نمی‌تواند ملاک تمایز علوم شود. یعنی این که غرض را (...) برای این است. یعنی ایشان موضوع علم را انکار کرده و قبول می‌کند. آن قدر برایش بدیهی بوده که اصلاً وارد آن بحث نمی‌شود. اما می‌گوید در تمایز علوم نمی‌توان روی موضوع مسائل تکیه کرد و وحدت علم هم به موضوع نیست بلکه به غرض است. مرحوم مصنف هم تعدد علوم را به تعدد اغراض بر می‌گرداند به خاطر همان چیزی که گفتم: چون اصل را در علوم یا به تعبیر دقیق‌تر در علوم اعتباری، بنای عقلا می‌داند. از این چند جمله‌ای که پشت سر هم می‌آورد، انسان این را می‌فهمد و روی این حساب که اغراض عقلاء در تدوین علوم مختلف فرق می‌کند، اغراض را متفاوت می‌کند. یعنی اصل را غرض تدوینی عقلاء می‌داند و تعدد علوم را هم به آن بر می‌گرداند.

چون بنایش، عقلاء و غرض عقلاست. در نامگذاری موضوع علوم هم می‌گوییم. کلی‌ای که نسبت بین آن و موضوعات مسائلش، نسبت کلی طبیعی و افرادش باشد حالا اگر اسمش را هم ندانیم، مهم نیست. این کلی گزارش بود تا اول موضوع علم اصول که یک جمع بندی هم انجام شد.

حجه الاسلام و المسلمین صدوق: یعنی هم تجزیه شده و هم تجزیه‌ها معنا شد.

س: بله

ج: حالا به نظر شما نسبت بین تجزیه‌ها تلائم دارد یا ندارد؟ چند تا تجزیه شد؟

س: ۱۳ تجزیه داریم.

ج: می‌توانید اینها را دو دو تا یا سه سه تا در هم مندک کنید؟

یا سیزده تجزیه بریده مطلق است.

س: نه! بریده نیست. به هم ارتباط دارد. مثلاً می‌توان بین اول بحث که موضوع علم را تعریف می‌کند. و

بیان رابطه بین موضوع علم و مسائل علم و تعریف مسائل علم یک وحدتی را دید. یعنی اصل در این جا

بیان رابطه بین موضوع علم و مسائل است و برای روشن کردن این رابطه، موضوع علم و مسائل علم را

تعریف می‌کند تا رابطه بین موضوع علم و مسائل علم روشن شود.

ج: چه عنوانی برای آن خوب است؟

برادر حیدی: تبیین رابطه موضوع علم و موضوع مسائل علم.

برادر میسمی: بله! اصل همان، رابط بین موضوع علم و موضوعات مسائل می‌شود.

ج: این سه فیش تحت یک عنوان رفت. عنوان بزنیید و جلو بروید تا ببینیم چند عنوان ساختاری دارد.
 برادر انجم شعاع: چهار بحث بیشتر نبود.

ج: ببینیم! ایشان‌ها بحث در می‌آورد. بگذارید ایشان عنوان بزنیند.

برادر میسمی: مسأله بعدی، بحث وحدت غرض است: وحدت غرض، عامل طرح مسائل متشتمه در یک علم.

ج: و به وحدت حقیقی یک شیء در خارج درست است.
 س: بله.

ج: می‌خواهد بگوید وحدت یک علم، منطقی نیست بلکه عقلایی است. درست است؟
 س: بله.

ج: همین را عنوان بزنیید. برای چند فیش این عنوان (مناسب) می‌شود؟
 س: خیلی است. همه‌اش را

ج: غرض عقلائی، علت وحدت
 حجه الاسلام گودرزی: مسائل متشتمه.

ج: نه! علت وحدت علوم.
 برادر میسمی: علت وحدت مسائل.

ج: نه! آن جدا شد و در عنوان اول رفت و به «موضوع» ربط پیدا کرد.

س: ایشان خودش می‌گوید: و المسائل عبارة عن جمله من قضايا متشتمه جمعها اشتراكها فی الدخل فی الغرض الذی لاجله دون هذا العلم. اصلا در تعریف مسائل است که این حرف را می‌زند. یعنی ما اصلاً باید مسائل را از آن طرف باید پایین بیاوریم.

ج: عنوان بزنیید. پیشنهاد بدهید. ما یک پیشنهاد داریم.

س: همین عنوانی که شما گفتید ما به جای آن مسائل را از بالا خط می‌زنیم و به جای عنوان شما، کلمه مسائل را _ که ایشان گفته است _ اضافه کنیم.

ج: خب این را پایین ببرید، عنوان بالایی چه می‌شود؟
 س: عنوان بالایی شماره یک می‌شود: تبیین رابطه بین موضوع علم و موضوعات مسائل علم.
 ج: «موضوعات» مسائل درست است.

س: بعد تعریف موضوع علم هم ۱/۲ می‌شود و آن کنار می‌رود و این جا باز شماره ۲ می‌شود: بنای عقلاء عامل وحدت مسائل متشتمه یک علم.

ج: غرض عقلایی، علت وحدت مسائل و نه موضوعات مسائل.
 س: مسائل متشتمه.

ج: بله.

برادر انجم شعاع: آن بالا گفت: حیثیت وضعی ارتکازی علمای اصول به عنوان موضوع علم اصول. ایشان فیش آوردند که موضوع بدیهی گرفته شده و

ج: کاری به آن نداریم. الان دو سه تا فیش را عنوان زدیم.

برادر میسمی: ایشان یک فیش را اضافه کرد. می‌گویند از این که ایشان نیاورده

برادر انجم شعاع: آن قدر واضح بوده که ارتکازی علمای علم اصول بوده است.

ج: در این که ندارید. باید عنوان شارحین را به آن اضافه کنید و بعد به جای ۱۳ فیش ۴۰ فیش بشود.

س: خب غرض عقلایی که شما می‌گویید هم در این جا نیست.

ج: آقایان می‌گویند هست.

برادر میسمیک غرض عقلایی را گفته است.

برادر انجم شعاع: «عقلایی» نگفته است.

ج: نه! ایشان گفتند صفحه اول با صفحه دوم تخصیص می‌خورد و معنی غرض عقلایی می‌دهد.

برادر میسمی: بله! از ظهور آنجا و نص اینجا همین در می‌آید.

ج: یعنی چیزی نیست که از شارحین به متن تحمیل کنیم.

س: وقتی می‌گوید: (اغراض) می‌رساند که غرض یک آدم عاقل محور می‌شود و گرنه اغراض دیوانگان

که

برادر انجم شعاع: یک بحث غرض حقیقی داریم که باعث می‌شود مسائل متشکته دورش جمع شوند،

همان غرض اصلی که می‌گفتید موضوع علم طب

ج: نه، آنها نقد های ماست. الان برای کتاب عنوان بزنید.

برادر انجم شعاع: غرض اصلی، عامل وحدت مسائل یک علم.

ج: نه! غرض عقلایی شد.

س: غرض تدوینی، عامل تمایز علوم.

ج: نه! یک مطلب را به متن حمل کرده‌اند. دو تای آن نیست. حالا شما در نقدی که بعدا می‌کنید،

بگویید شما هم منظور ایشان از غرض این بوده و اگر این هم باشد، نقضش این است.

برادر میسمی: نه! بعید است که یک مصنف در دو صفحه {متناقض صحبت کند}. یعنی حواسش به

صفحه دوم نبوده است. اگر چه در این جا ظهور دارد که غرض حقیقی، منظور است اما نص آنجا «الاغراض

الداعیه الی التدوین» {چیز دیگری می‌گوید}

برادر انجم شعاع: دو بحث است. در شرح آقای محمدی آمده که عامل وحدت مسائل یک علم، غرض اصلی آن علم است. اینکه مسائل متشتمت دور هم گرد آمده‌اند به خاطر غرض اصلی است. یکی هم بحث غرض تدوینی است.

ج: حالا عنوان بزنید و جلو بردید.

برادر میسمی: امکان طرح یک مسأله در دو علم، به جهت دو غرض. این زیر شماره ۲ می‌آید.

ج: اینها ادامه آن است.

س: به محور بعدی برویم؟

ج: بله

س: طرح اشکال: امکان تداخل دو علم در تمام جواب اشکال که سه جواب می‌دهد. حسن تدوین (...). بعد بحث تمایز علوم مطرح می‌شود که غرض تدوینی، عامل تمایز علوم. یعنی فیش قبلی در وحدت مسائل یک علم بود و حالا: غرض تدوینی، عامل تمایز علوم.

ج: بله! درست است.

س: اگر ۲ و ۳ را یکی کنیم چه طور است؟

یعنی ۲ و ۳ را ادغام کنیم و یک عنوان بزنیم: غرض تدوینی عقلانی، علت وحدت مسائل یک علم و تمایز علوم مختلف.

ج: نه! و {نیاورید} عنوان سوم بزنید. سه عنوان می‌شود.

س: پس می‌شود در غرض عقلانی، علت تمایز علوم مختلف. غرض عقلایی همان غرض تدوینی می‌شود.

ج: نه! شما سه عنوان را بزنید. عجله نکن

س: نه! بحث من این است که در عنوان سوم، بحث دوم (وحدت مسائل در یک علم) را رها نمی‌کند و آن را با خودش دارد.

ج: نه! شما سه تایش را جدا عنوان بزنید.

س: سومی: غرض تدوینی، عامل تمایز علوم مختلفه. بعدهی هم امکان اسم نداشتن موضوع یک علم است.

ج: نه! این را هم زیر شماره ۳ بگذارید و بالا نمی‌آید.

س: این را بالا نیاوریم؟

ج: نه! در درون تمایز علوم بپیرید.

س: بحث موضوع علم است.

برادر انجم شعاع: دوباره آن بحثی که اول داشت (کلی طبیعی) می‌گوید لازم نیست اسم داشته باشد. اسم داشتن یا نداشتن، مدخلیتی در نفس الامری بحث ندارد.

ج: این را تحت پوشش تمایز علوم بیاورید.

س: یعنی این را به یک اذیت کنیم.

برادر انجم شعاع: تمایز علوم نیست. می‌فرماید: ثم انه ربما لا يكون لموضوع العلم و هو الكلى المتحد (...) عنوان خاص و اسم مخصوص. فیصح ان يعبر عنه

ج: همین فیش را معنا کنید.

برادر میسمی: امکان دارد که بعضی مواقع برای موضوع علم _ که معنی‌اش را قبلاً گفتیم _ عنوان خاص و اسم مخصوص نباشد. در این جور مواقع صحیح است از آن تعبیر کنیم به هر کلی طبیعی که بر آن دلالت دارد. یعنی

برادر انجم شعاع: می‌شود به هر چه دوست داشتیم تعبیر کرد.

ج: خوب این فیش را به دو سه تایی اولی اذیت کنید.

برادر میسمی: یعنی تحت تعریف موضوع علم می‌رود؟

ج: همان فیش اول، موضوع علم.

س: فیش اول این بود: بیان رابطه بین موضوع علم و مسائل علم.

ج: درست شد؟

س: بله.

ج: حالا هر سه عنوان را در یک کاغذ بنویسید و { }

س: ۱. بیان رابطه بین موضوع علم و مسائل علم.

۲. غرض عقلانی، عامل وحدت مسائل متشتمه در یک علم.

۳. غرض تدوینی، عامل تمایز علوم مختلفه.

ج: به نظرتان چه عنوان شاملی بر این سه تا بگذاریم؟

برادر صیدی: فکر کنم شماره ۲، عنوان شامل شود.

ج: نه هیچ کدام اینها نیست. «وحدت» بدهید. بررسی نظریه مرحوم آخوند در بیان موضوع علم از مبنای علیت به بناء عقلاء دارند نظریه جدید می‌دهند و از منطق { بیرون می‌آید } و آن را اعتباری می‌کند. یعنی دارد موضوع یک علم را از حقیقی بودن در می‌آورد و اعتباری‌اش می‌کند و آنرا در بناء عقلاء می‌برد. یعنی از عقل نظر (به عقل عمل می‌برد). این طور بهتر است: بررسی نظریه مرحوم آخون پیرامون موضوع علم از عقل نظر به عقل عمل.

برادر حیدری: تبدیل پایگاه

ج: منظورشان از پایگاه همان جاست که هواپیما می‌نشیند؟
س: منظری که موضوع علم را تحلیل می‌کند، به جای عقل نظر، عقل محمول است.
ج: عنوان بگویید.
حجه الاسلام کشوری: تحلیل موضوع علم از پایگاه عقل عمل.
ج: همچنین چیزی نیست. هر وقتی می‌خواهند موضوع علم را بگویند در عقل نظر می‌گویند. یک امر بدیهی نیست که

برادر حیدری: تبدیله را باید بیاوریم.

ج: بله یعنی از به

برادر انجم شعاع: مسائل علم چه می‌شود.

ج: بله! ۱۳ تا فیش است.

س: نه! سه عنوان داریم که یکی از آنها بحث مسائل است.

ج: نه! داریم می‌گوییم مرحوم آخوند نظریه جدید داده.

س: در عنوان شامل، بحث مسائل نیست.

برادر میسمی: نیازی نیست که باشد.

ج: بحث موضوع علم اصول است. بعد که تمام می‌شود، دوباره ادامه دهد. وحدت مقدمه، موضوع علم است. در این جا این تبدیل را انجام می‌دهد و بعد آن را تطبیق می‌دهد که مشهور موضوع علم اصول را ادله اربعه می‌داند و ایشان آن را نقد می‌کند. پس وحدت موضوع آخر مقاله، موضوع علم اصول است. ابتدائاً در این باره مرحوم آخوند نظریه‌اش را مطرح می‌کند و آن از منطق صوری در می‌آورد و به عقل عمل (یعنی بنای عقلاء) می‌برد و بعد ادامه می‌دهد. تکه اول این است.

برادر انجم شعاع: حتی در جائی که تعریف در می‌آورد. به عنوان موید موضوع می‌آورد. و یوید ذلک تعریف علم الاصول یعنی اینکه من می‌گویم علم اصول فراتر از ادله اربعه است، تعریف علم اصول هم موید همین حرف است. یعنی موضوع علم اصول فراتر از ادله اربعه است.

ج: روشن شد؟ این تکه را تمام کردیم و حالا ادامه می‌دهیم.

برادر میسمی: بحث نقد آن بماند.

ج: حالا ببینیم ایشان در قسمت دوم چکار کرده است. فعلاً تا آخر فهرست بزنیم تا هر جا که یصح السکوت علیها بود، تمام شده الان یک تکه کلام تمام شد.

ج: حالا جلو می‌رویم، فعلاً این را زیر فایلش ببرید. و یوید ...

علی میسمی: ایشان در این نقدی که می‌کند با منطق صوری در چند جایش که می‌گوید تمایز به اختلاف اغراض است. سپس نظر آنها را نقد می‌کند و می‌گوید « نه موضوعات و نه محمولات » اینجا را هم

طبق مبنای خودش نظر آنها را نقد می‌کند. یعنی مشهور عقیده‌اش این نیست که وحدت علوم به وحدت موضوعات علوم است، بلکه وحدت علم را به وحدت موضوع علم می‌دانند. اما آخوند به خاطر اینکه موضوع علم را به این گونه تعریف کرد و گفت نفس موضوعات مسائلش می‌باشد. نظری که ایشان رد می‌کند نظر مشهور نیست که می‌گوید: و الا هر بای بلکه هر مسئله‌ای که یک علم علی حده‌ای می‌شود. نظر مشهور این نیست.

ج: حالا به نظرتان بین این ۱۳ تا فیش چه نسبت اصلی وجود دارد؟ تا در مطالب گم نشویم. مطلب زیاد است اگر شراح را نگاه کنیم در هر شاخه‌ای از هر طرفی بحث کرده‌اند. می‌خواهیم این طلبه یا دانش آموز که تازه آمده است را داخل یک جنگلی رها نکنیم و بعداً بگوئیم که آنها گم شده‌اند.

س: همان کاری که در درس کفایه انجام می‌دهند، که از همان اول در جنگل رها می‌کنند.

ج: خوب برای آن کار یک روش تربیتی قائل هستند. می‌گویند اگر یک دانش آموزی را در این جنگل رها کردیم و از این جنگل سالم بیرون آمد، این شخص مجتهد می‌شود. این روش برای کار خودمان خوب است ولی برای کاری که به موزه‌ها رفته است این روش لازم نیست.

حالا به قول شما در نمایشگاه می‌گوئیم نگاه کنید اینا به این شکل است، آنجا این گونه است. کل یک تمدن را در یک موزه نشان می‌دهند. حالا می‌خواهیم تمدن غرب را هم به موزه بفرستیم.

س: اگر بخواهیم در یک کلمه (نسبت این ۱۳ فیش را بگوئیم) بگوئیم که همان فهرست شما می‌شود. یعنی همین نظریه آخوند که آمده است منطق عقل را شکسته است و آن را تبدیل به بنای عقلاء یعنی وارد در منطق عمل کرده است. (تعریف موضوع علم). و

ج: پس این نسبت اصلی‌اش می‌باشد؟

س: بله همین است.

ج: حالا بر این چه استدلال‌هایی کرده است؟ واردش می‌شویم.

س: همین ۱۳ فیش می‌شود که زدیم.

ج: خوب جلو بروید.

س: بعد ایشان می‌گوید: طبق این حرفی که در موضوع علم زدیم و قاعده‌ای که در این رابطه مطرح کردم، اینک این را وارد اصول می‌کنم می‌گوید: قد انقدح بذلک یعنی با این چیزی که گفتم برای تو روشن می‌شود که موضوع علم اصول یک کلی هست که منطبق با موضوعات مسائل متشکته می‌باشد. بعد شروع به نقد نظر صاحب فصول یا دیگران می‌کند، می‌گوید نمی‌شود موضوع علم اصول را خصوص ادله اربعه بما هی ادله اربعه بگریید. یعنی نمی‌شود بیائیم بگوئیم موضوع علم اصول قرآن، سنت، اجتماع، عقل، میباشد. به عبارتی نمی‌شود موضوع اصول را به همین چهار تا محدود کرده در ادامه چیز جدیدی نسبت به قبل ندارد. ج: نه، من می‌خواهم تجزیه کنیم.

س: موضوع علم اصول را؟

ج: نه از اینجا به بعد را.

س: علم را می‌خواهد تعریف کند. یعنی طبق آن تعریف موضوع علم که دارد حالا می‌خواهد موضوع علم اصول را تعریف کند.

ج: حالا چند تکه شد، فیش فیش تجزیه‌ایش کنید. از اینجا مطلب قبل را ببندید و خالی الذهن شوید. در این مطلب آمده است تعریف موضوع علم اصول علی‌المبنای مشهور را گفته است ادله اربعه یک فیش است. بعد سراغ فیش دوم و سوم می‌رویم. می‌خواهید برای جلسه بعد بگذارید. تجزیه کند و بعد بیاید.

س: بله، اگر بخواهیم این کاری را که برای قسمت اول کردیم، برای این قسمت هم انجام دهیم بماند برای جلسه بعد بهتر است.

برادر انجم شعاع: در این جا نظر شیخ انصاری، نظر مشهور هست یک یا پنج اشکالی هست که باید تجزیه شود.

ج: چند تا تجزیه می‌خواهد؟

س: چهار پنج تا تجزیه می‌خواهد. بحث ثبوت واقعی مقام ثبوت و اثبات را اینجا مطرح می‌کند بعد می‌گوید، سنت، تعبدی یا واقعی است که می‌آید بر اساس ثبوت و اثبات واقعی و تعبدی سنت را هم تقسیم بندی می‌کند. بحث این جاست که می‌گویند ادله اربعه یا با وصف دلالت مورد وصول است. یعنی کتاب با آن وصفی که دلیل هست، حجت هست مورد بحث قرار می‌گیرد یا این که نه خود کتاب. ایشان می‌گوید و نه با وصف دلالت هست و نه این که خودش به تنهایی یعنی خود کتاب و عقل و سنت و اجماع نه این که ذات اینها تک تک موضوع علم اصول است و نه این که ذات اینها به اضافه اینکه اینها وصف دلالت هم دارند موضوع علم اصول است. بعد نظر شیخ انصاری را مطرح می‌کند و یک اشکال و جواب اشکال این جا هست که نهایتاً ایشان قبول نمی‌کند چه با وصف دلالت باشد و چه بالذات باشد.

ج: بالذات باشد یعنی چه؟ یعنی چهار تا چیز به مصداقه و فرده، نعوذ بالله مثلاً کتاب یعنی قند، اجمع یعنی خودکار، اینها را پایین می‌آورند مثل چهار ناشی متغایر، گاهی موضوع علم اصول چهار تا چیز بالذات، مستقل از هم است، که حالا جمع کمی‌اش می‌کنید یا هر چیز دیگری همین است.

انجم شعاع: یعنی بالذات باشد، خیلی از مسائلی که در علم اصول است خارج می‌شود. مثلاً خبر واحد جز این ها نیست ولی نست و عقل و اجماع و کتاب هست. خبر واحد طریق در اثبات سنت می‌تواند باشد ولی خودش جز این چهار تا نیست لذا خارج می‌شود. بعد تعادل و تراجیح خارج می‌شود.

ج: اگر به وصف دلالت باشد چه طور است؟ اگر از این چهار تا یک وصفی را انتزاع کنیم که اجماع من حیث الدلالت برای ما ارزش دارد، همین طور کتاب عقل، اجتماع، سنت. بعد به دلالتش چه اشکالی می‌کند؟

س: می‌گوید اگر به وصف دلالت باشد یک سری از بحث‌ها باز هم خارج می‌شود. مانند مباحث اللفظ و امثال اینها. چونکه ما در این مباحث به دنبال اینکه بخواهیم حجت را تمام کنیم نیستیم.

ج: چرا نیستیم؟

چون در آنها به دنبال فهم از خطابات هستیم.

ج: دلالت یعنی همین. مباحث الفاظ ابزار دلالت است. مثلاً می‌گوید ظهورات حجت است یا استعمال به اینها دلیل نمی‌گویند. خوب حالا فرض کنید که چیزی آورده است و رد کرده است.

س: این که یکی را رد می‌کند و قبول می‌کند می‌گوید یک سری مسائل داخل و خارج می‌شود، یعنی هر دو تا.

ج: بحث تعبد که گفتید چه بود؟

س: می‌گوید دلالت یا تعبدی است یا واقعی. ما به دنبال دلالت واقعی هستیم. ولی به دنبال دلالت تعبدی نیستیم. این چیزی که شما می‌گوئید تعبدی تنزیلی است. هر یک واقعی هر داریم.

علی میسمی: تأکید هم می‌کنند که اصل برای همان تعبدی است.

انجم شعاعک می‌گوید «اگر تعبدی هم باشد، آن تعبد برای همان خبر است» نه برای سنت و کتاب و ما باید دلالت واقعی اینها را تمام کنیم نه تعبدی. باید تجزیه اینها معلوم شود.

ج: عیبی ندارد، ما علی‌المبنای ایشان قبول می‌کنیم، چون منطق صوری که قائل به عقلانیت متعبد که نیست می‌خواهد دلالت تعبدی را بیاورد. فرهنگستان این کار را کرده است. برای تبچه هم لازم نیست (که به دنبال عقلانیت متعبد باشد) اشکال ندارد. یقه بچه را نمی‌گیرند که چرا شما نماز نمی‌خوانید. این اصول، اصول بچه گانه است، مثل فلسفه که فلسفه‌شان هم، فلسفه‌ای بچه گانه است برای دوره کودکی خوب است. ما دوره کودکی را طی کرده‌ایم، حکومتی داریم، بزرگ شده‌ایم، می‌خواهیم به خواستگاری برویم، زن بگیریم و بچه دار شویم، این دو چرخه و (اسباب بازی‌ها) ذهن ما را پر نمی‌کند بلکه یک چیزهای دیگری ذهن مؤمنین را پر می‌کند.

حجه الاسلام علی کشوری: عییش به همین منطق بر می‌گردد.

ج: حالا کاری به اشکالاتش نداریم. می‌خواهیم ببینیم در این جا حرف ایشان چه شد. {با} امور بالذات، یک چیزهایی خارج می‌شود، یعنی جدلی که در این جا می‌کند جدل مصداقی است درست است؟

برادر انجم شعاع: می‌گوید اگر این طور باشد، یک سری از مسائل هستند که اصلاً عوارض این نیستند و از عوارض امور دیگری می‌شوند.

ج: درست است.

برادر میسمی: مفاد «کان» ناقصه می‌شود.

برادر انجم شعاع: مثلاً الان بحث خبر واحد را مطرح کرده

ج: قبول داریم. یک سری مسائل خارج می‌شود. دلالت هم بیاید، مسائل دیگری خارج می‌شود. بعد چه می‌گوید؟

س: همان کلی منطق را می‌گوید.

برادر میسمی: اسم هم برای آن نمی‌گذارد.

ج: چه می‌گوید؟

س: می‌گوید یک کلی که به موضوعات مسائل منطبق می‌شود و بدون اسم است که نه عامل وحدت علم اصول است و نه عامل تمایز آن از سایر علوم.

ج: مگر نگفت با «غرض عقلانی»؟

س: خب آن موضوع را که وسط نمی‌آورد.

ج: مگر نمی‌گوید موضوع دارد و موضوعش را در قسمت اول با غرض عقلانی آورد؟ و غرض عقلانی

هم در تدوین است؟

س: ایشان موضوع را به غرض عقلانی ربط نمی‌دهد.

برادر انجم شعاع: غرض عقلانی به مسائل بر می‌گردد و موضوعات مسائل با موضوع خود علم فرق دارد. یک موضوع علم اصول داریم و یک موضوعات مسائل علم اصول. موضوعات مسائل یک علم در قسمت با غرض عقلانی گرد هم می‌آیند اما ایشان می‌گوید خود موضوع علم اصول، اسم و عنوان خاصی ندارد.

ج: اگر این جمع بندی شده، عنوان قسمت اول، غلط است. همان طور که می‌گویید قسمت اول این می‌شود که به موضوع علم قائل هستیم و یک امر بدیهی و حقیقی است و کسی آن را انکار نمی‌کند (هر چه که هست) و موضوع حقیقی علم {مطرح می‌شود}. اما موضوع تدوینی به موضوعات مسائل بر می‌گردد.

برادر میسمی: نه! موضوع تدوینی نفرمایید بلکه غرض تدوینی.

ج: موضوع تدوینی که تابع غرض تدوینی مطرح می‌شود، تابع موضوعات مسائل یک علم است و این هم تابع غرض تدوین کننده است.

س: از آن طرف می‌گوید: مسائلی که در علم بررسی می‌شود، تابع غرض تدوین کننده است.

ج: همین! غرض تدوین کننده، علت وحدت می‌شود، پس باید اول غرض تدوینی را که مشهور گفته‌اند

بحث کند که بحث نکرده است، آنها چه غرضی در تدوین داشته‌اند؟

دلالت بوده یا امور بالذات؟ بعد غرض خودش را هم بگوید. غرض خودش را هم نگفته است.

س: حالا در آنجا وارد علم اصول نشده بلکه دارد می‌گوید علم این طور است و این که وحدت علم به

خاطر وحدت غرض تدوینی است. یعنی شاید در علم الاصول

ج: عقلاء با هم اختلاف دارند یا نه؟ همین طور که در بحث عقل نظر، اختلاف پیدا می‌شود و منطق لازم داریم و با آن منطق، خط کسی می‌گذاریم و اختلاف را بر طرف می‌کنیم، در بناء عقلاء هم همین طور است. نمی‌شود که بگوییم به بناء عقلاء رسیدیم و هیچ کس اختلاف ندارد. اختلاف را چگونه بر طرف کنیم؟

س: باز آن هم می‌ماند. ایشان { بحث را } اوی غرض تدوینی عقلانی می‌برد. شاید عقلاء با هم اختلاف کنند که این مسئله آیا به درد این غرض می‌خورد یا به درد آن غرض.

ج: نه این مسئله بلکه راجع به علم (گفته می‌شود). تمایز علوم به غرض تدوین بازگشت این کلیت حرف است، حالا در علم الاصول، غرض تدوینی ایشان چیست؟ در کتاب این را می‌گوید:

برادر انجم شعاع: نه!

برادر میسمی: شاید بتوانیم از قسمتی از کتاب در بیاوریم.

ج: بلکه در شرح‌ها یک دست و پای بزنید. اینجا که خبری نبود.

س: شاید بشود بالملازمه درآورد و باید بررسی کنیم. این که فرمودید فیش اول را اصلاح کنیم چه طور شد؟

برادر انجم شعاع: موضوع علم بود که از نوع کلی طبیعی و بدون عنوان است و یک موضوع مسائل است و موضوع مسائل حول محور غرض اصلی است.

ج: چون مسائل، متشکلت است یعنی قابلیت این را که از آنها وجه اشتراک ندارند.

س: در درون یک علم { این طور است } اما تمایز یک علم از علم دیگر به غرض تدوینی است. پس یک کلی داریم، یک فرض اصلی و یک غرض تدوینی.

ج: سه عنوان اصلی را بخوانید.

برادر میسمی: ۱. بیان رابطه بین موضوع علم و موضوعات مسائل علم.

۲. غرض عقلانی، عامل وحدت مسائل متشکلت در یک علم.

۳. غرض تدوینی. عامل تمایز علوم مختلفه.

ج: فیش سوم، تاکید بر این است که ایشان خلاف این حرف می‌زند. تمایز علوم (مطرح است) یعنی علوم پزشکی از علم صنعت و فیزیک. ایشان یک نظریه جدید داده است. اگر نظریه جدید داده در ادامه به نظر خودش متعهد نبوده است.

س: یعنی در کل کتاب؟

ج: نه! در قسمت دوم. اگر قسمت اول را نظریه بگیری در قسمت دوم با غرضش را بگوید. البته غرض مشهور هم استخراج کرده است و غرض مشهور را در موضوع ادله اربعه، دلالت گرفته است. بعد این

دلالت، یک سری موضوعات را پوشش نمی‌دهد. آن وقت ایشان هم هیچ غرض عقلانی را تعریف نمی‌کند و فقط رد می‌کند و می‌گوید این یک ضعف دارد و آن هم ضعف دیگری دارد. خوب شما بفرمایید.

برادر انجم شعاع: من فکر می‌کنم در قسمت اول، ایشان با این نیست وارد شده که بگویند علم اصول چیست و از نحو و منطق و ... تمایز پیدا کند.

ج: غرضشان این است دیگر؟

س: بله!

تمایز علوم آیا به موضوع است؟ می‌گوید به موضوع نیست. من در تعریف نگاه کردم که محمول همان موضوعات مسائل است. می‌گوید به این هم نیست بلکه به غرض است. اینکه به یک علم، علم اصول می‌گوییم به غرض آن است.

ج: درباره عرض خدمتتان عرض کردیم که گاه این غرض به هو هویت باز می‌گردد (یعنی وحدت حیثیت بین موضوع و محمول) که بشود محمول را بر موضوع حمل کرد. درست است؟ و پایگاه این غرض یا حیثیت یا وحدت حیثیت به نفس الامر باز می‌گردد و حقیقی هم هست.

س: گفتیم در علوم اعتباری این طور نیست. حالا به آن کار نداریم و داریم بحث منطق می‌کنیم. گاه غرض را این طور معنا می‌کنید. بعد آن اشکال مطرح شد که اصلاً اعتباریان ما به ازاء ندارد که به نفس الامر باز گردد.

این یک مشکل است. گاه می‌گوید موضوع می‌تواند غیر حقیقی اعتباری باشد و ما به ازاء در خارج نداشته باشد. اما وحدت حیثیتی را بین موضوع و محمول «انتزاع» کنیم و نمی‌خواهیم بگوییم انتزاع ما در خارج هست.

یعنی ما قضایای ظنی داریم غیر از این است؟ یعنی مواد را طبقه‌بندی کرده‌اند. می‌شود در قیاس، موضوعات ظنی را ریخت کرد در این صورت نتایج ظنی است اما به وحدت رساندن اینها احتیاج به یک حیثیت ذهنی و نه خارجی دارد. یعنی علیت مفهومی و نه علیت ماهنوی (آن چیزی که ذهن انتزاع می‌کند) وحدت حیثیت بین موضوع و محمول را عقل انتزاع کند) می‌تواند علت طبقه بندی علوم اعتباری بشود. یعنی همین منطق را به کار بگیر (قضیه، موضوع، محمول، قیاس و صغری و کبری) و علمت را طبقه‌بندی کن نه این که سواد از ظن و اعتباری بودن در می‌آید و حقیق می‌شود. ما می‌توانیم منطق صوری را هم در علوم جزئی به کار ببریم و قوانین کلی بدست بیاوریم، هم می‌توانیم آن را در علوم اعتباری بکار ببریم و طبقه‌بندی کنیم. این خاصیت را که دارد. این عناوینی که زدیم درست است و عنوان ساختاری هم درست است. نمی‌توانند از آن فرار کنند و این متن، این را می‌گوید.

برادر میسمی: یعنی بررسی نظر مرحوم آخوند در موضوع علم ...

ج: این قسمت این را گفته چه بخواهند و چه نخواهند. شرح‌ها را هم دیده‌ایم. این بخش تغییر مبنای مرحوم آخوند است و کاری نداریم چه کی این را نوشته است. این متن عربی، این را می‌گوید.

س: به جای موضوع علم می‌شود ملاک وحدت علم را گذاشت؟

ج: نه!

س: چون ایشان دارد موضوع را از عامل وحدت بودن می‌اندازد و آن را روی عرض می‌آورد.

ج: ما هم داریم همین را می‌گوییم. در منطق صوری، خود موضوع علم را عامل وحدت یک‌علم می‌دانند.

آخوند این را شکسته و ما هم همین را گفتیم قطعاً در این تکه همین را گفته است.

برادر انجم شعاع: ولی معرفی نکرده که غرض چیست.

ج: هیچ چیز. {در این باره نگفته و فقط} خط کش را عوض کرده است. منطق یک خط کشی داشته و

همان طور که در جلسه اول گفتیم که به آن قید زده شده است.

از عقل نظر آن را به عقل عمل آورده است. کار دیگری نکرده است. بنده خدا تغییر ساده و کوچکی

داده است!!!)

برادر انجم شعاع: شبهه‌ای بوده که چرا بعضی مباحث در اصول آمده با اینکه می‌توانست در منطق بیاید

مثل مباحث الفاظ. فقط برای نفی این تداخل‌ها

ج: اینها به دلسوزی این کار کرده‌اند. منطق صوری و فلسفه کمی بوی کفریات می‌داده و اینها آن را به

این طرف آورده‌اند که بشود دین را اثبات علمی کرد. در جلسه بعد از همین جا «قد انقدح» تا آخر تجزیه

می‌کنید.

برادر میسمی: تا تعریف علم الاصول.

ج: بله! تا آخر هم می‌شود می‌شود تعریف را جدا کرد و هم می‌شود در این جا آورد.

ج: نه! تعریف جدا شود. موضوع علم اصول را تا آخر می‌رویم و بعد وارد تعریف می‌شویم. حالا بحث

موضوع را کردیم و ایشان تطبیق داد. فیش‌های تطبیق آن را (بیاورید) یعنی تغییر نظریه را می‌خواهد تطبیق

دهد. وارد موضوع علم الاصول از نظر مشهور می‌شود و شروع به طرح و رد می‌کند. این را دقیق تجزیه

کنید که ببینیم چند فیش می‌شود. برایشان عنوان بزنید تا من شمار کمک کنم که عناوین ساختاری را بزنید.

برادر انجم الشعاع: همان طور که در آن جا برای غرض چیزی معنا نمی‌کند در این جا هم برای علم

الاصول .

ج: نه! این اشکالات است. من در جلسات بعضی مواقع اشکالها را می‌گویم که کمی گم نشوید. تجزیه

می‌کنیم و عناوین ساختاری را می‌زنیم و دوباره وارد همین چیزی که در این جلسه گفتیم، می‌شویم و آن

نشان می‌دهیم. وقتی اینرا به همین ترتیب منظم کنید، آقای میسمی درس خارج الاصول را شروع می‌کند اما

به نحو دیگری. همین مباحث را می‌گوید ولی

برادر میسمی: بعد هم از قم بیرون مان می‌کنند.

ج: نه! دارید علم اصول درس می‌دهید چرا بیرون کنند. یک وقتی فلسفه نظام ولایت می‌گویید اما اعلامیه درس خارج آقای میسفی را زده‌اند و دارد کفایه درس می‌أهد. چرا بیرون کنند.

س: طرف می‌فهمد که من چرا {درس را} این طور کردم.

ج: نه! فعلا این آقایان ۵ سال شاگرد ما هستند. و چند نقطه! هنوز فن و خوت کوزه گیر را (نفهمیده‌اند).

با این که می‌گوییم این جور است ولی نمی‌فهمند. یعنی یک سری مسائل گفتنی است. انسان آن را می‌گوید ولی باورش نمی‌شود می‌گویند پول کلانی به سوریه دادند تا از ما بپرسند در علمیات فاو چکار کردید که فاو را گرفتید.

هر چه ریزش را نوشتند و گفتند، آنها گفتند نه این طور نیست. پول دادند تا بگویم چه چیزی به کاره بردیم و چه تکنولوژی استفاده کردیم. فکر می‌کنند ما چیزی پیدا کرده‌ایم که می‌پرد و بچه‌ها را آن طرف می‌گذارم و رادار هم نمی‌تواند آن را بگیرد و با سرعت دهم ثانیه بچه‌ها را پیدا می‌کند و بر می‌گردد. می‌گوید آن ابزار چیست. آنها در فکر چنین چیزهایی می‌روند که ما ابزاری بدست آوردیم که می‌تواند بچه‌ها را به سرعت در آن طرف بگذارد و بر گردد.....) و صلی الله علیه و اله و سلم

برادر میسمی: تا قبل از بحث موضوع علم اصول، بحث این بود: بررسی نظریه مرحوم آخوند در موضوع علم با توجه به رویکرد ایشان در تغییر مبنا..

حجت الاسلام و المسلمین صدوق: در موضوع علم، نه علم.

س: بله! با توجه به رویکرد ایشان در تغییر مبنا از عقل نظر به عقل عمل که سه محور اصلی داشت: ۱- تبیین رابطه بین موضوع علم و موضوعات مسائل علم. ۲- غرض عقلانی، عامل وحدت مسائل یک علم. ۳- عامل تمایز علوم مختلف غرض تدوینی است. بحث این انجام شد و فهرستش استخراج شد و جمع‌بندی هم انجام شد. این کاری بود که تا الان شده است. برای این جلسه قرار شد ما همین کار را از اول بحث موضوع تا سه چهار خط آخر که بحث تعریف است انجام دهیم. بنده همین کار را کردم و فهرست‌های تجزیه و ساختاری آن استخراج شده. حالا ما یکی یکی تجزیه‌ها را بررسی کنیم؟

ج: تجزیه عناوینی که زده‌اید.

س: در اول بحث، مرحوم آخوند تعریف علم الاصول را از دیدگاه خودشان مطرح می‌کنند.

ج: تعریف علم اصول نه بلکه موضوع علم.

س: بله! ایشان موضوع علم اصول را تبیین می‌کنند. بعضی تجزیه‌هایی که کرده‌ایم. دو یا سه کلمه‌ای است چون مطلب خیلی فشرده است. ایشان دیدگاهی را که بسیاری به آن قائل هستند در سه کلمه آورده است.

ج: مهم نیست، ما نظر ایشان را می‌خواهیم.

س: اگر بخواهیم تمام اقوالی را که در کل کتب اصولی حوزه آمده و به طلاب آموزش می‌دهند دسته‌بندی کنیم، چهار قول است که سه تا از آنها را مرحوم آخوند در اینجا آورده است و قول چهارم، چون قول مرحوم مظفر است که بعد ایشان بوده، در اینجا نیامده است ولی در حوزه به طلاب آموزش داده می‌شود. به ترتیب زمان، قول‌ها از این قرار است: قول اول قول مشهور است که میرزای قمی به آن قائل است و شیخ انصاری در رسائل از آن طرفداری می‌کند و ایشان هم آن را در اینجا آورده است. این قول، موضوع علم اصول را ادله اربعه بماه‌ی ادله می‌دانند یعنی ادله اربعه با وصف دلالت و به اصطلاح منطقی ادله شرط شیء. مثلاً می‌گویند چه کتابی موضوع علم اصول است؟ کتابی که دلیل بر حکم شرعی است و آن سنتی که دلیل بر حکم شرعی است. مرحوم صاحب فصول بخاطر اشکالی که به قول اول وارد می‌شود - که آن را مطرح نمی‌کنیم - از این عدول کرده‌اند و موضوع علم اصول را ادله اربعه بماه‌ی هی تعریف کرده‌اند یعنی ذات ادله اربعه با قطع نظر از وصف حجیت یعنی لایبشرط است. پس ذات کتاب و ذات سنت به عنوان موضوع علم اصول مطرح می‌شود.

ج: تصریح دارند که نسبت به حجت لایبشرط است؟ من به کلمه حجت تکیه دارم که بعد قبلی را به این حمل کنیم که منظورشان از ادله بماه‌ی ادله، حجت است.

حجت الاسلام زنگنه: در کفایه تصریح نشده است.

ج: ولی شارحین می‌گویند.

س: بله.

برادر میسمی: بله! منظورشان همین است چون می‌خواستند نقطه ضعف آن قول را پر کنند برای همین باید از آن عبور کنند. قول سوم، قول مرحوم آخوند است و ایشان در قول قبلی را رد می‌کند، یعنی ادله اربعه چه بماهی ادله و چه بماهی هی. نمی‌توانند موضوع علم اصول را تبیین کنند. من خودم اینجا را که می‌خواندم دیدم آخوند همان اشکالی که در بحث موضوع علم وارد کرد، در موضوع علم اصول جریان می‌دهد. یعنی در آنجا می‌گفت: حرفی که شما می‌زنید شمولیت ندارد و مسائل را شامل نمی‌شود. همان حرف را در علم اصول هم می‌گوید. یعنی می‌فرماید هر دو قول ادله بماهی ادله یا ادله بماهی هی شمولیت ندارد.

یعنی ایشان حرفی را که در موضوع علم گفته در اینجا جریان می‌دهد و کار دیگری نمی‌کند.

ج: حالا باید این کار را بکنند، ببینیم این کار را کرده‌اند یا نه.

س: حالا برای اینکه بحث کامل شود قول مرحوم مظفر و بعضی متأخرین را...

ج: دو قول بود سومی‌اش چه بود؟

س: نه! سومی همان قول آخوند است. کلی منطبق بر موضوعات مسائل، مثلاً هر چیزی که می‌تواند دلیل و حجت بر حکم شرعی باشد.

ج: کلی طبیعی که ایشان [...] چیست؟

س: این را بحث نمی‌کند و می‌گوید در اصول اسمی نیست.

ج: کاری به اسم نداریم. معنایی که می‌گوید چیست؟

س: عنوان کلی که بتواند شامل تک تک مباحث علم اصول شود.

ج: این معنی منطقی آن است که تغییرش داده‌اند، حالا آن را به علم اصول تطبیق کنند.

س: همان را تکرار می‌کنند و تطبیق نمی‌دهند.

ج: پس نظرشان را تطبیق نمی‌دهند.

س: بله! اما در شروح تطبیق داده‌اند مثل، هر چیزی که می‌تواند دلیل بر حکم شرعی باشد یا هر چیزی که در طریق استنباط حکم شرعی واقع می‌شود.

ج: این را از کجا گرفته‌اند؟ از همین تعریفش گرفته‌اند.

س: که در آخر می‌گوید.

ج: [نه] بحث بعدی. پس موضوع یک علم با خود تعریف در نظر ایشان یکی می‌شود با حرف [و تعلیقه] شارحین.

س: بله.

ج: پس دو قول این بود: ادله اربعی بماهی ادله و ادله اربعی بماهی هی یعنی چهار ذات منفک از هم هستند قول اول می‌گوید چهار ذات که در یک کلی به نام دلالت مندک می‌شود: یکی هم قول مرحوم آخوند بود. قول بعدی (مرحوم مظفر) چه بود؟

س: آقای خوبی و محقق عراقی پایه‌گذار این قول بوده‌اند و مرحوم مظفر از آنها گرفته است: اصلاً علم اصول نیازی به موضوع ندارد. حتی آقای خوبی در محاضرات جلد ۱ ص ۲۰ دلیل می‌آورد که اصلاً امکان ندارد باری فقه و اصول موضوع بدهیم، چون مثلاً موضوع یک مسئله فقهی یک امر وجودی است و موضوع مسئله دیگری امر عدمی است. شما چگونه می‌خواهید برای چیزی که گستره‌اش از امر وجود تا امر عدمی را شامل می‌شود، یک موضوع بدهید.

ج: [.....]

س: بله! این حرف آقای خوبی است و دلیل هم برای ایشان است.

ج: نه! این مباحث بنا به تقسیم فلسفه، از اعتباریات است و اصلاً دنبال وجودش نیستیم. ما به ازاء در خارج ندارد.... اعتبارات بالمعنی الاعم. این جواب این دلیل است. دلیل دیگرشان چیست.

س: چون این بحث مطرح نبود واردش نشدم و گذرا خواندم.

ج: نظر مرحوم مظفر چیست؟

س: ایشان می‌گویند برای تعریف علم اصول می‌گوییم مسائل متشکته‌ای که در استنباط حکم شرعی دخیلند.

ج: این حرف آخوند می‌شود که تطبیق نداده است و ایشان این کار را کرده است.

س: ولی درباره موضوع می‌گویند نمی‌تواند موضوع داشته باشد.

ج: بعد رفته‌اند و آن [قول درباره تعریف علم اصول] را گفته‌اند؟

س: بله.

ج: قولی که قائل به عدم موضوع است خیلی غیر علمی حرف می‌زند.

س: مرحوم مظفر که صریح می‌گویند موضوع ندارد.

ج: پس آن چیزی که گفتید چه بود؟

س: این را در وحدت.... می‌گویند موضوع ندارد [.....] وحدت مسائل علم اصول چیست؟ حرف آخوند را تکرار می‌کند.

ج: پس سه قول است و چهار قول نیست. در آن سه قول هم یکی حرف مرحوم آخوند است که در اینجا تطبیق نداده‌اند. هر اشکالی که در بخش اول داریم، می‌توانیم در اینجا جریان بدهیم.

س: بله.

ج: اشکالات مرحوم آخوند به دو قول دیگر چیست؟

س: ایشان با دو مقال نقض شروع می‌کند یکی بحث حجیت خبر واحد است و دیگری بحث تعادل و تراجیح که اصل کار هم حجیت خبر واحد است. مرحوم آخوند می‌گوید حجیت خبر واحد از مهمترین بحث‌های اصولی است البته این را در آینده می‌گویند و نه در اینجا. اما چنین بحثی که از محورهای اساسی علم اصول است با این تعریف خارج می‌شود. اصل اشکال به هر دو قول این است. اگر بخواهید حجیت خبر واحد را داخل کنید ایشان می‌گویند، باید آن را در

سنت داخل کنید که فعل و قول و تقریر معصوم می‌شود.

ج: سنت و قرآن هم خبر است گرچه متواتر است.

س: ایشان قرآن را خبر واحد نمی‌داند.

ج: بله! درست است. بحث سر خبر واحد است.

س: می‌گویید اگر می‌خواهد داخل شود باید در سنت داخل شود.

ج: درست است.

س: می‌گویید، دو اصطلاح در مورد سنت داریم. سنت اصطلاح مشهوری در اصول دارد که به معنای سنت بالمعنی الاخص است که به سنت محکیه معروف است یعنی همان قول و فعل و تقریر معصوم. ایشان قسمت اعظم مباحثی که مطرح می‌کند سنت محکیه معروف است یعنی همان قول و فعل و تقریر معصوم. ایشان قسمت اعظم مباحثی که مطرح می‌کند - حدود ۵ پاراگراف - بر این اساس است و می‌گوید من با این فرض با شما بحث می‌کنم که سنت را این طور معنا کنیم: قول و فعل و تقریر معصوم. اول طبق این ثابت می‌کند حرف آنها اشکال دارد. بعد معنای دیگری را برای سنت مطرح می‌کند. سنت اعم از حالیکه و محکیه. یعنی سنت، قول و فعل و تقریر معصوم می‌شود به علاوه روایات. یعنی بر اساس تعریف غیر مشهور خبر زاره هم جزء سنت می‌شود می‌گود بر این اساس هم، اشکال‌های من باقی است و در پاراگراف آخر همین را مطرح می‌کند. حالا فرض می‌کنیم سنت به معنای قول و فعل و تقریر معصوم است، ایشان می‌فرمایند: بحث حجیت خبر واحد و بحث تعادل و تراجیح هیچ کدام از عوارض سنت نیستند. چون می‌خواهیم از حجیت «خبر واحد» صحبت کنیم و بحث قول و فعل و سیره معصوم نیست.

ج: تعریف خبر واحد چیست؟

س: خبری که زاره می‌گوید مثلاً زاره می‌گوید که من دیدم که امام این عمل را انجام داد. خبری که به تواتر نمی‌رسد و یقین نمی‌کنیم که حتماً این اتفاق افتاده است.

ج: خبر یعنی چه؟

س: از دیدگاه آقایان، خبر یعنی نقل قولی که از امام شده است.

ج: من یک خبری از آقای کشوری برای دوستان بیاورم که ایشان گفته: همه امشب منزل ما دعوت هستند. به یک مناسبتی مثل ماه صفر، پنج شب مجلس دارند. نتوانسته‌اند بیایند و زنگ زنده‌اند تا من این خبر را به شما بدهم. خبر یعنی چه؟

برادر حسینی: صدق و کذب در آن است.

ج: بله! آن که [روشن است]. حالا قضیه را [تعریف کنید] من یک قضیه می‌گویم: چایی من سرد است ولی قول ایشان مثلاً خبر است بنا به تقسیماتی که آقایان می‌کنند. اینها هم قضیه است: انسان، حیوان است. قند، سفید است. یا از طرف شما چیزی را نقل می‌کنم یا می‌گویید در حال آمدن دیدم که سرچهار راه تظاهرات بود یا تصادف شده بود، یک خبری به جلسه می‌دهید. ما هو الخبر؟ چه خبر واحد و چه خبر متواتر، چه از طرف معصوم و چه از طرف غیر معصوم مثل اخبار صدا و سیما یا خبر ۲۰/۳۰. خبر چیست که تحت ادله می‌آید یا نمی‌آید؟

برادر میسمی: نقل قولی که می‌شود و به پذیرش عمومی می‌رسد.

برادر حیدری: معنای منطقی‌اش آن چیزی است که متصف به صدق و کذب می‌شود که در مقابل انشاء است. حالا فقهاء و اصولیون به چه معنایی استعمال کرده‌اند...

ج: قضیه هم که همین است پس چه فرقی با خبر دارد؟

س: خبر در مقابل انشاء است.

منطقیون این را می‌گویند اما باید ببینیم اصولیون و فقهاء به چه معنایی به کار برده‌اند.

ج: نه! می‌خواهم ببینیم جنس [خبر چیست] چیزی که ما در اینجا احتیاج داریم و آقایان گفته‌اند [این است که] یک نقل قول از معصوم سینه به سینه منتقل شده است که الان به دست ما رسیده و در اصول کافی آن را می‌خوانیم مثل احادیثی که در رابطه با جنود عقل و جهل آمده است. این از معصوم رسیده است. رسیده است یعنی خبر رسیده [یعنی] انتقال پیدا کرده است. شخصی در نزد خود معصوم بود و آن را نوشت و بعد به شخصی دیگری گفت و او هم به چند نفر و همین طور... خبر یعنی این؟ چیزی غیر از این که نیست.

برادر میسمی: نه! همین است.

ج: این را باید بگویند که تحت سنت به معنای ادله هست یا نه. تحت سنت به معنای هی هی هست یا نه.

حجت الاسلام زنگنه: بله! دنبال همین هستند.

ج: باید این را اثبات کنند. همچنین کاری کرده‌اند؟

برادر میسمی: ظاهراً که دنبال همین هستند.

ج: ظاهراً باید دنبال این باشند اما [برای اینکه معلوم شود که] این کار را کرده‌اند یا نه یکبار دیگر قولشان را بفرمایید. می‌فرمایند که یک معنای سنت، قول و فعل و تقریر معصوم است.

س: معنای مشهور که سنت به معنای اخص است این است.

ج: به هر معنایی. سنت به این معنا چه ربطی به خبر واحد دارد؟ می‌گویید آن چیزی که سینه به سینه توسط مردم منتقل شده یا حرف امام است که قول می‌شود. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم خطبه خواندند. این قول می‌شود که حرف و بیان‌شان است. یک وقت می‌گویید وقتی خطبه می‌خواندند عصبانی یا خوشحال شدند یا به وجد آمدند. یا بعضی مواقع فعل همراه قول نیست مثل اینکه می‌گویید ما دیدیم که حضرت این طور نماز خواند و حرفی به کسی نمی‌زند. به مسجد الحرام رفت و پشت مقام ایستاد و گفت: الله اکبر. با تکبیره الاحرام نماز را شروع کرد و بعد از آن حمد و سوره را خواند. ما دیدیم که ایشان این طور نماز می‌خواند. یعنی آن چیزی که نقل می‌کنند [با استفاده] از گوش و چشم‌شان است که فعل را دیده. یا در جنگ‌ها هیچ وقت حضرت اولین تیر را نمی‌زدند. این فعل معصومین است. یعنی سنت پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که شروع به جنگ نمی‌کردند ولو اینکه در هیچ جا نگفته‌اند و این حرف را زده‌اند که مردم سینه به سینه به همه بگویند که ما هیچ وقت جنگ را آغاز نمی‌کنیم. خیلی وقت‌ها بود که یک جایی رفته‌اند و قول آن فعل را مطرح کرده‌اند و خیلی وقت‌ها قول آن فعلی را که انجام می‌دادند نگفته‌اند. به این فعل می‌گویند. تقریر هم یعنی سکوت البته بر اساس آن چیزی که ما تا الان از آقایان شنیده‌ایم.

س: ؟؟؟؟

ج: حالتی از معصوم نسبت به یک قول. مثلاً شخصی گفته: شما چنین چیزی را فرمودید یا شخصی جلوی معصوم

ایستاد و فلان طور نماز خواند. یعنی قول یا فعلی از کسی صادر شد و حالت معصوم جوری بود [به سکوت یا اشاره یا امور دیگر] که به قول شما دال بر تأیید شد. به این تقریر می‌گویند. معنی تقریر همین است؟

س: بله.

برادر حیدری: حالا یا رد یا تأیید.

ج: بله! منظور از تأیید، اثباتی آن نیست یا اثبات یا رد.

برادر میسمی: در اینجا بیشتر اثبات مراد است، چون اگر امام بخواهد ردع کند با قول یا فعلی می‌گوید نکن. اینکه امام هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد معنی تأیید دارد.

ج: آقایان این را می‌گویند و ظاهراً جنبه اثبات را می‌گیرند.

س: بله.

ج: یادمان باشد تا در جایی غلط نگوییم. آیا دسته‌بندی دیگری هم می‌شود کرد؟

س: سنت را؟

ج: بله.

س: دسته‌بندی دیگر نسبت به معنای اعم است که سنت حالیکه را هم در بر می‌گیرد یعنی وقتی زراره خبر می‌گوید جزء سنت است.

ج: نه! می‌خواهم بگویم محکی، خبر نیست؛ بلکه ذات حادثه است.

س: بالاخره آن که به ما می‌گوید دارد خبر می‌دهد.

ج: آن «حاکمی» می‌شود. هر وقت «حاکمی» شد، «خبر» می‌شود. تا وقتی که آقای الف یا معصوم صلوات الله علیهم اجمعین یا حضرت امام (ره)، بزرگ یا کوچک و هر کسی مشغول آن کار است که به آن فعل و قول و تقریر گفته می‌شود [به آن خبر نمی‌گوییم] یا هر دسته‌بندی دیگر مثل توصیف، تکلیف، ارزش. مثلاً در بیان توصیف است یا در بیان تکلیف است. یا تقسیمات مختلف برای قول و فعل مثل اینکه آن حادثه جنگ است یا غیر جنگ است. از منظره‌های مختلفی می‌شود آن را تقسیم کرد. [ولی] این خود حادثه است. اما در جایی که چشم و دوربین خبرنگارها متوجه قضیه می‌شود «برای انتقال»، [خبر است]. گوش من وارد حادثه می‌شود و از امام می‌شنود، یا چشم من می‌بیند «برای انتقال»، در این صورت می‌گویید به سمت خبر رفت. تحلیل و تجزیه خود حادثه که چه وضعی و چه ذاتی دارد - به قول آقایان ماهی و به زعم ما تعریف و تقسیم‌بندی در انواع مختلف - این تحلیل خود موضوع است. به طور مثال می‌گویند از معصوم شنیدیم که سؤال این شخص را این طور جواب داد و سؤال شخص دیگری را به صورت دیگری و تناقض بود. بعد می‌گویند در مقام تقیه بود. در اینجا دارید خود حادثه را تحلیل می‌کنید. مطلب روشن است؟ دارید این حادثه را تجزیه و تحلیل می‌کنید که چرا معصوم به یک سؤال سه جواب دادند. ولی وقت «خبر» شد، به چه کیفیتی انتقال پیدا کرده است. اصلاً خود معصوم انشاء کرد و به دست مردم داد؟ مثلاً این قرآن، قرآنی است که معصوم این همه گفته و خودش املاء کرده و نوشته و الان قرآن آقا امیرالمؤمنین علیه السلام به خط کوفی هست. خودش انشاء کرد و به دست ما داد یا ما نوشتیم و بعد با نوشتن انتقال پیدا کرد یا با قول و حافظه ما؟ به چه ابزاری سینه به سینه منتقل شد. این خبر می‌شود. جنس خبر «حاکمی» است و نه «محکی». خود محکی هم می‌تواند موضوع قرار گیرد و تقسیم‌بندی شود.

حجت الاسلام کشوری: خبر حکایت از حادثه می‌کند.

ج: پس حاکی است و نه محکی.

یعنی آن چیزی که دست ماست، خود حادثه نیست. حادثه ۱۴۰۰ سال پیش بوده. کسانی که سنتی هستند می‌گویند با رحلت حضرت، حادثه تمام شد و دیگر برای کسی قائل نیستند. محکی عنه از نظر اهل سنت با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تمام شد. برای ما تا غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه دارد و برای آن کشیدگی قائل هستیم.

برادر میسمی: بنابراین طبق فرمایشات شما...

ج: یعنی طبق لازمه حرف آقایان باید این را رعایت کنیم.

س: این طور رعایت کنیم که نسبت به سنت محکیه معنا شود و قبول نداریم که خبر را داخل سنت ببرند. این را نمی‌توانیم سنت بدانیم.

ج: قول زراره خبر است.

س: قول زراره، معنی خبر می‌شود و سنت، حادثه‌ای می‌شود که اتفاق افتاده.

ج: همان که به آن قول و فعل و تقریر می‌گویند یا صد تا تقسیم دیگر برایش مطرح شود و از جهات مختلف، حادثه، دیده شده و بررسی شده و تقسیم شود. مثلاً بگویید بعضی از افعال معصوم، عبادات است و بعضی، اجتماعیات است. از این جهت هم تقسیم می‌شود: عبادات، اجتماعیات، اقتصادیات.

س: این کار را نکرده‌اند.

ج: نه! هر کسی بیاید حادثه را تقسیم کند. هم ما می‌توانیم خود حادثه را تقسیم کنیم و هم خود معصوم می‌تواند کار خودش را دسته‌بندی کند و به ما بگوید که گفته‌اند. مثلاً در رابطه با قرآن گفته‌اند هفت جزء است. بعضی قصص است و بعضی عبرت‌هاست. در اینجا خود حادثه در حال تقسیم شده است. ولی وقتی به خبر می‌رسیم در تقسیم آن، خبر واحد و خبر متواتر و خبر مشهور مطرح می‌شود و خود خبر در حال تقسیم است.

حجت الاسلام گودرزی: حالا چه فرقی دارد که داخل یا خارج باشد.

ج: ایشان می‌خواهند بگویند موضوع علم اصول از کدام حیث تحت موضوعی که مشهور گفته‌اند، قرار می‌گیرد یا نمی‌گیرد. از آن حیثی که حادثه را می‌گویند، اصلاً غلط است. از حیثی که زراره گفته باید ببینند تحت موضوعی که آنها گفته‌اند می‌رود یا نه. درست است؟

س: بله. البته نظر مرحوم آخوند هم همین است. آن که گفتم یک قول [نادر است] و ایشان هم در چند خط می‌گویند. یعنی مشهور اصولیون به این توجه داشته‌اند و از هم جدا کرده‌اند. خبر زراره یک جایگاه و آن حادثه جایگاه دیگری داشته است. یعنی این را با آن مخلوط نمی‌کردند.

ج: نه! می‌خواهم بگویم خبر می‌تواند از اقسام ادله قرار بگیرد؟

س: همه دعوا بر سر همین است.

ج: نه! قطعاً می‌تواند قرار بگیرد یعنی شما حتماً در کار اجتهادی، سندش را لحاظ می‌کنید، باید حجیت آن را تمام کنید. حالا برای شما از نظر مبنایی تمام شده که خبر واحد حجیت ندارد پس آن را بکار نمی‌گیرید. و اگر بگویید حجیت دارد آن را بکار می‌گیرید. خبر متواتر که اصلاً احتمال خطا ندارد و همه آن را بکار می‌گیرند. پس خبر از نظر جنس خود به عنوان ادله کاری مجتهد بکار گرفته می‌شود.

س: در عمل بکار می‌گیرند.

ج: نه! در خود علم اصول هم از آن بحث می‌کنند، از جهت ادله بودن.

س: بله! اما آخوند می‌گوید این قاعده‌ای که برای تعریف علم اصول دارید کارتان را نقض می‌کند.

ج: چرا!

س: می‌خواهد همین را بگوید. شما علم اصول را ادله بما هی می‌دانید که در این صورت شامل خبر واحد نمی‌شود.

ج: چرا؟

س: عرض می‌کنم: بخاطر اینکه ما سنت را یعنی قول و فعل و تقریر...

ج: به آن که اشکال کردیم. الان روشن کردیم که مرحوم آخوند این معنا را غلط گرفته‌اند. از این حیث بحث آن را نکنید.

س: نه! خبر را به این معنا نمی‌کنند.

ج: سنت [مطرح است].

س: سنت را همین طور معنا می‌کنند.

ج: نه! سنتی که آنها می‌گویند ادله است.

س: خوب جدا می‌کنند، یک سنت حاکیه داریم و یک سنت محکیه.

ج: حاکیه، مورد نظر آقایان است.

س: آخوند حاکیه را قبول ندارد و همان سنت محکیه....

ج: حق ندارد محکیه را بگیرد و بعد رد کند.

س: نه! نمی‌خواهد...

ج: من یک معنی غلط از حرف آقایان بگیرم و بعد بگویم جزء حرفشان نیست. این چه رقم بحث کردن است؟ این بنده خدا اصلاً همچین غرضی نداشته است بلکه غرضش، حاکی بوده است. شما می‌گویید: ادله. ادله یعنی ابزار کار فقیه. غیر از این است؟

س: پس شما دارید از آنها دفاع می‌کنید.

ج: بله! پس داریم چکار می‌کنیم. حالا حاکی را بگویید. اگر قول زراره باشد چرا جزء ادله نیست.

س: حالا این بحث بماند. اینجا خودش بحث زیادی دارد. ایشان با طول و تفصیل.....

ج: آن را خط زدیم. اگر چیزی دارید بفرمایید.

س: ما کمی دفاع کنیم و سریع رد نشویم.

ج: بفرمایید.

س: ایشان می‌گویند شما موضوع علم اصول را منحصر به کتاب و سنت و اجماع و عقل کرده‌اید.

ج: من حیث ادله.

س: بله! بعد می‌گویند سنت را شما این طور تفسیر کردید: قول و فعل و تقریر معصوم.

ج: در اینجا همچین معنایی نکرده‌اند.

س: خودشان معنا کرده‌اند.

ج: ما هم معنا کرده‌ایم ولی نه در اینجا.

س: خب در اصول می‌گویند سنت یعنی قول و فعل و تقریر معصوم.

ج: از منظر حادثه و نه ادله. عنایت بفرمایید.

س: من متوجه صحبت شما هستم اما اگر شما به یک اصولی بگویید سنت را تعریف کن، می‌گویند: سنت یعنی قول و فعل و تقریر معصوم.

ج: خب. آن آقایان هم کنار می‌گذاریم، ما دفاع کردیم. ما یک نظر مشهود جدید....

س: شما می‌گویید دست ما از قول و فعل و تقریر معصوم کوتاه است و ماها هستیم و این اخبار و منظورمان از سنت، سنت حاکیه است.

ج: بله بله!

س: وگرنه اینکه حرف امیرالمؤمنین علیه السلام حجت است یا نه را در کلام بحث می‌کنیم و در اصول بحث نمی‌شود.

ج: بله!

حجت الاسلام زنگنه: در واقع سنت مصداقی ندارد جز خبر.

ج: بله!

برادر میسمی: الان دعوا سر همین جاست که اینها سنت را اصلاً این طور معنا نمی‌کنند. آخوند تمام بحث‌هایی که می‌کند این پیش‌فرض را دارد که خبر زراره داخل سنت نرود. یعنی سنت، سنت محکیه شود.

ج: حال آن قبول.

س: پیش فرض ایشان این است مثلاً شیخ انصاری برای دفاع....

ج: پذیرفته است.

س: بله! و نگفته که ما این را نمی‌گوییم.

ج: خب! ما شیخ را کمک کردیم. نگوید همه را رد می‌کنید.

س: حالا دفاع شیخ را ذکر کنم؟

ج: نه! شما خودت بخوان. با این استدلال که کردیم این یک تکه جا دارد.

س: سه تا قیل و قال دارد.

ج: این را اگر ضرب در ۵۰۰ صفحه کنید، نصف کتاب کنار می‌رود و خروج موضوعی دارد. این قدر هم درد سر ندارد که ۱۳ سال بخوانیم بلکه یک ساله تمام می‌شود.

س: پس حرف شما این می‌شود که ما وقتی علم و روش کار اصولیون را می‌بینیم....

ج: موضوع کارشان.

س: وقتی دقت می‌کنیم که یک مجتهد و اصولی چکار می‌کند، این را می‌فهمیم که این سنتی که در اصول درباره حجیت آن به عنوان یک دلیل بحث می‌شود، سنت به معنای فعل امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و الا سر آن اصلاً بحثی ندارد.

ج: و حتی تحلیل از آن حادثه هم نیست و نمی‌خواهد او را تحلیل کند. اینجا می‌خواهد از حیث ادله، اصول درست کند. اگر بنخواهد تحلیل کند وارد فقه می‌شود.

س: یعنی سنتی که در اصول می‌گوییم یک سری روایات است.

ج: سند.

س: بله!

حجت الاسلام کشوری: تعادل و تراجیح...

ج: بعداً به آن می‌رسیم فعلاً خبر واحد که ایشان گفت حلش کنید. یک جلسه باید روی تعادل و تراجیح صحبت کنیم....

س: آن هم بحث تحلیل خبر است و شما فرمودید اصول بحث تحلیل خبر نیست.

ج: نه! تحلیل آن حادثه. آن اصلاً بحث علم اصول نیست. اینکه جایش کجاست بعداً تعیین می‌کنیم.

حجت الاسلام زنگنه: بحث در حجیت خبر واحد در واقع بحث از حجیت صدور است یا....

ج: آنجا سه بحث داریم: ما هو الخبر که می‌گویند آقایان بحث نمی‌کنند. خود خبر چیست؟ بحثی که الان کردیم. نقل قول از این و آن است. دوم، حجیت آن است، اگر نباشد، چه می‌شود؟ اگر به خبر تکیه نکنیم، جامعه و ارتباط رها می‌شود. ذاتی جامعه است. در مسئله سوم می‌گویید بحث این که در اصول تمام شد، فقیه برای بکارگیری باید سند تک تک روایات را ملاحظه کند که علم الرجال می‌شود. پس در آنجا سه بحث دارد که حالا این آقایان در اصل اصل آن هستند. یا می‌خواهند بگویند اصل خیرش باشد یا نباشد، می‌خواهند یک فرد درست کنند و تحت یک کلی قرار دهند، یا حجیت آن. مهم نیست و یکی از این دو تا [مطرح است]. دیگر در بکارگیری قبول دارد و وقتی [مراحل قبلی] تمام می‌شود، همه بکار می‌گیرند و وقتی جزء موضوع علم اصول شد [و به آن] جا دادند، حتما بکارگیری هم می‌کنند.

برادر میسمی: پس طبق فرمایش شما که اصلاً سنت را آن طور معنا نکردیم، اصلاً اشکال مرحوم آخوند به قول اول و دوم حذف می‌شود. دفاع شیخ انصاری هم کنار می‌رود. دوباره اشکال مرحوم آخوند به دفاع شیخ از قول اول و دوباره دفاع از شیخ در مقابل قول آخوند و دوباره جواب آخوند به دفاع وارده از قول شیخ همگی کنار می‌رود.

ج: به اینها می‌گویند «شطرنج». شطرنج‌هایش را کنار بگذارید و آن را پالایش کنید و خودتان را به دردرس نیندازید.

س: یعنی اصلاً نباید وارد این بحث شد.

ج: بله!

س: اینکه من تکرار می‌کنم برای این است که مطلب مهمی است و ندیدم کسی این طور وارد این متن شود.

ج: شما یک خط از صحبت‌های حاج آقای حسینی بیاورید که در طول تاریخ، غرب و شرق [.....].

س: قبول دارم. اما جالب اینجاست که خود شیخ انصاری از خودش این طور دفاع نکرده و انگار می‌خواسته با روش اینها از خودش دفاع کند که نتوانسته....

ج: بله! عظمت آقایان اجازه نمی‌دهد که دست به شروح یا افراد بزنند و خودشان را برای هم کشته‌اند. فقط برای معصوم باید خودمان را بکشیم.

س: این کلاً کنار رفت. حالا این اشکال بر این مبنا بود که ما اینها را جزء سنت ندانیم. اما خود آخوند حواسش به این بوده که اگر کسی اینها را جزء سنت بداند، یعنی اگر کسی بگوید سنت، قول و فعل و تقریر معصوم نیست بلکه خبر زراره است. در این صورت، اشکال قبلی مرتفع می‌شود. یعنی گفتیم بحث حجیت خبر واحد و حجیت یکی از دو خبر متعارض. که دومی، زیر سایه اولی است. شیخ انصاری در دفاعش فقط خبر واحد را می‌گوید و آخوند است که می‌گوید طبق حرف شیخ می‌توانیم در تعادل و تراجیح هم این حرف را بزنیم.

ج: تعادل و تراجیح از عوارض خبر است.

س: بله.

ج: خب هر کاری که با خبر کاری کردیم، این در هم در فروعات آن است و دو تا بحث نیست.

س: بله! می‌گوید اشکال دوم مطرح می‌شود به اینکه موضوع علم اصول را به ادله اربعه منحصر کرده‌اید. حتی در این صورت هم تعدادی از مسائل اصول از علم اصول خارج می‌شود. یعنی آن اشکال اصلی (عدم شمولیت این تبیین از موضوع) به قوت خودش باقی است. مثالی که می‌زند این است که بسیاری از مسائل اصولی اختصاصی به ادله اربعه ندارد و مثل صاحب الفاظ، ظهور اصرار و جوب، مفهوم داشتن مشتق، یا مباحث عقلیه مثل ملازمه بین جوب ذی المقدمه و

و جوب مقدمه. می گوید اینها هیچ اختصاصی به ادله اربعه ندارد. چون اینها به عوارض ذاتیه ادله اربعه منحصر نیست و بر غیر ادله اربعه عارض می شود، باز موضوع علم اصولی که شما تبیین می کنید، موضوع درست و حسابی نیست.

ج: اگر گفتیم ادله هستند و دلیل [مطرح] است، آیا ظاهر کلام و فهم آن و درست کردن قاعده برای آن خبر جزء ادله نمی شود.

س: البته این اشکال، اشکال همچنین محکمی نیست و اشکال اصلی همان است.

ج: مهم نیست، جنابعالی می توانید این را خلاصه کنید و اشکالات اصلی را بیاورید. آنهایی که دیگران هم [اهمیت نمی دهند] پالایش کنید و کنار بگذارید. دیگر بجای یک ساله، سه ماهه تمام می شود.

س: متوجه حرف شما شدم که هر چه در فهم آن است جزء کار ماست.

ج: مثالهایی که می آورند مثل اصول لفظیه. اصول لفظیه از انشعابات بحث ظهور است و اگر ظهور الفاظ حجیت، اصول لفظیه هم همین طور است. درست است؟ همه این بحثها موضوعیت پیدا می کند.

س: ولو مشترک باشد، یعنی امکان دارد کسی نخواهد علم فقه بخواند بلکه جامعه شناسی می خواند.

ج: [مثلا] می خواهد حرف ما را بخواند. دو مسلمان می خواهند حرف هم را بفهمند به ظهورات کلام همدیگر تکیه می کنند و مثلا می گویند: تو آن روز فلان حرف را زدی، چرا زیر آن می زنی؟

س: چرا ما این را اصولی بدانیم در حالیکه این در همه جا نیاز است. دارم حرف آخوند را می زنم. چرا تکیه به ظهور را بحث اصولی بدانیم. دو کافر هم برای صحبت کردن به ظهور تکیه می کنند. چه ربطی به اصول دارد؟

ج: مگر موضوع بحث شما چیست؟

س: ادله بما هی ادله.

ج: ادله چیست؟

س: یعنی می خواهید دوباره خبر را جزء ادله ببرید. متوجه شدم. یعنی اگر خبر را جزء ادله بدانیم و لوازم فهم خبر هم

ج: یکی سند آن است که خبر است. بعد یکی هم معنای آن است. برای فهمیدن آن معنا، به دنبال صغری و کبری و بدست آوردن کلیات و تطبیق آن با واقعیات نمی روید. فهم احکام حتما از طریق کلماتی است که به شما رسیده است.

برادر حیدری: یعنی در دادگاه.....

ج: نه به آن کاری نداشته باشیم. به همین جا که آقایان می گویند توجه کنید. ما می خواهیم حرف خدا را بفهمیم. چه چیزی روبروی ماست؟ اخباری که از کتاب و سنت رسیده است. بعد در اینجا [اگر] با لفظ سروکار داریم، باید قواعد لفظیه را دریاوریم اعم از صرف و نحو و معانی و بیان.

برادر میسمی: و در اصول هم باید آن را بررسی کنیم؟

ج: باید بررسی کنیم.

س: جزء موضوع علم اصول بدانیم؟

ج: مگر [غیر از این] می‌شود؟ از ادله صحبت می‌کنند. وقتی من می‌خواهم دلیلی بیاوریم باید بگویم لغت و اعراف و صرف و نحو و معانی و بیان آن چیست بعد در اصول علاوه بر اینها فهم عرفی هم نه [کافی نیست]. هر کسی عرب بود که می‌توانست اعراب و صرف و نحو بفهمد، فهمش حجیت دارد، نه! عقل [مطرح می‌شود] لوازم عقلی حرف آقای صدوق را هم بسنج. لوازم عقلی حرف معصوم را هم بسنج و عقلت را هم بکار بگیرد.

این اجتهاد می‌شود و عقل اینجا موضوعیت پیدا می‌کند که مستقلات عقلیه مطرح می‌شود. مستقلات عقلیه در باب متن است و نه مستقلات عقلیه در بدهت‌های عقلی منطبق صوری. لازمه امر و نهی یعنی لازمه حادثه [مطرح است]. اگر امر کرد من باید چکار کنم؟ لازمه نهی کردن چیست؟ همه اینها بحث‌های ادله هستند.

حجت الاسلام زنگنه: [.....] عوارض ذاتی است که مطرح می‌کنند. یعنی همه این بحث‌ها به عنوان عوارض ذاتی موضوع مسائل می‌شود.

ج: خب این آقایان موضوعی به نام ادله معرفی کردند. همه این بحث‌ها عوارض آن می‌شود.

س: بله.

ج: پس درست [.....] دادند.

برادر میسمی: یعنی شما کاملاً مدافع شیخ انصاری هستید.

ج: بله! به ما تهمت زدند که [.....] رسائل و مکاسب هستند. [!!!!].

س: من دوباره یک جمع‌بندی کنم. آخوند می‌گوید: ما به این اشکالات مبتلا می‌شویم در صورتی که موضوع علم اصول را به ادله اربعه تضییق کنیم. شما می‌گویید: مبتلا به این اشکالات نمی‌شویم چون شما ادله اربعه را نفهمیدید.

ج: بله.

س: یعنی اگر به ادله اربعه دقت کنیم و منظور اصولیون از سنت را توجه کنیم، اصلاً به این اشکالات مبتلا نمی‌شویم. پس تأیید می‌کنیم که موضوع علم اصول همان ادله است.

برادر حسینی: ادله اربعه نگویید بلکه بگویید «ادله».

ج: دو بحث داریم. الان دو قول مطرح بود. گاه بین ادله، وجه اشتراک می‌گیریم. مثلاً می‌گویید همگی سفید هستند و سفیدی را انتزاع می‌کنید و غرضتان از ادله همین وصفی بود که کردید. (سفیدی). از حیث ادله بودنشان، کردید. هم از کتاب، هم از سنت، هم از عقل و هم از اجماع انتزاع کردید. من اجماع را از حیث ادله بودنش انتزاع کردم. گاه انتزاع می‌کنید و [.....]. گاه این طور نیست. چهار تا مصداق می‌گیرید و انتزاع نمی‌کنید و می‌گویید کتاب یک ذات مستقل، سنت یک ذات مستقل، عقل یک ذات مستقل و اجماع یک ذات مستقل است. بعد هر چه گفتید تحت این چهار ذات می‌آید و چهار تا کلی می‌شود. همه مسائل علم اصول باید تحت چهار کلی برود و نه یک کلی من حیث ادله بودن. حالا هر دو قول، اشکالشان چیست. ببینیم مرحوم آخوند به چهار ذات مستقل هم اشکال کرده‌اند یا نه. به ادله بودن که اشکال کرده‌اند.

س: به آن یکی هم اشکال کرده‌اند.

ج: می‌دانم. به ادله بودن اشکال کرده‌اند. اشکالی که به ذوات منفک از هم کرده‌اند هم برای ما بیاورید. ادله بودن به نظر ما قابل دفاع است. انتزاع کردن از این چهار امر حیث ادله، موضوع علم اصول است و بحث کردن از عوارض این، همه را می‌پوشاند.

س: شیخ انصاری هم همین را گفته است.

ج: بله! اگر ایشان بوده خیلی خوب است. ظاهراً خیلی از فقهاء هم همین را می‌گویند.

س: بله! مشهور همین بوده است.

ج: یعنی نظر مشهور است و نه اینکه فقط شیخ گفته باشد. حالا از حیث منفک بودن چه اشکالی کرده‌اند.

س: همین اشکال را از حیث منفک بودن می‌کنند.

ج: تکرار می‌کنند.

س: یعنی ما هم می‌آورند و می‌گویند: چه به آن قائل شوید و چه به این، این اشکال وارد است. اما دفاعی که می‌آورد، از آنها نیست یعنی دفاع کننده، شیخ انصاری است و قال و قیل با اینها می‌شود.

ج: اما از جهت دوم: کتاب، سنت، عقل و اجماع به عنوان ذوات مستقل از اصل آن حرف باطلی است، نه اینکه درست است و بعد [بگوییم] یکی از مسائل علم اصول تحت این چهار امر می‌رود یا نمی‌رود بلکه از اصلش غلط است. چه چیزی غلط است؟ اینکه ذات کتاب را مطرح کنیم. ذات کتاب چیست؟ ما انزل الله علیه قلب نبیه صلی الله علیه و آله. کتاب، چیزی غیر از این است؟ و بعد هم بر زبان مبارکش جاری شده و به مردم ابلاغ کرده است. کتاب چند منزلت دارد (در عرض و آسمان هفتم و اموری که ذکر کرده‌اند) تا می‌رسد به اینکه از زبان مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله جاری می‌شود و به مردم گفته شده است. کتاب این است. علم اصول آیا می‌خواهد چیزی را از این را بگیرد و پایه قرار دهد؟ خیر! علم اصول ضرورت فاصله افتادن [از عصر معصوم] بوده است و گرنه اگر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف حضور داشته باشند، می‌گویید: قرآن ناطق، وجود مبارک ایشان است. می‌گوییم. قرآن چه بود که در زمان جدتان بود؟ ایشان هم شروع به تلاوت آیات می‌کنند، عین جدشان و هیچ فرقی برای ما نمی‌کند. قرآن یکبار دیگر از زبان ایشان برای ما خوانده می‌شود. اما وقتی غائبند، [باب] حادثه در سال دویست و پنجاه و اندی بسته شد و تبدیل به خبر شد. ما از طریق خبر می‌توانیم [معارف را] بگیریم. پس خبر، ذات کتاب نیست، خبر، ذات سنت نیست.

حجت الاسلام کشوری: در دوره خودشان هم وقتی در مدینه اتفاقی می‌افتاده برای بقیه جهان اسلام.....

ج: همین طور است. خود حادثه فی مکانه غیر از اثر آن در من است.

یعنی شما می‌خواهد قواعدی بدهید تا بگویید «من» درست فهمیدم یا درست نفهمیدم. نمی‌خواهید بگویید با ذات آن چیزی که از پیامبر صادر می‌شود [ارتباط دارم]. به قول ایشان [برادر میسمی] بحث کلامی می‌شود. مثلاً کلام خدا چیست؟ کلام معصوم چیست؟ نور است یا چیز دیگر؟ هر چه هست، بحث کلامی می‌شود. اما ما که می‌خواهیم از حیث اصول، تکلیف مکلفین را بر اساس این متن - که به دست ما رسیده است - مشخص کنیم، اموری که به دست ما رسیده مرکب است. کاغذی است که روی آن، نوشته‌ای نوشته‌اند. اینکه حقیقت آن کتاب نیست. کتابهایی که جمهوری اسلامی یا اردن یا... چاپ می‌کنند که حقیقت آن کتاب نیست. صورت کتیبه‌ای است که از طرف ما که غیر معصومیم منتقل شده است. پس اگر خود ذوات را بگیرید [و] معنی حقیقی‌اش را بگیرید،.....

برادر حیدری: [.....] اشکال آخوند.....

ج: [.....] ولی اگر صورت کتیبه یعنی کتابی که دست ما هست بگیرد که متن کار فقیه است، همان خبر می‌شود. خبرگاه صورت لفظیه است که من منتقل می‌کنم و می‌گویم: الف لام میم. این با لفظ به شما منتقل می‌شود. گاه کتیبی است و با دستم نوشتم.

حجت الاسلام کشوری: از حقیقتش هم درکی نداریم.

ج: نه! به آن کاری نداریم. بحث دوم [مطرح است]. اصل کتاب است یا صورت آن که دست ماست؟ آن حقیقت که نیست. آن چه به عنوان کتاب دست ماست یا صورت لفظیه است (نوار) یا صورت کتیبه است. شخصی حافظ قرآن است و به او می‌گوییم قرآن بخوان. او می‌خواند و ما می‌گوییم این همان قرآن است. یا همان نوشته دست ماست. چیزی که دست ماست یا چاپ شده است یا لفظی است که حافظ قرآن، آن را می‌خواند. آن چه دست ماست، مورد متن قرار می‌گیرد و ما روی آن کار و فکر می‌کنیم، همین صورت لفظیه و صورت کتیبه است. پس این سند می‌شود که همان خبر شد. کتاب و سنت [خبر هستند]. پس بعضی مسائل علم اصول، از عوارض خبر یعنی از عوارض سند هستند. بعضی دیگر از مسائل از عوارض عقل هستند. عقل اگر بذاته باشد از عوارض [.....] ما هو العقل؟ عقل قوه‌ایست در انسان. علم اصول از عوارض قوه عقل صحبت می‌کند؟ به معنای تکوین آن که می‌خواهید بگویید حقیقت علم حصولی و علم حضوری و علم حسی چیست. اینها بحث منطق است. آن عقلی که شما صحبت می‌کنید، مشروط به مطالعه متن است.

س: قواعد فهم متن.

ج: قواعد فهم متن، قواعد استنادی می‌شود. اولی، سند شد و دومی، استناد شد. چگونه عقل به متن، حرفی را استناد می‌دهد.

س: پس در این صورت علم اصول، خاص فهم روایات نمی‌شود بلکه هر متنی باشد.

ج: نه! حالا آقایان در نسبت عام هستند و ما هم در نسبت عام هستیم. می‌خواهیم بگوییم یک سند داریم و یک پایگاه عقلانی که «استناد» می‌شود. یعنی من حیث الاستنباط و مطالعه متن [مطرح می‌شود] یعنی حجیت است و نه منطق به معنای معرف و حجت.

برادر میسمی: منطق فقه است.

ج: منطق فقه است و نه منطق فکر. پس هر مساله اصولی یا تحت سند می‌رود یا تحت استناد می‌آید. اجماع هم از این حث که شاید طریق خبری باشد که در این وسط از بین رفته [مطرح می‌شود] و آن هم از عوارض سند است.

برادر حیدری: در بحث عقل هم این را مطرح می‌کنند که عقل، اموری را می‌فهمد و در حجیت عقل از این بحث می‌کنیم که هر وقت عقل، امری را صد در صد فهمید، شارع هم به آن حکم می‌کنند یا نه. یعنی همیشه قواعد متن نیست.

ج: نه! اصلاً چرا ما در کلام به دنبال تبعیت از انبیاء می‌رویم؟ برای چه باید تسلیم شویم؟ چرا دنبال انبیاء برویم؟

س: چون نماینده‌های خدا هستند.

ج: نماینده‌های خدا باشند، چرا حجت هستند؟

س: چون خدا اوامر و نواهی‌ای دارد که نبی آنها را بیان می‌کند تا ما آنها را انجام دهیم.

ج: نه! خدا به من چیزی داده [یا آن] بفهمم. تبعیت لازم نیست. آن نعمت را هم خدا به من داده است.

حجت الاسلام کشوری: تبعیت که لازم است ولی....

ج: چرا لازم است؟ استدلالات نبوت عامه را در کلام نگاه کنید. دلیلش عجز عقل در شناسایی پدیده‌هاست.

برادر حیدری: سعادت خودش را.....

ج: نمی‌تواند تشخیص دهد. اگر می‌توانست که می‌گفتند [به] خودت [محول است].

س: آن جاهای محدودی که عقل متوجه می‌شود. مثلاً مقدمه واجب، واجب است.

ج: اگر گفته شود که خدا در یک مسأله و فقط یک مسأله گفته که عقل می‌فهمد، می‌گویم چرا دومی را نفهمد.

برادر حسینی: آقایان عقل را از باب استناد نمی‌گیرند.

ج: کاری نداریم که از این باب می‌گیرند یا نه. می‌گوییم درست می‌گیرند یا نه. ما این همه دنبال فقه رفتیم و تلاش کردیم و اصول را درست کردیم و جمعیت را دنبال خودمان کشیدیم و شیعه‌گری را درست کردیم.

اینها برای چیست؟ برای دلیل نبوت است. نبوت برای چه؟ چون بشر از تشخیص راه عاجز است. اگر بشر خودش مستقل می‌توانست هدایت پیدا کند و نقشه راه را تشخیص دهد، چرا انبیاء بیایند؟

حجت الاسلام کشوری: با اینکه عدل و ظلم فطری است، تعارض دارد.

ج: آن بحث‌های دیگری است. عنایت کنید! ضرورت ورود به اصول چیست که آقایان این را بحث نکرده‌اند.

برادر میسمی: بله! اصلاً بحث نکرده‌اند.

ج: یک ضرورت، یک موضوع و یک هدف دارید. ضرورت را بحث نکرده‌اند. ضرورت در کلام آمده و باید از کلام بیاورید. چرا ما یک کانالی به نام علم اصول و فقه درست کنیم و این همه به خودمان در دسر بدهیم؟ چون عقل در تشخیص مصالح و مفاسدش عاجز بوده است و محتاج خدا و انبیاء و دستگاہ حقائق عالم بوده است. این را خود عقل ما می‌گوید و اینکه خود خدا چه می‌گوید بحث دیگری است. خود عقل عمل [.....] که شما می‌گویید، اعتراف می‌کند که نمی‌توانم مصلحت و مفسده‌ام را تشخیص بدهم و به همین دلیل باید به دنبال انبیاء بروم. این ضرورتی است که استدلال آن را آقایان آورده‌اند و ما چیز دیگری می‌گوییم.

س: غیر از بحث ضرورت که باید می‌آورند و بیاوردند، قائل به ادله بما هی هی، صاحب فصول است و قائل آن طور ندارد. یعنی این حرف اصلاً غلط است....

برادر حیدری: ولی نه با اشکال آخوند.

ج: می‌خواستم بگویم که حرف صاحب فصول به معنای حقیقت به دیده غلط است و به معنای ادله اسنادی و استنادی درست است.

برادر میسمی: که همان حرف شیخ انصاری می‌شود.

ج: بله!

س: پس به یک تعبیر دو قول شد. یک قول مشهور به نمایندگی شیخ انصاری و یک قول آخوند. در این درگیری

طبق حرف خودشان ما طرفدار قول شیخ شویم.

ج: فرق قول صاحب فصول و مشهور این است که آنها می‌گویند بین اسناد و استناد می‌شود مفهومی را به نام حجیت انتزاع کرد (دلالت) ولی صاحب فصول قبول ندارد و مفهوم مشترک بین سند و کیفیت استناد را در یک مفهوم شامل نیاورده است و گرنه چه مصداقی و چه کلی هر دو قابل دفاع هستند.

س: آخوند به یک امر کلی اقرار دارد ولی اسم آن را ادله نمی‌گذارد.

ج: خیلی کار بدی است.

س: شارحین گفته‌اند منظور آخوند این است: هر چیزی که دلیل بر حکم شرعی باشد.

ج: ما هم خیلی به ایشان علاقه داریم و حتما می‌خواسته همین را بگوید.

س: مطلب دیگر اینکه آخوند می‌گوید: خود مشهور و صاحب فصول علم اصول را علم به قواعد آماده شده برای استنباط احکام شرعی تعریف کرده‌اند.

ج: اینجا وارد تعریف شده است ره‌ایش کنید.

س: نه! ایشان این را برای بحث موضوع شاهد می‌آورد.

ج: عیب ندارد.

س: یعنی وارد نشویم؟ چون در اینجا وارد تعریف می‌شود.

ج: نه! تعریف بحث بعدی است.

س: یعنی ایشان از تعریف مشهور از علم اصول برای بحث موضوع تأیید می‌آورد. پس این بحث بعدی باشد و بماند. یکی این مسئله برای جلسه بعد ماند و یکی هم دلیل مرحوم خویی و مرحوم عراقی برای اینکه علم اصول موضوع نمی‌خواهد.

ج: آن‌ها که یک حرف.....

س: یعنی دنبالش نرویم.

ج: نه! بگویید. اگر دلیل، وجود و عدم بود که خیلی.....

س: همین بود که گفتم.

ج: ای داد بیداد.

س: یعنی شرح و بسطش را باید ببینیم.

ج: ما ناراحت می‌شویم. آقایان چون خیلی بزرگند، بعضی مواقع.....

س: شهید صدر هم به اینها حمله کرده با اینکه آقای خویی استادش بوده است.

ج: خدا رحمتش کند. بالاخره یکی هست و نمی‌گویند فقط فرهنگستان.....

س: ایشان می‌گویند موضوع دارد. البته موضوع را چیز دیگری تعریف می‌کند.

حجت الاسلام زنگنه: فکر نمی‌کنم دلیلشان چیزی باشد که شما گفتید.

برادر میسمی: چرا همین است. من در کتاب آقای خویی دیدم.

حجت الاسلام زنگنه: موضوع را روی ماهیت می‌برند و برای ماهیت فرض وجود و عدم هر دو ممکن است. حالا چه موضوع، وجودی باشد و چه عدمی باشد.

برادر میسمی: ثابت می‌کنند محال عقلی است که موضوع داشته باشد.

ج: دلیل‌شان....

س: همین مثالی که برای شما زدم، ترجمه فارسی متن عربی ایشان بود. می‌گویند در فقه داریم که خدا می‌گوید: نخوردن آب بر روزه‌دار واجب است و موضوع عدمی می‌شود (نخوردن آب)، گاه خواندن نماز واجب است که امر وجودی می‌شود. می‌گویند امکان دارد بین نخوردن که امر عدمی است و خواندن که امر وجودی است، موضوعی بیاورید که هر دو را شامل شود، می‌گویند چنین چیزی امکان ندارد.

ج: تحلیل از باید (وجوب) و هستی [مطرح است]. ما هو الوجوب؟ یکی امر وجودی است؟

برادر حیدری: اصلا وجوب مطرح نیست. خبری بگویید مثل: نخوردن واجب است.

ج: نخور یعنی نهی.

س: نهی نه بلکه جمله خبریه.

ج: یک وقت می‌گویید نخوردن ناظر به فعلی است که مثلا وجودی است و موضوع دارد. گفته: غذا نخور یا آب نخورد. آب، موضوع است. آب و غذا و قند و مداد و.... وجودی است. ولی آن چیزی را که سر آن می‌آید (بخور و نخور)، آقایان در فلسفه تحلیل کرده‌اند. باید یعنی وجوب یعنی امری را جعل می‌کند. هر کس اصول فلسفه و روش رئالیسم نخوانده، بخواند. بحث جعل وجوب را در اینجا کرده‌ایم و آن هشتاد صفحه را نقد و نقض کردیم.

برادر میسمی: می‌خواهید این بماند و من آن را بخوانم تا جلسه بعد درباره آن بحث کنیم.

ج: کدام؟

س: همین استدلال آقای خویی. این بماند تا جلسه بعد بحث کنیم.

ج: باشد.

س: الان برای جمع‌بندی عرض می‌کنم: محوری که از اینجا استخراج کردم این است: نقد تعریف مشهور از علم اصول به جهت عدم شمولیت آن.

ج: جمع‌بندی چه شد؟

س: نقد تعریف مشهور از موضوع.....

ج: تعریف نه. نقد بیان دیدگاه.....

س: نقد بیان مشهور از موضوع علم اصول به جهت عدم شمولیت آن. یعنی آخوند می گوید این شمولیت ندارد و نقد می کند.

ج: بله.

س: دیدگاه خودش را در موضوع علم اصول نمی گوید و همان حرف در موضوع علم را تکرار می کند.

ج: بله.

س: یعنی این عنوان درست است؟

ج: بله.

س: رابطه این با عنوان قبلی: بررسی نظریه آخوند در موضوع علم با توجه به رویکرد وی در تغییر مبنا از عقل نظریه عقل عمل چیست؟ تحت قبلی می رود؟

ج: تا اینکه به آخر برسیم فعلا هم عرض بگذارید. فعلا در طول قرار دهید تا آخر برویم. اگر دیدیم تعریف بریده است..... الان همه را کنار هم می گذاریم و در آخر به آنها کد می دهیم.

س: پس برای جلسه بعد دو کار هست. یکی ضرورت موضوع داشتن با نداشتن علم اصول که سر آن بحث کنیم.

ج: یعنی قول آقای خویی. قول ایشان را می آورید و بعد وارد تعریف می شویم. آقایان اگر می خواهند آن را بفهمند، تحلیل علامه طباطبایی در اصول فقه و روش رئالیسم [را بخوانند] یک تحلیل بسیار زیبا و متدلوزیک است. قبلا همه درباره اعتباریات به ارتکازاتی تکیه کرده اند، ارتکازاتی در این دستگاه [مبنی بر اینکه] در خارج ما به ازاء ندارد و السلام. ولی مرحوم علامه طباطبایی آن را تحلیل فلسفی و معرفت شناسانه کرده که خیلی زیباست.

س: کدام جلد؟

ج: مقاله ششم اصول فلسفه و روش رئالیسم. در دفتر، هم فهرست آن هست و هم نقد آن. مقاله ششم قبل از جایی که تقسیم به اعتبارات بالمعنی الاعم و اعتبارات بالمعنی الاخص می کند، مقدماتی را می چیند که این باید را تحلیل کند که به نظر من خیلی زیباست.